

گردستان
شماره مخصوص

۵۰ ریال

تهر از مهر

جمعه ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۶ - سال سی و هفت

در بهار آزادی...؟!!



۱۳ صفحه عکس و مصاحبه
و گزارش اختصاصی از:

گردستان
در آستانه انفجار



آقا . من يك كاركرم ، بگذاريد اعتراف كنم كه دارم چپ ميشوم . حال آن كه ناكنون با اعتقاد كامل به انقلاب اسلامي و رهبري آن درهمنی لحظات انقلاب حضور مداوم داشته ام .

چرا . چه شده است ؟

متأسف است . فقط بنويسيد تا همه بدانند كه آقای فروهر مرا «چپ» كرد ، گاردی كه برای سركوب ما درست كرد و ...

آقا . چرا شما در برابر حرفهای يك آدم بی مسئولیت كه به آزادی می بارد واكنش نشان میدهید و شور و واویلا برامی اندازید ، ولی در باره آنها كه مستقیماً انقلاب ما را هدف قرار داده ، به آن می تازند . چیزی نمی گوئید .

مثلاً

همن مجله تايم كه زیر عنوان «خمينی واقعی» فحاشی به رهبر عزیز ما کرده بود ، راستی چرا به این قلم فروخته های پدر ... حمله نمی كنید . چرا نمی نویسید اینها قصد آن دارند كه ما را لجن مال كنند . چرا ...

آقا . كوسه و ریش بهن كه می گویند ، شمايد ؟

چسرا ؟

چون هم سردبیرتان در تدوین لایحه مطبوعات شركت داشته و ما هم تصویرش را در تلویزیون دیدیم و بعد از ماهها لذت بردیم - افسوس كه صدایش نبود - بعد می نویسید كه با این لایحه موافقت . چطور ؟ در كلام نخست هفته ی پیش توضیح داده بودیم .

من يك زنم . نامم فاطمه ... نه طاغوتی ، نه از بستگان طاغوتیان ولی اجازه بدهید ، مثل يك آدم حق داشته باشم بگویم كه من دارم از اعتقاداتم برمی گردم .

چسرا ؟

شما نمی دانید چقدر این آقایان ... بی تربیت شده اند ، خودشان با آن ریش و آن هیأت گفتنی . مدام ما را آزار می دهند ، متلك های شیخ می گویند و ...

خانم شما استنهاها را به حساب قاعده نگذارید . اینها نباید شما را از اعتقاداتتان برگرداند .

آقا . ممكن است يك راهنمائی بفرمائید ؟

خواهش می كنم .

بلاخره ما از نامزدی آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری طرفداری بكنیم ، یا نه . چون وقتی طرفداری نمی كنیم بعضی ها می گویند: چرا ؟ وقتی اعلام جانبداری می كنیم ، گروهی می ریزند و پلاكانهایمان را پاره می كنند و می گویند شما منافق و مخالفید . چه كنیم ؟ به دلنجان رجوع كنید .

آقا . از دولت می پرسم چرا اعلام نمی كند بعضی از احزاب با بیگانگان در تماسند . مگر مدرك ندارد . ما كه دولت نیستیم مدرك داریم .

مدرك چی ؟

مدرك این كه حزب توده و حزب دمكرات كردستان با شوروی

در ارتباط است .

مداركشان را در اختیار دولت بگذارید .

آقا چرا نمی نویسید دولت با انتخاب آقای صادق طباطبائی به سمت معاونت نخست وزیر و بجای امیرانتظام سخنگوی دولت چه كار خوبی کرده است ؟

نوشته ایم . بازم چشم !

آقا . دیدید كه امام آنچنان كه دشمنان تصور می كردند ، پسیبان آقای مطهره نسیبید . و آقای موسوی را فرستادند برای رسیدنی به شكایات مردم . پس لطفاً از مخالف خوانی دست بردارید .

ما مخالف خوان نیستیم ، واكنش منطقی رهبر انقلاب در برابر شكایات مردم امری بود كه پیش بینی می كردیم و امیدوار بودیم .

آقا . لطفاً در مجله بنویسید برسر خلبان آزما چه آمده است ؟

چون شایع است كه او را دستگیر کرده اند .

در همین شماره خبری در باره ایشان می خوانید .

آقا . از قول من كه يك استاد پیر دانشگاه هستم كه مشمول تصفیه

هم نشده ام ، خطاب به آقای وزیر علوم ، یا نخست وزیر بنویسید آنچه شوراهای تزكیه و تصفیه در دانشگاهها می كنند ؛ عملی ضد علم و ضد آزادی است . طرد دانشمندان ، خیانت به آینده این کشور است .

چشم !

آقا . من يك سرهنگ ارتشم ، از يك ماه پیش با غرور لباسی

نظامی را می پوشم ، گرچه همه سفارش می كنند ، اینكار را نكنم ، ولی خواستم به شما بگویم . ما داریم از دست می رویم ، بنویسید تا مردم بدانند كه ارتش دارد از دست می رود و این منتهی مطلوب بیگانگان است .

با این حوادث كه هر روز می شنوید این گوشه و آن گوشه مملكت رخ می دهد ، ما نباید نومید باشیم . من دیگر تحملش را ندارم كه یکی دستور بدهد : از ایرانخواهی حرف نزن . ماسیونالیسم غربی است . ماسیونالیستها

طاغوتی اند . فردوسی نخوانید . و ... من وطن خود را دوست دارم ، به كه بگویم .

به همه آنها كه وطنشان را دوست دارند .

من نادر اكتشافی ، دیروز برای كاری به فرودگاه رفته بودم ،

چه غلغله بیست و از خدا حافظی كردنها در می یابید ، آنها كه می روند قصد بازگشت ندارند . نرا بخدا از قول من بنویسید . خانها ! آقایان ! فرار نكنید ، این مملكت شامت ، شما باید بسازیدش .

چشم ! اما در عین حال عرض كنم آتكس كه به این راحتی مملكتش را رها می كند ، تصور نمی رود ، بود و نبودش آنقدرها اهمیت داشته باشد كه می گوئید !

آقا . من منتقدم شما از جائی تفضیه می شوید .

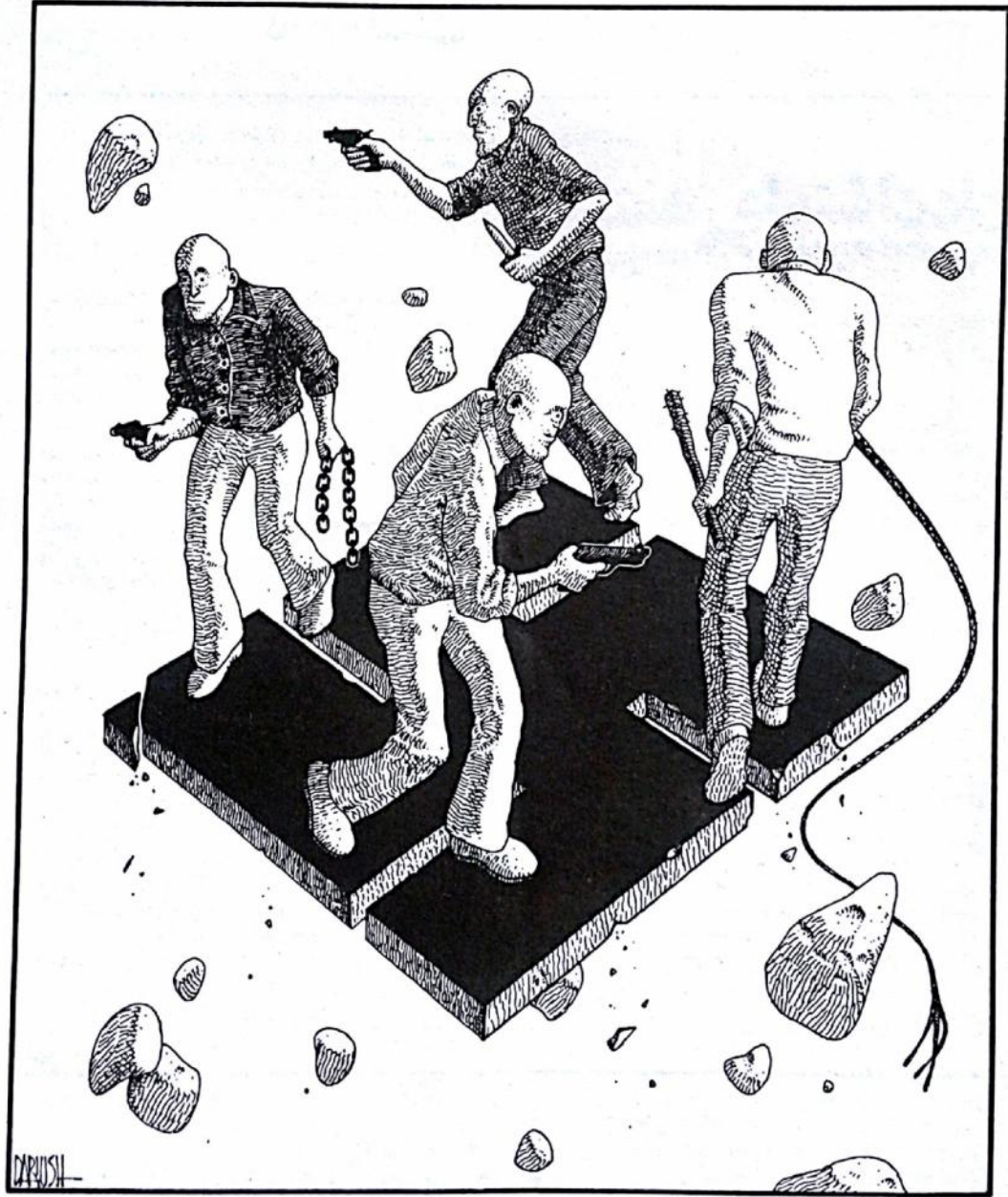
مثلاً كجا ؟

سیا . یا كا.ك.ب. یا موساد ... !

بله . حالا سئوالتان ؟

سئوالی نداشتم خواستم فقط بگویم ، بدانید ؟ می دانیم .

خیلی ممنون !



۲۰۰۵

کلام نخست

توسعه

ساحب‌امیاز و مدیرمسئول : عبدشوالا

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۲۲۹۱

نشانی هیات تحریریه : خیابان حردمد جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن : ۸۲۳۳۴۸

نشانی قسمت اداری : خیابان لاله‌زار - گراند هتل

تلفن شهرستانها : ۳۱۳۳۸۵۹

آگهیها : ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر : مسعود بهنود

معاون تحریری : سروس علی‌نژاد

دبیرصناعات جهان : نهلا شریعتداری

دبیرعکس : کاوه گلستان

عکسها از : محمد صیاد

طرح : داریوش رادپور

گزارشها : فرشیده اباذری

مصاحبه : ناهید موسوی

سینما و موزیک : حسن رهرو

محمدرضا شامد

در درگیری با رهبران حزب توده ، « تهران‌مصور » موضع دفاعی داشت - یعنی آنها جنگ را آغاز کردند ، با وسایل عقب‌افتاده‌یی چون تهمت و افترا ، ما را متهم به تحریف سخنان یکی از اعضای کادر رهبری این حزب کردند ، ما پس از تحمل بسیار ناگزیر پاسخ دادیم و اسناد خود را در اختیار ملت ایران گذاشتیم . . .

در این درگیری زاویه‌یی وجود داشت که به احترام آن چند تنی که از این زاویه سآله را دیده بودند ، مطرح کردنی است :

- درگیری ما با رهبران حزب توده ، برخلاف بعضی تهمت‌ها ، به جهت موضع موافقی که این حزب در ارتباط با جدهوری اسلامی دارد ، نبوده است . صفحات دوره تازه تهران‌مصور ، خود بهترین شاهد است که بسیاری از گروه‌هایی را که در ارتباط فوق‌العاده نزدیک با نظام حکومتی کزونی قرار دارند ، هرگاه دست به کار پسندیده‌یی زده‌اند ، تأیید کرده‌ایم . و این اصولاً سیاستی است که تهران‌مصور به جهت اعتقاد به « مستقل و ملی » بودن خود ، دنبال می‌کند و در مورد دولت و فرادولت نیز به کار می‌گیرد . پس حزب توده که خود را به زور به جدهوری اسلامی چسبانده نمی‌تواند از این طریق برای ما پرونده سازی کند !

- از سوی دیگر این درگیری ناگزیر بود و یک موضع‌گیری مشخص و از پیش ساخته به قصد مقابله « با نیروهای مترقی چپ » نبود و نمی‌توانست باشد . کافی است از سر انصاف ، دوره تازه تهران‌مصور بررسی شود و حدالتهی که به ما میشود و استدلال مخالفان را .

حزب توده از آنجا با ما چپ می‌افتد که بی‌پرده‌پوشی آنچه را که به مذاق رهبران‌شان خوش نمی‌آید ، درباره آنها ، پیشینه‌شان و امروزشان مطرح می‌کنیم . حال اگر آنها انتظار دارند که اگر شخصیتی در مصاحبه‌یی با تهران‌مصور چیزی از این دست گفت ، ما به جای چاپ آن ، نوار را به دفتر دبیرکل حزب بفرستیم . این از ما برندی‌آید و برهیچکس دیگر از جمله همکارانمان در نشریات ارگان آن حزب - و هر حزب و گروه دیگری نیز - نمی‌پسندیم .

باری ، استقبال عظیمی که در این دو هفته از نوار تکثیر شده آقای ایرج اسکندری در مصاحبه با همکاران ما ، به عدل آمد ، خود ما را از هر نوع توضیح و تذکری بی‌نیاز می‌کند . رو سیاهی به عدعیان و تدهت زندگان و آنها که تهدید می‌کنند ، می‌ناید . اعضای حزب توده و کادرها ی پائین آن بخوبی در جریان بی‌پایه بودن استدلال آنها قرار گرفته‌اند !

به امید روزی که برای همدی ما بی‌توجه به مسلک و سرامان ، اصل مصلحت ایران باشد .

هیات تحریریه

فهرست

۴۶	مقاله بزرگ پورجعفر	۱۶	مقاله کرامت پورسلطان	۳	کاریکاتور داریوش رادپور
۴۸	سنگ و صخره	۱۸	مقاله هادی اسماعیل‌زاده	۵	یادداشت‌های هفته
۵۰	نانه زندانی	۲۰	نگاهی به مطبوعات	۶	شایعات
۵۱	پراکنده‌ها	۲۲	گزارشی درباره طب ملی	۸	ساواک تازه . . .
		۲۷ - ۳۹	صفحات ویژه کردستان	۱۰ - ۱۳	خبرهای ایران
		۴۰	بازیهای پنهان . . .	۱۴	مقاله مسعود بهنود

یادداشتهای هفته

□ دختر ۸ ساله همکار مطبوعاتی ما ، در نامه‌ی سرگنده که مویا با توجه به وضع پدرش تلفن‌هایی که می‌شود ، بحث‌ها و ... نوشته شده ، همدی آنچه را برگزینا بر زبان نمی‌آوردند ، و هم بر قلم ، نوشته است .

نادره می‌نویسد : ... چرا امروزها که پدر روزهای به جای رفتن به روزنامه ، به راه‌پیمایی می‌رفت و شما ناصح روی بام دوربین می‌کشید و نانکها را شمارش می‌کرد و به دوستانتش تلفنی خبر می‌داد ، هر شب یک نوار می‌آورد که یوانکی گوش می‌دادند ، کسی به او نمی‌گفت : منافق ! من تازه فهمیده‌ام ، منافق کیست . روزی از معلممان پرسیدم گفت : آنها که ضد جامعه‌اند ، علیه مردم کار می‌کنند ، خطرناکند و ... و ... و در پایان بایبختی گفت : ها ! منافق ؟ پدرت مثلا پدرت ... و بچه‌های کلاس خندیدند و من یادم افتاد که پدرم پرچم کوچکی به دستم داده بود که یانسوی آن پرچم ایران بود و سوی دیگرش شگس امام خمینی و برای این که آن جمعیت را نسیم ، بدلم می‌کرد ، قلمدوش نشاند . روز راهپیمایی عاشورا ... روزهای دیگر هم یادم آمد ، دعوی پدرم با همسایه‌مان نیز یادم بود . همسایه می‌گفت : شما روزنامه نویسی‌ها کی انقلابی شده‌اید . پدرم می‌گفت : از همان روز که ملت انقلاب کرد . کسی روزها یادم می‌آید ... دعوی خانوادگی ، روزهای اعصاب . پدرم مرا مامور رساندن بولتن اعصاب کرده بود ... حالا . پدر ! چطور تو منافق شده‌ی . حضور باز خانه نشین شده‌یسی ، می‌گویند بیگار شده‌ی !

□ برادران ناخدا ، برای من شمایسی از بوجواس همه‌ی آمده‌های نسل ما هستند . آرام می‌آید ، برادر بزرگتی دست به قلم می‌برد ، خوب هم می‌نویسد ، منطق را با احساس خوش درآمیخته است . اصرار دارم که سختگیری کنم ، همچنانکه با ما می‌کردند ! هر آنچه به قلممان می‌آید ، زود در هیات سرب نشیند .

دیروز به چند مقاله‌ی که پیش من دارند

همین‌ها را می‌نویسد . که ما از انکاس آن بیم داریم

□ انبوه طرحها بر سرمان ریخته است : آوار هنری ! همه جوان ، همه خوشنکر ، گرچه هنوز آنقدر قلب در دستمان پخته و آزموده نیست . این یکی از سنج آمده است ، خجالتی و آرام ، با چهره‌های مشهور کردن ، آفتاب سوخته . آن دیگری از گیلان ، چندناکسی از آذربایجان ، یکیشان کارهای دوران زندان را آورده است - سال کینه خود را از نظام آن سفاک بر صفحه کاغذ نشانده .

همه در یک خط حرکت می‌کنند ، از راههای مختلف و با سرعتهای نامهمان .

راستی هر انقلابی ما دارد یا می‌گیرد ؟ از آن روشنگران و نقاشان جنت‌مکان که در گالری‌های محفل نابله‌های چند هزار تومانی می‌فروختند و در مراسم نمایش نمایشگاهان کارتهای دعوت محفل از رضائی‌ها و هزبری‌ها و لاجوردی‌ها دعوت به حضور می‌کردند و ... که همه سوراخی بر مرزیده در آن خریدارند ، اثری نمانده ، هنراصل و مردمی از بطن انقلاب ، از خیابان به خون‌نشته ، از میان فرساده شهیدان به خون‌خفته ، از اعراض ، از فریاد برمی‌خیزد .

شاید روزی نتوان در قلب شهر ، نمایشگاهی از آثار آنها برپا داشت که لکرها درخشان است ، گرچه قلمشان پخته و آزموده نیست .

□ در هیاهوی سالن انتظار فرودگاهها ، چشمها یکدیگر را می‌یابد . تا در آن گام می‌نهد ، از چشمها می‌خوانی که می‌برسد : کجا ؟ و دلت می‌خواهد توضیح بدهی : هیچ جا . قصد فراری نیست . آمده‌ام به بدرقه ، یا پیشواز ! و چه خوشحال میشوی وقتی يك تن از میان جمع آ برش چشمها را بر زمان می‌آورد و به تو امکان پاسخ می‌دهد .

در فرودگاه ، خونا بدلان ، از آنها که باید باشند ، کسی را نمی‌بینی که بگیرد . آنها می‌روند که باید .



نگاهی می‌انداختم ، دیدم چه خط سیری را طی کرده‌اند ، از نخستین روزهای انقلاب تاکنون ، و این تصویر صمیمی و روشن همه‌ی آنچه‌ی است که در ذهن این نسل می‌گذرد . مقالات اول اگر نازیبا بهی برکنیده بود بیشتر برگرد آن سفاک و رژیمش فرود می‌آمد ، حالا کم‌کم نازیبا بهی دیگری دارد .

حالا می‌نویسد : به چهره آنها که از خیابان می‌گذرند ، به بازار می‌روند ، در خانه می‌زنند و در پشت تیرهای چهارگوش می‌خوزند و در رختخواب می‌خوابند و تیرهای سقف می‌شوند ؟ خیره شوید ، اینها آماده می‌شوند که بر خیزند ، چون می‌دانند اگر مر نخیزند ، لاشخورها امانشان نخواهند داد ...

نسل امروز ، گرچه همشان پدری چسبون برادران فاضل نداشته‌اند که از میراث او قلم به دست کردند ، ولی او کتا بچه‌های تنهایی خود ،

امیر رحیمی



اینک او ، به قول دوستانش ، به یکی از آرزوهای خود رسیده است : قدردی کردن و مطرح بودن و نام در کردن .

عزیزالله امیررحیمی ، فرمانده دژبان مرکز ، که شاید تنها مرکز منظم و تحت فرماندهی ارتش باشد ، با یک سری برنامه‌های از پیش مدارک دیده شده ، خود را در جای د تنها راه حل ارتش ، قرار داده بود . هفته‌ی گذشته با مطرح کردن ماجرای برکناری و سپس ابقایش ، بحال برانگیخت .

برکناری او توسط وزیر دفاع - تیمسار ریاحی - صورت گرفت و ابقایش توسط امام . وقتی خبر رسید که امام گفته‌اند : بماند ! ریاحی گفت : او خیلی حرف می‌زند از همین رو برکنارش کردیم ، بهرحال فرمان مطاع است ، ابقا شد !

امیر رحیمی گفت : من به فرمان امام آمدم ، به فرمان ایشان می‌روم !

ولی آگاهان گفتند به این ترتیب یک اختلاف دیرینه به رسمیت شناخته شد . امیر رحیمی با تیمسار ریاحی از سالهای ۳۰ در نفاق بود . آنزمان ، وقتی شاه قرار بود از ایران خارج نشود و دسیه‌ها چید و به کمک جواهرش قصد داشت تا دکتر مصدق را بکشد . ریاحی - ریاحی - رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق بود و طرفدار او . امیررحیمی سرگردی بود و شاهدوست - او با حبیب به خانه دکتر مصدق حمله برد . درخانه را شکست . و به این ترتیب ، در که‌دتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امیررحیمی درجه و مدال از شاه گرفت و ریاحی به زندان رفت و همراه دکتر مصدق محاکمه شد .

به این ترتیب آنها نمی‌توانند در این زمان همکار شده و بی‌هیچ کدورت و اختلاف به کار بپردازند .

امیررحیمی غیر از این جنجال که بنظر ناظران علاوه بر همه عوارض ناگوارش ، در روحیه و اندیشه‌های او اثر منفی دارد ، هفته‌ی گذشته از جهت دیگری هم بر سر زانها بود . پس از انفجار خط لوله نفت آبادان و خرابکاریهای دیگر ، تزیه مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران ، برای جلوگیری از تکرار این حوادث از امیررحیمی - که فعلا تنها نیروی متکفل ارتش را دارد ، مدد گرفت و قرار شد حفاظت از تاسیسات و پالایشگاه نفت به او سپرده شود که فرمانده دژبان مرکز است .

خلبان آزما

خلبان آزما که چندی پیش اسرار تکلفتی را پیرامون افعال صادق قطب‌زاده سرپرست موقت سازمان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی ، با نوشتن مقاله‌ی در « آینه‌نگار » افشاکرد ، اینک می‌رود تا به افشاکرهای خود ابعاد تازه‌ی بدهد .

آزما که تاکنون از چندین سوء قصد و حمله جان بدر برده است « هفته‌ی گذشته توانست اسناد منتشر نشده‌ی را که دارد ؟ در اختیار چند تن از مقامات مملکتی قرار دهد و چه ساکه فرمان امام به حجت‌الاسلام موسوی برای حضور در رادیو و تلویزیون ؟ نیز از اثر همین‌ها باشد .

خلبان افشاکر ؟ که استاد و مدارکن مهمترین و مؤثرترین حمله مطبوعات به قطب‌زاده بود که بیشترین مخالفت‌ها را در جمهوری اسلامی باعث آمده است ؟ هر جا که برای استخدام رجوع می‌کند با سدی روبرو می‌شود که بعداً آشکار می‌گردد قطب‌زاده در ایجاد آن سهم داشته است . مدیر عامل هواپیمائی ملی ایران از آنجمله است که با وجود برنامه دولت در مخصص کردن خارجی‌ها و جایگزین کردن ایرانی‌ها به جای آنها ، نتوانست - جرات نکرد ؟ - آزما را جای یک همسفر از خارجی‌اش بگذارد . همینطور سازمانهای دیگر .

نظراً از میان همه‌ی تهدیدها که شده بود ، قطب‌زاده موفق به انجام این یکی - بیکار کردن - شده است .

قطب‌زاده

صادق قطب‌زاده ، از مسووبان حاج برجعلی و نوه قطب‌الواعظین و فرزند آقا حسین و قطب اصفهانی از نخستین روزی که نامش در نیوزویک - گویا - نوشته شد ، به عنوان یکی از کسانی که از سر نهان امام خواهد بود ، بیش از هر کسی دیگر هیاهو به راه انداخته ، مخالفت علیه خود و حکومت خرید و از این جهت چه سا گوی سبقت از شیخ صادق خلخالی ربوده باشد - چرا که شیخ صادق پشت به دادگاههای انقلاب دارد که - کاری اساسی بود ، ولی این صادق ، آن نمره مثبت را نیز ندارد .

قطب‌زاده که مدتی بود آرام گرفته بود و مطبوعات نیز بر اساس یک تدبیر درست ، او را در سایه قرار داده بودند و از مطرح نگه‌داشتن مداوم او پرهیز می‌کردند ، هفته‌ی گذشته دوباره در اخبار و شایعات جا گرفت . به دو دلیل ، نخست مسافرت نا هلی‌کوپتر و محافظش به



فارس و خطه‌ی جنوب و سخنرانی‌های در آن دیار . دیگر ایزم نماینده امام به تلویزیون .

در آن سخنرانی‌ها ، آنچنان که خبرگزاری پارس و دیگران منعکس کردند - همه‌ی خبرنگاران حاضر شهادت دادند ، قطب‌زاده در حمله به مطبوعات گفته بود آنها مخالفت می‌کنند تا تیراژشان بالا برود . - این استدلال عجیب مضحک است . چرا که اگر آنرا بپذیریم ، ناچاریم قبول کنیم تعداد مخالفان حکومت بیشتر از موافقان آنست که تیراژ نشریات مخالف بالا می‌رود . حال آن‌که آمار و ارقام ، با همه‌ی نارضاقتی‌هایی که در این دو ماهه پدید آمده نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی و بیرون امام ، هنوز اکثریت مطلق دارند - . ظاهراً پس از انعکاس این سخن هتدارهایی به او داده شد و قطب‌زاده در مقابل آن‌ترین راه را برگزید : تکذیب !

اما دو روز پس از آن اعلامیه دفتر امام خطاب به حجت‌الاسلام موسوی منتشر شد که نشان می‌داد امام ، وی را برای از بین بردن شکایات مردم به رادیو تلویزیون مأمور فرموده‌اند .

گفته میشود این موضوع و الحاکمیهایی که خلیان آزما کرده - که سرجه به حضور امام پذیرفته نشده ، ولی با اولیای دولت در میان گذاشته - موقعیت قطب‌زاده را متزلزل کرده و شایعه سفارت او در بلژیک باز بر سر زبانها افتاده است !

پرنسس ثریا

ثریا اسفندیاری ، همسر سابق شاه مخلوع ایران ، از روزی که محمدرضا پایش را از ایران بیرون گذاشت و همه می‌دانستند دیگر بساز نمی‌گردد - پس از ۲۰ سال به عنوان سوزده اصلی مطبوعات ، در رأس افسانه‌پردازی و داستان‌سازی مجلات جنجالی قرار گرفت .

ثریا ، دختر خلیل اسفندیاری ، از یک مادر آلمانی ، از دختران سنی ایلبانی - بخصوص ایل بختیاری - بود ، به عقیده بسیاری از محافل زیباست جهان ، از اغلب ستمهای ایلبانی جهان - مثل الیزابت ناپلور و سوفیالورن و... - زیباتر و جذاب‌تر است .

از حدود ۳۰ سال پیش که او از شاه مخلوع ایران طلاق گرفت و در اروپا ساکن شد ، مطبوعات ایران از پرداختن به او منع شدند . بطوری که حتی کلمه‌ی از او نوشتند . در مقابل ، مطبوعات خارجی مدام از او نوشتند ، خاطراتش را منتشر کردند ، از زندگی خصوصی‌اش نوشتند و ...

نامه تهدیدآمیز به سردبیر تهران‌منصور :
در موضوعات سیاسی دخالت نکنید * آقای بازرگان ! چشم شما روشن

ساواک تازه متولد شد !

در این هیاهوی سوغت‌های بزرگ که روزی نیست نوطه‌یی علی‌به‌مطوبات آزاداندیش و مدافع آزادی شکل نگیرد ، یا در میان آن‌قدر مشخص نشیند ، که مدام آزادی‌ما و جان ما و کار ما در معرض خطر است و همه - به‌جز دولت - ما را زیر فشار می‌گذارند ، در این هنگامه‌ها که از هر سو مدام تیرهای تهمت و افترا می‌بارد ، از نطفه‌های مدام ، از قلم نویسندگان خود فروخته چه در نشریات بعضی احزاب و گروهها و چه در نشریات دولتی - و وابسته به حکومت - چه از رادیو ، چه تلویزیون ، چه مرسر مناسر ، بلکه ... در این منطبق تاریخی که گویی گروهها گروه آنها هر کدام زبان‌بندی در دست دارند و بسوی ما می‌آیند ، هیچ می‌دانید چه چیزها ما را دلگرم می‌دارد که ما تمام مصائب راه از رفتار نماییم ؟ برخلاف تصورات مالخولبانی افسراد بی‌اطلاع کاری که ما می‌کنیم ، تیراژ بیشتری برایمان نداشته و ندارد ، تمام محلاتی که راه بی‌دردسر و مردمی !! پرداختن به‌سایل دیگر - از جمله عکس‌های سکی خاندان کثیف سلطنت را برگزیده‌اند ، تیراژی چندین برابر ما دارند .

- اتهام * وابستگی به رژیم سابق و بیگانگان برای نوطه‌یی علیه انقلاب ایران * نیز از آن‌هاست که آنقدر مغروران کوچک است ، که خودفروخته و حساس و نوطه‌گسر را باز نمی‌شاند . صفحات دوره جدید * تهران‌منصور * که ما با سحکوی آن هستیم ، شاعر و بهترین نشان‌دهنده مأموریت * و رسالت * ما است . آنچه باقی می‌ماند ، تهدیدی است که هر صاحب‌قلمی نسبت به جامعه خود دارد . تهدیدی است که ما نسبت به انقلاب ملت داریم - که بارزترین تجلی آن را در روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن دیدیم و حالا نمی‌بینیم - تهدیدی است که نسبت

به ۶۵ هزارتن که ناساز جان خود ، آزادی ما را ضامن شدند ، داریم . آنچه باقی می‌ماند تشویقی است که از سوی خوانندگان تهران‌منصور نثار ما می‌شود . ما تنها به این تشویقها مانده‌ایم ، از شما نیرو می‌گیریم که از تهدیدها و از خطرات راه نمی‌هراسیم ، امیدمان فقط به شجاعت ، شجاعتی که مدام با نالین و نامه و حضوری و گاه با به‌خطر انداختن خود ، این شعله را روشن نگه‌دارید . هم‌اکنون ، بی‌تجربگی برای هیات تحریریه * تهران‌منصور * همیشه بیشتر خوش‌خبر است . گرچه در میان انبوه نامه‌هایی که در تائید راه ما می‌رسند ، نامه‌های ناساز و فحش نیز وجود دارد که بیشتر آن‌ها منعکس می‌شود .

هفته گذشته در میان نامه‌هایی که برای من و به‌نام من رسیده بود ، بستگی بود که تکان خوردم ، و هنوز از حیرت ناشی از خواندن آن بیرون نیامده‌ام . و شرم نخواهم آورد که بگویم شب‌هنگام اشک به چشم آوردم و به یاد آوردم ، آخرین بار روزی اشک در آمده بود که برای دادن خون به مرکز انتقال خون رفتم و صحنه دراز دیدم و ساعتی بعد در مقابل بیمارستان هزارتخت خوابی صحنه دراز دیدم از کسانی که داوطلبانه برای دادن * والیوم * * ماند * و ... آمده بودند ، اواخر بهمن .

مفاد نامه آنقدر مهم نبود که آرام آن : سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران ! ! در همان زمان نامه‌یی نوشتم به‌عنوان مهندس بازرگان که سالها به‌عنوان مردم‌بازر می‌شناسم . مردی که بیشترین صدمه‌ها را از ساواک و دستگاه اختناق خورده است . با عنوان : چشم شما روشن ! آقای مهندس بازرگان . بعد فکر کردم باید نوشت : چشم ما روشن ! چرا که لابد نخست‌وزیر از تشکیل يك سازمان اینچنین باخبر است ؛ این که دیگر

از تصمیمات دادگاههای انقلاب نیست که دولت از آن بی‌خبر باشد . بعد دوباره فکر کردم باید نوشت : چشم ملت روشن ! چند دقیقه بعد عنوان : این خیانت به شهیدان راه آزادی است ! منظره درست‌تر رسید . تا این که ماند به اینها ... از نخستین روزهای پس از به‌ثمر رسیدن انقلاب و انقراض سلسله منحوس و روشن شدن بعضی از زوایای چهره بعضی از دولتمردان تازه . و هم روشن شدن وظیفه ما به‌عنوان روزنامه‌نگار ، تحریکات از اینسو و آنسو آغاز شد . نخست اعلامیه‌های دیواری علیه هر آنکس نفس کشید سپس جمع‌آوری مدارک . همه‌همه‌ی آنها روش انتقادی داشتند ؛ ما دست کم ۷ همه‌چیز را به آژانس

بقیه تحمل نمی‌کردند ؛ هدف اقترافا بودند . نامه جملی درباره شاملو ، عکس‌ها و نامه‌هایی خطاب به این‌و آن درباره رضا مرزبان مدیرمسئول پیام امروز ، پرونده‌سازی برای گوران و نائینی - اعضای مؤثر شورای سردبیری آیتدگان ، توزیع وسیع نامه جملی ساواک درباره آیت‌الله عزالدین حسیني و ... درباره من نخست سخنی از وابستگی به رژیم سابق رفت ، سپس نوشته‌ها و نوارهای موهوم در تجلیل رژیم شاهنشاهی آنگاه وابستگی به ساواک (آقای قطب‌زاده در مصاحبه با یک مجله گفتند) ، آنگاه دریافتن‌های سرسام‌آور (ساعتی ۱۸ هزار تومان در رادیو تلویزیون) ، سپس صحبت از نواز صدایی که در اجتماع طرفداران قانون اساسی سخنانی کرده‌ام ، به‌میان آمد ، و ... این آخری از همه بانگ‌تربود ، چون از روزی سخن می‌رفت که من فقط در اجتماع احمدیه نیوم ، بلکه به‌شهادت هزارها نفر که شنیدند و دیدند ، در بهشت‌زها و در آئینی برای اعتراض به آن رژیم بودیم .

روزهای بعد جستجوی درحسابهای بانکیم را شنیدیم و هم حسابهای سری نخست‌وزیری در ۱۵ سال اخیر و چند وزارتخانه دیگر و رادیسو تلویزیون - برای دوره روزنامه‌هایی که در آن می‌نوشت یا مسئولان بودم. چون همه این تیرها به‌سنگ خورد. شایعه‌سازی بی‌مدرک آغاز گردید و داستان گزارش تلویزیونی از سفر سادات به اسرائیل (که به‌زعم آقایان من و همه آن‌ها ۴۰۰۰ خبرنگار که در آن رویداد حضور داشتیم، از جمله ظهیرالدین نماینده آژانس فلسطینی وفا، از عوامل سرسریه اسرائیل از آب درآمدیم!) و آخرین آنها نامی جعلی ۶۰ تن از روشنفکران مطرح به‌نام مخلوع درآمدگی حمایت از فرزندش! که نام من را نیز به‌اشتباه در کنار نام بزرگانی که کوچکترین تردیدی در مبارزاتشان نیست - آورده‌اند!! و بطوری‌که در نامه

کسی نیست بگویند: حضرات! از من روزنامه‌نویسی که حرف‌ها حضور درممنی‌جاها را ایجاد می‌کرده و هیچگاه نیز ادعای مبارزه و قهرمانی و دارا بودن تخصص «مبارزه با رژیم» نداشته‌ام. درسالهای ۴۰-۵۰ نیز که اوج قدرت شاه مخلوع بود، نوشته‌های یا تفسیری یا گفتاری درباره آن سفاک و رژیمش نیافته‌ام، تا تکثیر کنید و درسطح کشور پخش. حالا چطور ممکن است درروزهای آخر که همه - از جمله خودآن سفاک - فهمیده بودند آفتاب عمرشان بر لب بام است. به‌جمع آنها پیوسته باشم؟

تیتره -

میرم این اتهام (سروند تحریرای طرفداران قانون اساسی) درست بود، به‌کدام مجوز آقای سرگرد توپخانه نورالدین گلپایگانی بخود این

آنها را نکتته بود بعضی از آنها از رهبران فعلی می‌شدند!!

به این ترتیب شاید لازم باشد، درفائون اساسی جدید آنجا که محرومان از فعالیت‌های سیاسی واجتماعی توضیح داده می‌شوند، بعد از ذکر مشخصات آنها اضافه شود «... آنها که آقای قلیزاده و سرگرد گلپایگانی را نمی‌پسندند و رسماً به‌آنان ابلاغ می‌کنند».

راستی این‌به‌عنده تمام سازمانهای دمکراتیک ملی، تمام آزادیخواهان و تمام مدعیان آزادی‌اندیشی است که درباره این نامه، سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران (لایه ساوامان!)، رهبرش و سرگرد گلپایگانی که «از طرف» رئیس امضا کرده است، سوال کنند.

و اما متن نامه تهدید سازمان مربوطه (که ناشی‌گری فرموده‌مدرک دست ما ضدانقلابی‌های، بوطنه‌گر و نوکر اجنبی و مامور سیا داده‌اند، در حالی که می‌توانستند مثل ساواک مرحوم پایک نفع قضیه را حل کنند، ترسانان ما که کاری ندارد - راستی مگر کارشناسان سابق را به‌کار برنگردانده‌اید، از آنها بپرسید!):

سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران

محرمات -

از - اداره جنسی - ۱۳ - ک / ۸
به - آقای محمود پهنود سردبیر جبهه تهران صحر *
میدرج - (اتحاد نا منقش با ساواک)

سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران بر خود واجب می‌داند در پاسخ مقاله منتشر در مجله شماره ۳۳ تهران صحر مورخ ۱۳۴۸ / ۴ / ۸ کتاب بصورت را بطوربان تقدیم تا با مطالعه آن نسبت به‌تفاوت موجود آگاهی بیشتری با به‌شدت حجت اطلاع اعلان می‌شود که عصر شما در مورد ارمنی و لکن جنسی و زور دیکتاتوریکه و چا تعین عن دیکتاتوریکه عملین که به آگاهی به‌تفاوت شما بنده سابق مجلس در آذربایجان سکون اعلان ناده‌بودید و در مراسم تظاهرات ارتداداران قانون اساسی در میدان اجدیدیه تراثت‌شد خود محض کننده اتحاد نا منقش با ساواک بوده است.

اتحاد نا منقش با ساواک به مطالب بالا محض خواهد نمود دیگر در موضوعات سیاسی فعالیت نکنید و از خط و لغای به جناب آقای مادی قلب‌زاده شما بنده برگزیده امام خمینی خودتاری بفرمائید *

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت ملی

از طرف - سرگرد توپخانه نورالدین گلپایگانی

گرددگان:

اداره کل دوم ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران *
اداره خد اطلاعات نیروهای:

الف - مسواتی

ب - ترباشی

ج - هواپرنده

اجازه را میدهد مرا از «مداخله در امورسیاسی» محروم کند و ازپرداختن به‌آقای قلیزاده برحذر دارد! اینست بهار آزادی؟! راستی چشم همه روشن! پس چرا نصیری و یاگروان و مقدم را کشتید - در اینجاست که باید گفت اگر خلغالی

«سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران» در دولت موقت جمهوری اسلامی ایران می‌بینید، حالا یک اتهام تازه سروند شمر! برای اجتناع طرفداران قانسون اساسی، حتی پاکتف محل سروند شمر!

توضیح ۱

بر دولت است که پاسخ بدهد، آیا این‌سازمان را که می‌گویند زیر نظر یکی از معاونان شماره نخست‌وزیر فعالیت آغاز کرده، به‌رسخت می‌شاید، یا نه. آیا اینهم از افعالی است که فردا دولت انجام می‌دهد و دولت از آن بی‌خبر است؟! و باینکه اصلاً، به‌امید خدا، نامه جعلی است و واقعی نیست. انشالله!

توضیح ۲

کتابی که در متن به آن اشاره شده، بهترین نشانه برای شناختن شباهت‌های نام‌زیر بین ایران دو سازمان (ساواک و ساوامان!) است. چرا که کتابی است که در اسفند ۳۵۳۶!! توسط ساواک نوشته شد زیر عنوان «گفدراسیون دانشجویان ایرانی» و درتمام صفحات آن، چنان‌که افند و دانی، تمام جریانهای مخالف رژیم درخارج از کشور را به‌جالی دردنیا بند کرده‌اند. و معلوم نیست اینها که کتاب ساواک برایشان مستندی است که همراه نامه مفرستند چرا صفحات ۵۰ تا ۵۵ آنرا بریده‌اند. مگر میشود کتابی تمام صفحاتش درست باشد، جز چند صفحه‌اش؟! توضیح ۳

مطلبی که ظاهراً باعث نوشتن این نامه شده، مقاله‌وار آقای کاوه گلستان بود در شماره ۳۳ تهران مصور زیر عنوان «اتحاد نا منقش با ساواک» در باره «شو امنیتی» آقای تهرانی و شرکا. فاعسروا....

اخطار آقای نخست وزیر به مردم!



محمد منتظری

وزیر خارجه را متهم به همدستی با « سیا » کرد که اگر راست باشد وای به حال ملت ایران!

در مورد وزیر خارجه شایعه همدستی با سیا تا زگی ندارد. از زمانی که «الفشانین» در تهران آن مصاحبه های پرسروصدا را راه انداخت، این شایعه بر سر زبانها افتاد که دکتر یزدی احتمالاً مأمور آمریکا است اما در مورد بازرگان که عمری را به مبارزه در همین مملکت گذرانده چنین شایعه‌ای هرگز وجود نداشته است.

سخنگوی دولت البته سخنان آقای منتظری را تکذیب کرده: « اما این ارزش ندارد چرا که طبیعی است هیچکس نمی‌آید بگوید اعضای دولتی که من هم عضو آنم، سیائی هستند اما روبه‌رفته سخنان محمد منتظری در مورد بازرگان در بین مردم جدی تلقی نشده است.

روز دوشنبه ۲۵ تیر - هنوز حل نشده است. در حالی که هر روز بر تعداد متحضان همافران افزوده می‌شود و اکنون به تقریب همه همافران در حال تحمّن سر می‌برند.

جالب است که همافران برخاسته‌های خود پای می‌نهند و مقامات دولتی و ارتش نیز از آنجا که حرف همافران را « حساب » می‌یابند، ناگزیر چاره را در نوعی مصالحه می‌بینند و می‌خواهند هرطور شده این تحمّن را به پایان برند.

حتی همین اندازه حسن نیت نیست از دولتیان - دولتیانی که نخست‌وزیرش اعلام می‌کند در برابر فشار تسلیم نمی‌شود - استودنی است، ولی متأسفانه تاکنون ثمر حاصل نشده است. همافران که در طول انقلاب و در مبارزه با طاغوت رشادتها نشان داده‌اند، از حمایت ملت برخوردارند و همچنین از حمایت بسیاری از گروه‌های سیاسی، نظیر سازمان چریک‌های فدائی خلق که در حمایت آنها بیانیهای صادر کرده است و جبهه دمکراتیک ملی علاوه‌بر سایر سازمان‌ها، نیروهای روشنفکر و حتی برخی مقامات دولتی نیز مانند استاندار آذربایجان شرقی از خواست همافران حمایت کرده‌اند. با این ترتیب امید آن است که با وجود همه توطئه‌ها همافران بتوانند به برخی ازخواست‌های خود برسند و ولی اگر به همه خواستهای خود جامه عمل بپوشانند، ملت ایران به هدف‌های اساسی انقلاب يك گام نزدیک می‌شود.

بازرگان همدست سیا؟

قضیه آقای محمد منتظری به جاهای باریکی کشیده است، او که از فرودگاه مهرآباد نه با گذرنامه بلکه به زور اسلحه خارج شد، در مصاحبه‌ای در بیروت پایتخت کشور جنگ زده لبنان بازرگان نخست‌وزیر و دکتر یزدی

در حالی که آشفتنگی و هرج و مرج در سراسر کشور ادامه دارد و دولت عملاً در مقابل آنها ناتوان مانده است، نخست‌وزیر درپیمای خطاب به ملت از آنها خواسته است که از تحمّن، تجمع و تظاهرات خودداری کنند. به زبانی ساده آقای بازرگان از مردم می‌خواهد تا از پی‌گیری خواستهای خود که از زمان طاغوت تاکنون جریان دارد، سرباز زنده ریزا که دولت مصمم است در برابر فشار تسلیم نشود.

در پیام بازرگان آمده است: « بدین وسیله به هموطنان عزیز اعلام می‌کنم و از همگان تقاضا می‌نماید که از تجمع و تظاهر و تحمّن در مقابل وزارتخانه‌ها و موسسات یا در محوطه و ساختمانهای مربوط به خود، خودداری کنند و به طریق معمول و معقول خواسته‌ها و نظرات خود را با ارسال نامه یا معرفی نماینده ابراز دارند. »

آنگاه می‌افزاید: « چنین اجتماعات علاوه‌بر آنکه مخل نظم و آرامش مورد نیاز عموم می‌باشد و زبیده منفی که با وحدت کلمه برای سرنگونی نظام استبدادی و استقرار جمهوری اسلامی انقلاب کرده است و دولت مورد اعتماد منتخب رهبر خود را بر سر کار می‌بیند، نمی‌باشد، مانع انجام وظیفه مسئولین و پیشرفت کار کشور نیز می‌گردد. »

بدین ترتیب آقای بازرگان اکنون مردم را به همانگونه متهم می‌کند که نخست‌وزیران پیشین می‌کردند: در حالی که به جای اینگونه اتهامات یا مثلاً توصیه‌های پدران بهتر است ببینند چرا مردم همچنان دست به تظاهرات و تحمّن و تجمع می‌زنند؟ و این چرا راجح‌کنند.

کشاکش همافران

ساله همافران پس از دهر روز تحمّن تاکنون



حادثه قطار تهران منهد که در حوالی گرمسار از خط خارج شد ، دهها تن را کشت و زخمی کرد . این هنداری است به دولت که اگر به جاده‌ها و راه‌آهن بی‌اعتنا بماند کشتار تصادف و حادثه در ایران زیاد خواهد شد.

نا آرامی در شهرستانها

مریوان مشکین شهر خرمشهر

داشتند ، در مقابل فرمانداری اجتماع کردند و این عمل باعث دخالت پاسداران شد و در نتیجه چند تن کشته و بیش از ۵۰ تن مجروح شدند . در زمانی که این خبر نوشته می‌شود ، میگویند که اوضاع مشکین‌شهر آرام است .

خبرهای شهرستانها در هفته گذشته چنان سرعت و پشت‌سرم اتفاق افتاد که هر بامداد و هر شامگاه خبر از زد و خورد در شهر تازه‌ای می‌رسید . آخرین درگیری تا روز دوشنبه مربوط به خرمشهر است که از چندی پیش حوادث خطرناکی در آن روی می‌دهد . در زمانی که این خبر نوشته می‌شود هنوز کیفیت حادثه خرمشهر به دقت روشن نشده ولی مطابق معمول يك طرف درگیری پاسداران هستند . در خرمشهر روز یکشنبه به مناسبت سومین روز شهادت پاسدار انوشیروان رضایی از سوی مردم راهپیمایی و نظهراتی انجام گرفت .

راهپیمایان به هنگام ظهر وارد مسجد شده و قصد نماز داشتند . در این هنگام نارنجکی از بیرون پرتاب شده و چهارتن را در دم میکشد و ۵۰ تن را زخمی می‌کند ، و درگیری از همینجا آغاز می‌شود . گزارش دیگری می‌گوید گروهی از پاسداران با معارضه‌های مردم برجهاد ، سرگرد

از يك وسیله ارتباطی مهم آشکار بود . (شعب هنگام تلویزیون هم البته حدوداً همانگونه رفتار کرد) ولی مردم بوسیله روزنامه‌ها خبر شدند که در يك راهپیمایی که به منظور اعتراض به خبرهای رادیو تلویزیون انجام گرفته بسوی مردم تیراندازی شد و کار به خشونت کشید و در این جنگ مغلوبه از هر دو طرف کشته شدند .

آنطور که روزنامه‌ها از قول یوسف اردلان عضو انجمن شورای شهرستانج به مریوان گزارش داده‌اند قبلاً توطئه چیده شده بود و پاسداران يك روز قبل از حادثه مسلح شده بودند . باوجود همه این حکایتها ، سرانجام مریوان در روز دوشنبه آرامش خود را باز یافت و مقرر شد شورای مانند شورای شهر سنج به انتخاب مردم آنجا را اداره کند .

مشکین شهر اما شاهد چنین حوادثی با انگیزه‌های دیگر بود ، حتی بنا بر گزارشهای رسمی مردمی که بر سر آب در روستاها اختلاف

در این هفته شهرستانها ، ناآرامتر از هفته های دیگر بود .

آبادان حوادث خونینی داشت . خرمشهر انفجار و کشتار ، گرمسار حادثه قطار ، مشکین‌شهر زد و خورد و کشت و کشتار ، مریوان برخورد بین پاسداران و مردم و خوزیری بسیار .

چنین به نظر می‌رسد که پس از کردستان ، اکنون خوزستان و آذربایجان و یحتمل دیگر نقاط کشور آستان حوادث تازه‌ای است . حوادثی که تنها حاصل به‌تر نرسیدن انقلاب است .

صبح روز یکشنبه مردم از رادیو خبسر تحریف شده‌ای در باره مریوان شنیدند ، بعد که به روزنامه‌ها مراجعه کردند هیچکدام چنان نوشته بودند که رادیو گفته بود . ظهر همان روز مردم نگران که هر لحظه حوادث تازه‌ای را انتظار می‌گفتند ، باز همان خبر صبح را از رادیو شنیدند ولی در پایان آن تکذیب خبر را هم پخش کرد ، بگونه‌ای که نهایت سوءاستفاده



آن به جان حجت الاسلام شیرازی سوء قصد شد ، اما حجت الاسلام از این سوء قصد جان بدر برد و گزرنها حاکمیت که حال ایشان رضایتبخش است . در این سوء قصد به آیت الله سه ملوله اصابت کرده است .

در پی این حادثه پاسداران انقلاب اسلامی که به موتورسواری در منطقه حادثه مظنون شده بودند ، است دادند ولی او توقف نکرد و بسا شلیک ملوله یکی از پاسداران به قتل رسید .

بی لیاقتی دولت

آیت الله سید صادق روحانی در يك صحابه در باره عدم لیاقت دولت سخن گفت و یادآور



آیت الله سید صادق روحانی

شد که آقای بازرگان باید کابینه خود را اصلاح کند و در مورد خود بازرگان گفت : چون آقای خمینی گفته اند بازرگان باشد ، ما هم تسلیم هستیم .

بدین ترتیب ناراضی های قشری از روحانیت از اعمال و رفتار دولت آقای بازرگان آشکار شده

اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ... ۴ - بحران و انسداد آسمانه در وزارت بهداشتی و ... ۵ - اختصاص بودجه درمانی به عیاشی و فساد و ... ۶ - ایجاد موجبات مرگ صدها نفر از مردم ... ۷ - سوء استفاده از قدرت و پرداخت تسول بیت المال به اطرافیان خود و وابستگان رژیم ... ۸ - همکاری مستقیم و غیرمستقیم با ساواک .

محاكمه سعادتى

محاكمه محمدرضا سعادتى ، كه به زعم دادسرای انقلاب اسلامی تهران جاسوس شوروی است ، ولی مردم و حقوقدانان و سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمانهای انقلابی دیگر این نظر را مردود می شمارند ، روز دوشنبه در تهران آغاز شد .

پیش از آغاز این محاكمه عبدالكريم لاهیجی حقوقدان مشهور ، اعلام كرد كه به دلایل متعدد این محاكمه غیرقانونی است و بنابراین او در آن شركت نخواهد كرد . حسن تریه رئیس كانون وكلا و رئیس هیات مدیره شركت نفت نیز محاكمه سعادتى مجاهد را در شان انقلاب ندانست . علی اصغر حاج سید جوادی نیز كه این روزها هرچه بیشتر وفاداریش به آرمان های انقلاب روشن می شود به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر محاكمه سعادتى را به این شكل مردود اعلام كرد . او گفت : «سعادتى بیمار است و در هیچ جای دنیا بیمار را محاكمه نمی کنند . آدمی كه چهل روز در اعتصاب غذا بسر میبرد چطور می تواند از خود دفاع كند ؟»

لاهیجی كه از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان وكیل مدافع سعادتى برگزیده شده است ، بیشتر به این خاطر اعلام كرد در محاكمه شركت نمی كند كه تا روز محاكمه به او اجازه ندادند پرونده موكلش را بخواند . به این ترتیب دفاع چگونه ممكن است ؟ تریه اما سخنان محتاطانه تری گنت (انگسار كه آقای تریه پس از احراز پست مهم دولتی محافظه كار شده اند ا)

به این شكل كه : «به هرحال به احتمال می توان گفت كه محاكمه غیابی در مورد شخصی كه گفته می شود بیمار است و قادر به استفاده كامل از حق دفاع نیست مطلقا نمی تواند قابل توضیح باشد .»

نوطه سوء قصد

نوطه سوء قصد همچنان از سوی گروهها یا افراد بی مسئولیت ادامه دارد . در هفته گذشته فاش شد كه فرار بوده است به جان امیرانظام خشكسوی سابق دولت سوء قصد شود و در پی

برفدائی ، مرگ برعرب و حزب فقط حزب الله در خیابانهای شهر راهبیمانی کردند و به مسجد رفتند . در آنجا قطعنامه هم خوانده شد . و در همین زمان نارنجکی منفجر شد و نارنجك منفجر شده در دست یکی از پاسداران بوده است . پس از آن پاسداران به منزل آیت الله شبیر خاقانی حمله می برند و خانه را در محاصره می گیرند . می گویند اکنون ارتباط تلفن خانه آیت الله هم قطع است . رویه گرفته روایت دوم چندان درست به نظر نمی آید ولی به حال گزرنها متفاوت و ضد و تقبیض است و درستی قضایا هنوز روشن نیست .

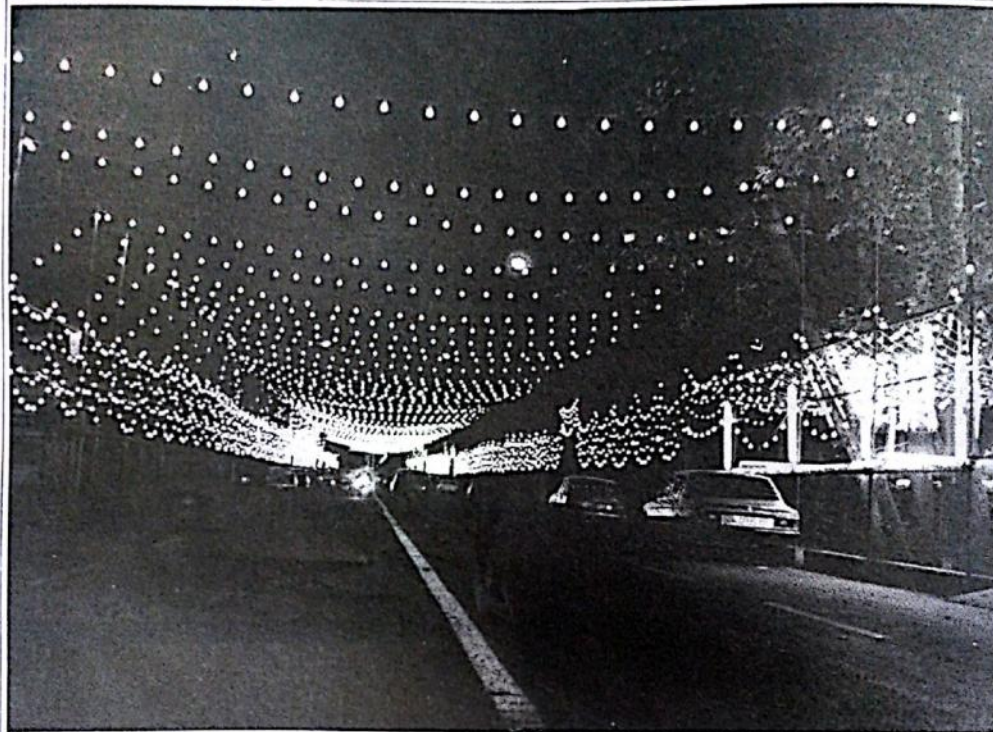
محاكمه شيخ الاسلامزاده



بر انجام محاكمه شيخ الاسلامزاده و برسر طاغوتی بهداشتی هم شروع شد . هنوز کسی نمی داند در حالی كه همه همبستگی های او را كشته اند ، او چرا تا كون محاكمه نشده است . در شهر مدتها شایع شده است كه شركت او سا دكتر اسماعیل یزدی در بیمارستان پارس كه برادر وزیر خارجه است ، بس شده تا كون او را محاكمه نكنند .

به هرحال اکنون نوبت اوست . وزیربهداری پرهیاهوی هویدا در مدافعان خود گفته است كه خود را «وصله ناجور» حكومت حس می كرده ، یعنی كه مانند حكومتیان فكر نمی كرده و تصادفا در میان آنها به اصطلاح «بر» خورده است . ولی كیفخواستی كه برای او تهیه شده خلاف این را می گوید و موارد اتهام او را جنسی برشمرده است :

۱ - سوء استفاده و غارت بیت المال ... ۲ - كوشش و شركت مستقیم در تحكیم سازمان حكومت ضد مردمی ... ۳ - شركت در جنایات



جشن نیمه شعبان

نیمه شعبان سالروز تولد امام‌زمان (عج) امسال باشکوه هرچه نهادمتر در تهران و شهرستانها برگزار شد. عکس یکی از خیابانهای تهران را نشان می‌دهد. بیاد بیاوریم که سال گذشته در این روز بخاطر گرامیداشت خاطره شهدا و نیز به علت آنکه مردم به انقلابی خونین دست زده بودند، هیچگونه جشنی برگزار نشد.

توضیح و پوشش

در صفحه «نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب» قسمتی از مطلب مربوط به روزنامه «نظام» اشتباهاً در دنباله مطلب مربوط به روزنامه «انقلاب اسلامی» (صفحه ۲۱) چاپ شده است. با پوشش از خوانندگان می‌خواهیم به این نکته توجه داشته باشند.

خرسندی را سر خود برداشتند و بجای آن مطلب دیگری چاپ کردند. همچنین شرح يك كاريكاتور را که به وزیر کار حمله داشت عوض کردند و حمله را متوجه مساح‌زاده صاحب پیشین موزه عسسی کیهان کردند. هیات تحریریه و در راس آنها سردبیر مجله به این وضع اعتراض کردند و شکایت نزد سردبیر کل کیهان آقای مینری بردند. آقای سردبیر کل - توجه داشته باشید که قبلاً وزیر دادگستری بودند - در کمال عدل و داد بجای هر نوع رسیدگی به ساله حساب تحریریه جدید زن‌روز را که متشکل از زنان جادری است به سردبیر معرفی کردند. سردبیر و هیات تحریریه زن‌روز طبعاً نپذیرفتند و اکنون در اعتصاب بسر می‌برند.

به همین علت زن‌روز هفته پیش منتشر نشد و از طرف سردبیر و هیات تحریریه اعلام شده است که اگر مجله زن‌روزی منتشر شود، آنها در آن دخالتی ندارند و حاصل کار آنها نیست.

است. و آقای بازرگان چه در مقابل فشار تسلیم شود و چه نشود؟ ناراضائی وجود دارد و بسا حرف و تهدید هم از بین نمی‌رود.

در همین مصاحبه آیت‌الله روحانی محمد منتظری را از ایادی فدائی و لیبی خواند و گفت که دولت در حادثه فرودگاه ناتوانی به‌خرج داده است. در مورد رادیو و تلویزیون هم آیت‌الله گفت: «مثلاً ما در باره تلویزیون حرف زدیم آقای خمینی هم پی بردند و شخصی را به تلویزیون فرستادند. این منایش این است که ایشان هم معتقدند که نتوانسته اداره کند. بعضی دیگر هم هستند که من شنیده‌ام خود آقای خمینی هم آنجور که باید، نسبت به آنها نظر ندارند.»

ماجرای مجله زن‌روز

ماجرای روزنامه کیهان به مجله زن‌روز هم سربایت کرد و کارکنان تحریری این مجله نیز با اعتراض به سانور خودسرانه دست از کار کشیدند.

فصلیه از این قرار است که در شماره پیشین مجله زن‌روز کارگران يك مطلب طنز از هسادی



مسعود بهنود

همترین کار حکومت تازه حفظ آرامش و قدرت گرفتن است تا بتواند از رویدادهای احتمالی جلوگیری کند. اجرای برنامه‌های اسلامی و آزاده‌ن گنجینه‌های نیازمندی را می‌توان به بعد گذاشت، تمامیت ارضی را، نه.

کردستان ایستن حوادثی است، در جنوب غوغاست، در بلوچستان اسلحه توزیع می‌کنند

ضرورت نیرومند شدن دولت و حفظ آرامش

می‌گویند کردستان ایستن حوادث تازه‌یی است. از جنوب نیز خبرهای بدی می‌رسد. از سوی دیگر شنیده‌ایم که در بلوچستان اسلحه مارک شوروی فراوان دیده می‌شود. این چیزی است که از تابستان پیش، هم‌زمان با افول قدرت شاه مخلوع، نیز می‌دانستیم. راستی چه خوابی برای ما دیده‌اند؟ چقدر در برابر دسیسه‌های دیگران، با این مرزهای باز، با این مملکت بی‌ارتش، با مسایلی که در پیش رو داریم، با خرابکاریهایی که می‌شود، آسیب‌پذیریم؟ این سئوالی است که این روزها، اگر بر زبان نیاید نیز، در ذهن‌ها جا دارد و خاطرهای می‌آزارد.

در پاسخ این سئوالها، معمولاً کمتر کسی پاسخی دارد. کمتر کسی می‌تواند گفت: چه باید کرد. چه باید کرد تا از هرج و مرج روزهای پس از انقلاب، ماههای پس از جابجا شدن کانون قدرت، رژیم و سیستم اداره کشور، در امان باشیم. مهمتر از آن، در برابر تاریخ شرمنده نشویم. فرزندانمان سرزنشمان نکنند که شاهد خدای ناکرده - تجزیه ایران بوده‌ایم. نسل امروز ایران که تحمل شداید بسیار داشته است. روزهای سخت دیده است، کشته داده است و روزهای ناآرامی در پیش دارد؛ اینک در قطعه حساسی از تاریخ قرار گرفته، پشت سر افتخار انقلابی مردمی است که در اوج خود، شکل انقلابی واقعی داشت، پیش‌رو...؟ راستی پیش‌روی ما چیست؟ پیش‌روی ما جنگ خانگی و نا امنی و خشونت و خون است، یا پیش‌رویمان آزادی و استقلال است و حفظ این خاک و خوشبختی ساکنانش که چندان دور از دسترس نیست؟ کدامیک، ما به سمت کدام آینده کشیده می‌شویم؟ چه کنیم، تا آینده ما آنچنان روشن و امیدبخش باشد که می‌خواستیم؟

بلوچستان از تابستان پیش میزبان میهمانانی باخونده بود که ظاهرآ دانشجویان دانشگاه کابل بودند و برای گذراندن تابستان پیش اقوام خود آمده بودند، بعضی این بهانه را نیز لازم نداشتند. اما واقعیت این بود که در زیرلباس بلوچی آنها سلاحهایی بود و در بقیه بسته‌شان کلاشینکوف. مرجه آنها برای جنگ نیامده بودند، اما پیشقراولان پیاده کردن نقشه «بلوچستان آزاد» بودند، که شوروی در برابر دسیسه ایجاد هلال اسلامی امریکا، به عنوان «پل» اندیشیده بود.

همسایه شمالی ما که بعد از جنگ جهانی دوم، با وجود دستیابی‌اش به یک نیروی دریایی پیشرفته همواره خاطره آن جنگ را پیش نظر داشت، و می‌دانست دسترسی نداشتن این نیروی مهیب دریایی به آبهای آزاد، آنرا از ارزش می‌اندازد، در پی ایجاد یک راه زمینی بوده که خاکش را به آبهای آزاد و پر آمدوند و پراهمیت خلیج فارس (یا دریای عمان) برساند و از آنجا هم نظارت بر گذرگاه انرژی غرب برایش آسان باشد و هم امکان حضور یافتن در اقیانوس‌ها که امریکا در آن ترکاری می‌کند. اینجسین تدبیری ملوی نیروی دریایی شوروی را که پنجه‌های ناتو که از خاک ترکیه و دو گذرگاه باریک کنار آن را می‌فشارد، رهایی بخشد - بنادر آنسوی شوروی نیز بشرط فصول سال یخ بسته‌اند. - کرم‌لین، به ویژه وقتی این راه‌حل را پیشنهاد می‌دید که تره‌کی - نا حکومت متعادل به شوروی‌اش - در کابل نشسته بود و انقلاب ایران نیز محیط را آنچنان منفتح کرده بود که نه ارتش ایران پاسدار بلوچستان بود و نه فرعون ایران بود تا هزینه نگهداری ارتش را در بلوچستان پاکستان نیز تقبل کند. پیشقراولان بلوچستان آراه، خطر بالهوه

يك تجربه‌طلبی شوم را در چشمها می‌نشانند و در همان حال متحد قدیمی ثوروی - انگلستان - نیز با همسپاری داشتن خیرنگارانی در منطقه هوشیاری خود را نشان می‌داد!

این مقدمه خود کافی است، نا یکی از خوابهایی را که برای بخشی ستمگ ارزش‌تر از بقیه خاکبان - دیده‌اند، نشان دهد. کردستان و جنوب و اسیان آذربایجان حکایتی همینقدرها نگران‌کننده را به یاد می‌آورد.

به این مطامع، تحریکات منطقه‌ی را نیز بیفزاییم. آنها که هوازه ایران ضعیف را پسندیده‌اند و آنها که از بیم صادر شدن محتوای انقلاب - و حکومت پس از انقلاب - ایران به داخل مرزهایشان، پسندستی کرده، انگولک می‌کنند و باج می‌طلبند.

در برابر همه‌ی زوایای این تصویر، بجز بی‌وطنانی که تجربه ایران یا تجاوز بیگانه به این حالت نگران‌شان نمی‌کند، هر ایرانی به اندیشه می‌افتد که: چه باید کرد؟ و شاید فوراً به این نتیجه برسد که تنها راه حفظ آرامش داخلی است و قدرت گرفتن پیش از آنکه دیر شود - قدرت گرفتن با داشتن يك ارتش نیرومند ملازمه دارد - و اما چاره‌ها:

۱- آرامش

برای رسیدن به آرامشی که جز چند روز و در چند نقطه، هنوز چندان به خطر نیفتاده است، باید حکومت مرکزی قدرتمند، از موضع قدرت و نه ضعف، خواستهای حقه اقدام و استانهای کشور را پیش از آنکه نیاز به خنثوت پیدا شود، به رسمیت شناخته و با حفظ قدرت کامل، یکپارچگی کامل و تمامیت ارضی و حاکمیت کامل، حقوقی در حدود خودمختاری برای آنان قایل شود.

جواب خواستهای منطقی خودمختاری معلوله نیست. توپ نیست و بمباران نیست. در مواضع بحرانی باید افرادی وطن‌دوست، منطقی، مستدل و آرامش‌طلب ممانعت و مگر نه آتش هر لحظه بیشتر شعله می‌گیرد - مثال: جنوب و مدنی که ماجراجویی‌اش انتحار را و دلنگرانی و ناآرامی را در آن منطقه پرخطر تداوم بخشید.

امر کلیدی نگاه کتم حکومت مرکزی ایران، باید اولویت‌های سیاسی را در نظر بگیرد. مهمتر و اساسی‌ترین برنامه‌ها - بیکار دیگر هم نوشته‌ام - اقتدر فوریت ندارد که ما یکپارچگی و آرامش خود را برایش به خطر اندازیم. در این برهه از زمان باید از هر آن تصمیم نند -

روانه‌ی که بین گروهها، یا طوایف و یا اقوام تفرقه می‌افتد و با مال آنان را به رویارویی با - و هم ناراضی از - دولت و حکومت می‌کنند، برهیز کرد.

در این زمانه‌ی که بیشتر از هر زمان دیگر به اتفاق و همبستگی - بگوئید وحدت کلمه - نیاز داریم، نباید برنامه‌هایی که گروهی هر چند کوچک را در صف مخالفان جا می‌دهد، پیاده کرد. باید سازندگی و بالا بردن سطح تولید کشاورزی و صنعتی را آغازید. باید چرخه‌ها را به راه انداخت. بهترین راه مقابله بسا ناراضیان به کار انداختن چرخه‌هاست - چه در کارخانه‌ها و چه در مزارع - رکود اقتصادی، تورم، کساد، بیکاری و ... بذر مناسبی است برای رویاندن نهادهای ناراضی و دامن‌زدن به بحر آنها. باید بخشنده بود، روحیه انتقام‌جویی را از خود و از حکومت دور کرد و به اصل ماجرا پرداخت. برای جدا کردن زنها از مردها، پوشاندن زنها، اسلامی کردن محیط‌های زندگی مردم و ... فرصت‌ها باقی است. همچنین برای عنوان کردن تجربه‌های تازه و نازآمود حکومت و ... اکنون مهم‌ترین مساله آرامش است و بهترین راه آن به راه انداختن چرخه‌ها و تامین آزادیها و برهیز از تدریوها.

۲- قدرت

قدرت گرفتن دولت (حکومت) و برخوردار شدن از يك ارتش منظم و تحت فرمان، اصلا بدان معنی نیست که این ارتش باید چون بیشتر داموکلس بالای سر آزادبخواهان و جنبش‌های خلقی قرار گیرد، همچنانکه آرامش بدان معنی نیست که برسر هر آنکس که سخنی می‌گوید، ناپالم بریزیم! این هر دو برداشت آریامهری از آرامش و قدرت است -

ارتش مردمی ایران که بهیچ روی در داخل مرزها نباید بکار گرفته شود، بی‌می نیز از داشتن ایدئولوژی ندارد. ارتش بی‌تفکر، ارتش بی‌اندیشه و فرمانبر ارتش خدایگان شاهنشاه!! بود. اینجنین ارتشی چون فرار نیست، ماموریت‌های سرکوبی درون مرزی پیدا کند، می‌تواند در برگیرنده طبایع و مرامهای گونه‌گون باشد، به شرط آن که بتوان از آن يك مخرج مشترك به دست آورد و آن وطنخواهی است.

آنها که از نوسازی و بازسازی ارتش می‌هراسند، بی‌همان رنگی به کفش دارند! ورنه کدام میهن‌پرستی است که نداند در دنیای جنگلی امروز بی‌ارتش زیستن، بی‌بالابوش به

جنگ سرما رفتن است. خوشبختانه ارتش ایران، و ارتشیان ایران، پس از انقلاب و به شهادت رویدادهای روزهای انقلاب، با داشتن زربنای ناسیونالیستی، سرشت مردمی دارد. مشروط بر آن که حکومت نکوشد تا با نفی ناسیونالیسم به عنوان شرک! - رسالت‌های تازه و ماموریت‌های بدیع بر این ارتش تحمیل کند.

هتداری است که در این برهه‌ی از زمان تکرار آن نیز بی‌فایده نیست، اینست که: جنگیدن با روحه‌ی وطنخواهی ارتشیان يك و مانع شدن از رسوخ برداشتهای دمکراتیک که چون به اندازه کافی جاذب و برانگیزاننده می‌تواند بود، بی‌تردید ارتش را هوازه در حلقان نوع خطرناکی از فاشیسم فرار می‌دهد که در تاریخ نمونه‌های آن را دیده‌ایم.

هر نوع کوشش برای ایجاد محیط خوف و خفقان و بی‌اعتمادی بخود در ارتش، زمینه را برای رسوخ افکار فاشیستی و خطرناک در آن باز نگه‌میدارد. خطرناک‌تر اینست که مدام حکومت احساس کند، باید یکی از روحانیون را بالای سر ارتش قرار دهد و به آنان بفهماند که سرانجام و باسداران این حکومت دیگرانند. در عین حال حمایت گرفتن از سرکن‌های قلدرمآب و خودنمایانه و تمایلات فردگرایانه‌ی مسخراب روحیه‌ی آزادمنشی است که از برکت انقلاب، در میان ارتشیان نیز، چون دیگر احاد این جامعه پیدا شده است - نمونه آن: بازمدنی و این اواخر امیر رحیمی که هر دو تعرد را به ارتشیان تازه التیام‌یافته می‌آموزند.

ارتش آینده ایران، نه یکسوتگر که انتخاب‌کننده و آزاداندیش خواهد بود و به این ترتیب بی‌هیچ نگرانی نیرومند و ضامن استقلال کشور و لشکر دموکراسی و نگهبان نهاد های خلقی و دمکراتیک.



و اینهمه فرص‌های مساله‌ی بود که باید ما را به نتیجه دلخواه‌رهنمون شود: تقویت روحیه‌ی وطنخواهی در ایرانیان، آنچنان که تصور باطل تجزیه و سرسپردگی در ذهن کسی نقش ببندد. ناسیونالیسم - نه آنچنان که آذای‌هایش رفسخانی می‌گویند - يك بهانه است و نه يك خطر، بلکه بخش از روان هر ایرانی است. برای ما خطرناک‌تر از دشمن خارجی، دوست‌نمایان داخلی‌اند که با این انکار مسموم محیط رامشج و گم‌آلود نگه‌میدارند تا از آب ماهی بگیرند!

مارا به مسلخ می کشانند

وقتی آتلور شیفته وواله
اینجا شده بودید، تهی دانستید
وقتی به قدرت برسند ... ؟

کراهت پورسلطان

دقت نکردید و در دام القادید ، و کتابهایی را که باید مرور میکردید ، یا نخواندید و یا دیر به فکر خواندنش القادید . اینار کردید و نردبان ترفی شدید. از گروه شما ، و فدائی ، و مجاهد ، و نفکر ، و دانشگاهی ، و هماغار بار کشیده شد ، و چه خوب کشیده شد ، تا برنامههایی به اجرا درآید که نه آن زمان می دانستید چیست ، نه حالا می دانید ؟ و نه هیچگاه خواهید دانست .

آنکس که امروز فریاد برمیآورد پرچم ایران کجا است ، و چرا نام وطن بر زبانها نیست ، آیا آرزوهاش شاهد به پایین کشیده شدن پرچم ایران ، و فریادهای « خاموش شاعرها را ما تنظیم می کنیم » نبود ؟

آنکس که امروز بر سر میکوبد که چرا چماقدارها و قداره بندها به اجتماعات سیاسی ما حمله می کنند و نمیگذارند ما حرفمان را بزنیم ، آیا آرزوهاش شاهد این نبود که گروههای غیر همرنگ منکوب میشوند و شاعرها و سرودهای « غریبه » بسرعت محو و خاموش می گردند ؟

آنکس که امروز فریاد میکند چرا شاعر یا روسری یا توسی ؛ و چرا مطالبی از این لغات در ردیف مسائل خانمانه ؟ آیا آرزوهاش شاهد نبود که به زور بر سر زنان روسری می رود و زنان در صفوف جداگانه مام بر میدارند ؟

دوستان ، میدانم که عاشق ، عیب معشوق را نمی بیند ، حتی برای سالک صورتش شمر میسراید و داستان میگوید ، و بوی عرق تش را حریصانه فرو می دهد . اما این بی انصافی است که پس از به عرق نشستن لب عشق ، عاشق رو به معشوق کند و او را متهم سارد که سالک صورتش و بوی تش را پنهان کرده بود . او بایسد میدانست که معشوق چهها دارد . عیب را باید از عاشق دانست که کور عشق بود و عیبها را نمی دید .

دوستان ، من حتی باور میکنم که پاره ای از شما آنقدر هم محو معشوق نبودید ، و حتی لکر میکردید آنگاه که اراده کنید ، خواهید نوانست سالک صورت یار را محو کنید و بز بدبویش را خوشبو سازید . ولی شما ، بیش از آن یکیها مقصرد ، زیرا که فی الواقع پهلوان پنبههایی بیش نبودید و حداقل ، صداقت يك عاشق دلباخته را هم نداشتید .

و حالا ، بر سر میکوبید و شیون می کنید ، که ما نمی دانستیم که چنین و چنان خواهد شد . اما من میدانم و دانسته ام را هم نوشتم : آینده آلیست ؛ نطفه زوین جستجویی کنند ، که در آن ، عدالت اجتهادعی و اقتصادی و سیاسی حکمفرما است ، ولی در عمل دیده می شود که پاندول ، یکبار دیگر

هیج ، و جای گله ندارید .

دوستان ، شما را به مسلخ می برند ، و ماراهم . دست و پامان باز است ، و نیز دهانمان . میتوانیم بالا و پائین ببریم و فریاد بکنیم ، ولی ما را کتان گشان به سوی مسلخ می برند . همانها که تصور میکردید در روز موعود ، چون موم در دستهای نرم خواهند بود ، و سر به رهبریتان ، رهبری روشنفکران و تحصیل کرده ها و کارشناسان ، خواهند ساید ، همانها سلاخهای ما خواهند بود .

روزی که آلمان نازی به چکسلواکی حمله کرد ، دنیا متحیر شد . روز دیگر ، پس از آنکه لهستان به اشغال آلمان درآمد ، باز دنیا به تحیر نشست . آنگاه که جبهه غرب مورد حمله قرار گرفت ، بار دیگر دنیا متحیر گشت . حمله آلمان به شوروی ، بیش از همه ، دنیا را انگشت به دهان کرد . امارتسی چه جای حیرت بود ؟ هر چه ممکن است که یکبار نگاه کنید به کتاب « نبرد من » ، همان به اصطلاح ورق باره های سرخوخته اتریشی انداخته بود ، میتوانست همه این اتفاقات را بسراحتی پیش بینی کند . هینلر ، هرعیبی داشت ، لاقبل در آن سالهای سرخوختگی دروغ نمی گفت ، و حتی با بی احتیاطی ، برنامه های آینده اش را می نوشت و بدست چاپ میسپرد .

دوستان بهت زده ! عیب از شما بود که

هر کسی که نمیتوانست تصور کند ، و به مخیله اش خطور نمی کرد که این چنین خواهد شد ، یا از ساده لوحی اش بود ، یا که خود و خطبیر فکری اش را فویتر از جریان روز می بنداشت و در این توهم بود که سرانجام ، او است که برنده خواهد بود ، و هنوز هم پس از گذشت ماهها که اوضاع روشن شده است ، باز می توان نك و نوکی را اینجا و آنجا یافت که انگشت حیرت به دهان گرفته اند و آه حسرت می کنند ، که بی گمان اینها از شماره ساده لوحانند .

دوستان صاحب قلم و اندیشه ، همانها که اصطلاحا روشنفکر خوانده می شوید ، در آن زمان که در مسیر جنبش قرار گرفتید ، و بعضی صادقانه و از روی خلوص بیت ، برخی به تقلید و پیروی از مد روز ، و بعضی برای بهره گیری از آنچه که بدست خواهد آمد ، هم و غمان را تحقق ایسن هدف قرار دادید و در واقع ، « قراردادی » بستید ، در مقابل چه تضمینی خواهید که روز موعود ، آمال و آرزوهای فردی و اجتماعیتان برآورده شود ؟ بعبارت دیگر ، در این قرارداد ، که چون هر قرارداد دیگری حداقل دوطرف دارد ، سهم شما معلوم بود : اینار ، تحمل ندانند و خطر . طرف دیگر قرارداد ، همانکه الان آن سوی میز نشسته است ، در برابر تعهد شما ، چه تعهدی کرده ؟

در حال حرکت به جهت تقابل است و افراطیگری از نوع دیگری دارد جایگزین افراطیگری قبلی می شود. نو گویی در تئیا افراطی گری است که کارها را روبراه می کند. آنها که رفتند و دارند میروند اختناق را غذای روزانه مردم ساخته بودند، و اینها که فکر نظم نوین را در سر میروراند در حال تدارک آشی با همان مواد اولیه منتهی در دیکری دیگرند، و نمیدانند آنچه که فساد را گسترش داد همین اختناق بود... آیا نظم نوین نظامی است که افکار در آن به آزادی شکل می یابند و مبتلور می شوند و یا آنکه باز تخفاتی سانسور و کنترل و تهدید و ارعاب از نوع دیگری جای تاریخی خود را خواهد یافت؟» (خواندنیها ۳۰ دی ۵۷)

آیا این گفته کات را هرگز نشنیده یا خوانده بودید که «من تک می کنم، پس هستم؟» آیا در آرزوها و در مرامم راه رفتنها تک نکردید که سانسور و کنترل و تهدید و ارعاب... جای تاریخی خود را باز خواهد یافت؟ و برای سدود کردن راه بازگشت باید تصمیمی در دست داشت؟

« فکر میکنم که رهبری ملی نیز هانند سایر مشاغل و حرفهها سرفلسلی داشته باشد. » (همان تاریخ)

و حالا بی از شش ماه، دوستان عزیز من، می بینید که چنان است، و در بهمان پاشنه میچرخد. هر زمان که کسی دهان باز کرد که چرا؟ فوراً جوابش را شنید که در آرزوها که، چنین و چنان (کذا) میگردیم، تو کجا بودی؟ که یعنی ما، سرفلسلی داده ایم و صاحب این ادعا هستیم، ولو آنکه در واقع امر، ما بیکاره بوده ایم و اکنون از برکت خنجرهای ستمد و زوری زباندان، چنان عمل می کنیم که مردم میخواهیم جلودارمان شود. و هر کس که اینرا باور ندارد، بردارد کلمات عساکر کاروانسالارهایمان را بخواند و با گذشته شان مقایسه کند، که البته اگر ناباوریش را با صدای بلند ابراز دارد، نصیب زنده خوارهایش خواهند کرد.

دوستان خوشبین و خوش خیال من، چرا از شنیدن نام «خلیج اسلامی» از دهان شیخ صادق خلخالی تعجب می کنید و از بیشکشی چرا بر خلیج فارس نه «برادران» «هکشی» عرب توسط آقا داماد، بهت زده می شوید؟ یادتان نمی آید که همین حرفها را چند ماه پیش هم شنیده بودید و طوطیان شکرشکن مافقت دارند ادا در می آورند؟ چرا از در بند کشیده شدن مجاهد و فدائی وهما فر

تعجب می کنید؟ کیهان در روز ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ نوشت: «مهدی بازرمان در ۱۸ ساعت گذشته مذاکرات وسیعی را با مقامات و رهبران گروههای مختلف... آغاز کرده است. منابع مطلع گفتند که در این مذاکرات کوشش شده است که برای تغییرات بنیادی رژیم در ایران، راه حل های مسالمت آمیز تهیه شود...» و چه کسانی این کوشش های مسالمت آمیز را در هم ریختند؟ جز همافران و مجاهدین و فدائیان که از صبح جمعه ۲۰ بهمن ۵۷ تلانهای خود را برای جنگ مسلحانه آغاز کردند؟ و مگر نه اینکه همینها باز مایه ددرس خواهند شد؟ چرا از اسیر شدن ننگرهای که جلودار اعتصاب صنعت نفت بودند تعجب می کنید؟ مگر تیر خلاص رژیم فلی را همین اعتصاب نفت رها نکرد؟ و مگر نه اینکه باز هم ممکن است اینها خیالاتی بر سران برند؟ و بهر اعتصابون کنهانی، و کائوسی و تلویزیونی هم؟

اینروزها می بینیم که از غصب کیهان، و تلویزیون و مناسب دانشگاهی سخن می رود، ولی چه جای تعجب است؟ آیا انتظار اینها را ندانستید؟ من داشتم:

« در ادارات و سازمانهای دولتی و خصوصی و مدارس و مؤسسات فرهنگی دیگر، عناصر مذهبی و غیر مذهبی با هم بر سر بدست گرفتن رهبری جانش به رقابت و مبارزه برخوانند خاست و این برخوردها... بخصوص در دانشگاهها و وسائل ارتباط جمعی در مکتب و مصیبت بار خواهد بود. »

(خواندنیها ۵ اسفند ۱۳۵۷)

دوستان عزیز، که قلم بدست دارید و می نویسید، همیشه نوشته آید، و باقلمان، آهنگ قلمها را سریعتر کرده آید و راه و چاه را حتی الامکان نشان داده آید آن زمان که جاعلین و جاهلین، اسانه ۳۰۰ سال شهنشاهی را اختراع کردند و با استفاده از موقیبت بدست آمده، به بیانه آنکه تحت نام شاهی، هر چه بوده، بد بوده، تاریخ ایران را یکسره به کنار نهادند و با آن، فرهنگ ایران زمین را هم دفن کردند، کجا بودید که بانگ بردانستید و گذاشتید کار به جایی بکشند که یک نشکچی یا صراحت و وفاحت فریاد برزند «من ایرانی نیستم!» آن زمان که کار تغییر عناوین خیابانها، میادین و مدرسهها و اماکن عمومی با حذف نام کوروش و داریوش شروع شد، آیا نمی دانستید که نوبت به ابرسنینا، خواججه نصیر طوسی و فردوسی هم خواهد رسید؟ که همه اینها عناصر ایرانی اند و ایرانی بودن باب طبع نشکچیها

نیست؟ دوستان، میخواهم به خودم بقولانم که راست میگویند و واقعاً آرزوها نمی دانستید که فرادوم تغییر رژیم، مجلس خبرمان، طرح قانون اساسی جدید، زورموتی گروههای فشار و چمادار، لشری گری و تحجر به من و شما تحمیل خواهد شد. اما نمی توانم. من میدانم:

« نقص را باید در چیز دیگر جستجو کرد، و مردم را که هوای پاکسازی محیط سیاسی و اجتماعی خود را دارند دنبال نخود سیاه نفرستاد و تغییر قانون اساسی را آب حیات وانمود نکرد. کم آگاهی عمومی ملت ایران عامل اصلی اینهمه بدبختی و ناراحتی است. من فریب شعارهای دراز و سرودهای فریبنده... را نمی خورم... فریادهای مرگ بر این، و فریادهای زنده باد آن دیگری، حتی اگر نشانهای هم از آگاهی باشد، تازه یک آگاهی بسیار سطحی و کم عمقی است. » (خواندنیها ۱۲ اسفند ۵۷)

آیا تصور نمی کردید که توده ستم (تعارف را کنار بگذارید و هندوانه بزر بفل توده نگذارید، آقای بازرمان ابتکار را کرده و استفاده ایشان از داستانهای ملانصرالدین هم به همین علل است) همانی است که بنا به نوشته معروف، صغیری است که باید قیض بود، و صغیر نگاه بدست بزرگترش می کند و ادا در می آورد؟

دوستان، آیا تصور نمی کردید (و می کنید) که مقامها و منصبها تصادفی تقسیم شده اند و گفتهها حساب نشده اند، و علامت و نشانیهای رمردار رد و بدل نمی شوند؟ من که تصور نمی کردم و هیچگاه نتوانستم خودم را قانع کنم که لقبزاده نامی از روی اتفاق، تلویزیون را تصرف کرد؛ یا بنی صدر نامی اتفاقاً در بیرون از حوزه اجرائی باقی ماند، یا وزارت خارجه یردی نامی الله بخشکی بود، یا سوء قصدی برای روزانه به شاه توسط شیخ خلخالی فقط برای خنده است، یا هزار چیز دیگر همه از سر نادانی باعث سرو صدا می شود، و حرکت جماعتدارها و جاقوکنها اتفاقی و خلق الساعه است. دوستان، حتی مادر رضاییها با دادن چهار شهید مبارز، حتی پدر سارشاها که پنج فرزندش را در آتش سوری سیم رگس از دست داد، بهنگار از آن در آمده اند و مهور به مارک ضد انقلاب شده اند. سزا که با ۶۲ روز نوسن کاری نکرده آید. و یک جمله مفرضه؛ مگر نه آنکه سزا به درمندا ۲۹

پیش نویس قانون اساسی، آتش مسموم خاله!

ایرادهای متعدد یک حقوقدان به پیش نویس قانون اساسی

۲

دکتر هادی اسماعیلزاده

تنها در اصل ۲۵ آمده است: «مطبوعات در نشر مطالب و بیان عقاید آزادند مگر در نشر مطالب مخالف عنت عمومی یا توهین به شاعر دینی، اتهام و افتراء و تعرض به شرف و حیثیت و آبروی اشخاص یا نشر اکاذیب. جرائم مطبوعاتی و کیفیت مجازات و رسیدگی به آنها را قانون معین می کند.» این اصل با توجه به قابلیت انطباق عناوین «توهین به شاعر دینی»، «مخالفت عنت عمومی» و غیره بجای آنکه تضمین کننده آزادی مطبوعات باشد، به شمشیر داموکلسی برای مطبوعات میدل خواهد گردید. به علاوه همچنانکه قبلا اشاره کردیم احاله تعیین جرائم مطبوعاتی به قانونگذار عادی برخلاف موازین قانون اساسی مترقی است. علاوه بر اینکه بایستی جرائم دقیقا در قانون اساسی احصاء شوند، لازم است آزادی نشر و میدله خبر، چاپ و آفرینشهای هنری و فرهنگی چنانکه قبلا نیز اشاره شد تضمین گردند.

توضیح نقش و اهمیت رادیو تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی دیگر در این بررسی کوتاه میسر نیست، کافی است سرنوشت رادیوسو تلویزیون را در فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تاکنون به عنوان وسائل شخصی و انحصاری فاشیست از فرنگ برگشته‌ئی که این دو وسیله را به صورت جمعیهای بی‌مصرف هتاک، جعل اخبار و حقایق میدل ساخته مورد توجه قرار دهیم.

به موجب اصل ۱۵۱ طرح پیشنهادی «در رسانه‌های همگانی (رادیو و تلویزیون) که دولتی هستند، آزادی انتشار اطلاعات باید تامین باشد. این رسانه‌ها تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد و ترتیب آنرا قانون معین می کند.» بدین ترتیب:

الف - دولتی بودن این دو رسانه موجب آن می‌شود که رادیو تلویزیون نقشی جز بلندگوی تبلیغاتی دولت نداشته باشد.

ب - به دو قوه مقننه و قضائیه تنها به نحو مبهمی حق نظارت بر رادیو تلویزیون داده شده است. در حالی که می‌بایستی اداره آنها برعهده شورای منتخب مجلس ملی مرکب از

نمایندگان کارکنان رادیو تلویزیون - جمعیت‌ها و کانونهای مترقی غیرسیاسی نظیر کانون نویسندگان، کانون وکلا، جمعیت حقوقدانان و سازمان دانشگاهیان باشد.

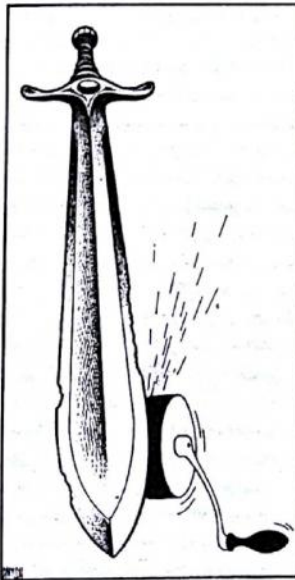
۶ - ارتش و سیاست خارجی

در دهه‌های اخیر ارتش به جای حراست و پاسداری مرزهای ایران چیزی جز وسیله سرکوب مردم و حافظ منافع امپریالیسم و نوکران وابسته به آن نبوده است. بدین دلیل ارتش شاهنشاهی سازمانی از پایه ضد مردمی و امپریالیستی است که هدف از سازماندهی امریکائی آن چیزی جز زاندارمری منطقه، ایجاد خط دفاعی امریکا و غرب در برابر شوروی و سرکوب آزادیخواهان نمی‌توانسته است باشد. به کمک سیستم اطاعت کورکورانه و دور نگهداشتن نظامیان از صحنه سیاسی و ممانعت آنان از شرکت در احزاب و حتی در اجتماعات ساده مردم فاصله و حشمتاکی میان آنان و خلق‌های ایران بوجود آورده‌اند تا بتوانند هر لحظه آنان را در مقابل مردم قرار دهند و کوچکترین ندای آزادیخواهی را در ورطه خون و آتش مدفون سازند.

آنکتهائی که از اعمال ارتش در دوران سیاه حکومت شاه توسط جمعیت‌های مترقی و آزادیخواه پرشده از تصویر یک ارتش اشغالگر خارجی کثیفتر است.

ارتش باید ملی باشد تا خود را موظف به دفاع از ایران بداند و در مقابل مردم قرار نگیرد. بدین منظور:

الف - بایستی اصول دموکراسی به نظامیان آموزش داده شود. آزادی عضویت نظامیان در احزاب بایستی تضمین شود. نظامیان بایست بتوانند در انتخابات شرکت کنند و به عنوان نمایندگان مردم در مجلس ملی حاضر شوند زیرا با حضور مداوم در مجلس ملی است که می‌توانند در جریان مسائل واقعی کشور قرار گیرند و آلت دست صاحبان قدرت و دیکتاتورها نشوند. بایستی دیوارهای سهمگین بین نظامیان و مردم برداشته شود.



ب - به موجب اصل ۹۳ پیش‌نویس قانون اساسی فرماندهی کل قوا بمعهده رئیس‌جمهور است ، علاوه بر رئیس کل ستاد به پیشنهاد دولت از طرف رئیس‌جمهور منصوب می‌شود . این‌ست در قانون اساسی قید شده که واگذاری فرماندهی کل قوا به رئیس‌جمهور صرفاً يك امر نثریناتی است . فرماندهان نیروهای سه‌گانه بایستی توسط مجلس ملی انتخاب شده و در صورت عدم‌تمایل مجلس از کار برکنار شوند . انتخاب رئیس ستاد نیز بایستی توسط مجلس ملی انجام‌گیرد تا نظارت مردم برارزش‌نماین شود .

به موجب اصل ۹۵ اعلان جنگ و مبارکه و پیمان صلح در موارد اضطراری و فوری برعهده رئیس‌جمهور گذاشته شده . تشخیص فوریت و ضرورت یا کیت ؟ قسمت اخیر این اصل بایستی بطور کلی حذف شود .

پ - اصل ۱۲۱ پیش‌نویس بایستی بسه نحوی اصلاح شود که ارتش به بهانه پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور (بهانه‌میشگی) به سرکوب مردم نپردازد . بایستی منع مداخله ارتش در امور داخلی کشور تضمین گردد و وظیفه برقراری نظم و آرامش در داخله کشور به پلیس واگذار شود . پلیس می‌بایستی جدا از سازمان ارتش و به صورت سیویل توسط شورای فرماندهی منتخب مردم اداره شود و مأموران پلیس از میان افراد هر منطقه توسط مردم انتخاب شوند تا پلیس نیز نتواند نظیر دوران سیاه استبداد و خفتان وسیله سرکوب مردم باشد .

ت - برای تضمین امنیت کشور و جلوگیری از تجدید حیات ارتش این مار زخم خورده و نتیجتاً تحکیم سلطه امپریالیسم (گرچه در کارنامه بازرگان تأویل جدی برای مبارزه با امپریالیسم مشاهده نمی‌شود) بایستی فکر خلع سلاح‌سازمان های چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ، این بازوان ملح انقلاب ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری ایران را بطور جدی به فراموشی سپرد . هر حرکتی که برای خلع سلاح این دو سازمان انجام شود صرفاً به قصد تجدید حیات دیکتاتوری و برای رفع دلشوره امپریالیستها از قدرت نظامی نیروهای رزمی ملی است .

ث - برقراری حکومت نظامی بایستی برای همیشه مطلقاً ممنوع اعلام گردد . قید «مگر هنگام جنگ» در اصل ۶۸ طرح پیش‌نویس قانون اساسی زائد است زیرا «زمان جنگ» واجد وضوحیت مخصوص به خود است و نیازی به برقراری حکومت نظامی نیست .

خطوط کلی سیاست خارجی می‌بایستی به‌وضوح در قانون اساسی ترمیم گردد . برای تضمین هرچه بیشتر استقلال سیاسی و اقتصادی

ایران لازمت قطع پیوندهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی با امپریالیسم در قانون اساسی تضمین گردد . بایستی اصل عدم تعهد صراحتاً پذیرفته شود و جنبش آزادیخواهانه ضد امپریالیستی ، ضد فاشیستی و ضد صهیونیستی مورد حمایت قرار گیرند . هرگونه توسعه‌طلبی ، تجاوز به مرزهای دیگران و دخالت در امور داخلی کشورها توسط ایران بایستی قطعاً ممنوع اعلام گردد و نظارت مجلس ملی برسیاست خارجی از طریق نظارت برانتخاب نمایندگان های سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران در خارج تضمین شود . محتوای پیش‌نویس قانون اساسی متأسفانه فاقد چنین تضمیناتی است .

سوم - نظام اقتصادی و اجتماعی

برخلاف آنچه رهبری مدعی است انقلاب مردم نه برای نجات اسلام بلکه برای واژگونی نظام سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی منقر و استبدادی شاه و طرد امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته به آن بوده است . بدین ترتیب بایستی خصمت ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری انقلاب ایران در قانون اساسی منعکس گردد . بسا ملاحظه موارد زیر می‌توان میزان انعکاس خواستهای مردم را از انقلاب در پیش‌نویس قانون اساسی برآورد کرد :

۱ - مالکیت

به موجب اصل ۴۰ پیش‌نویس « مالکیت شخصی که از راه مشروع بدست آید محترم است ... » بدین ترتیب نه تنها اصل مالکیت فردی محترم شمرده می‌شود بلکه این حق به موجب اصل ۴۱ بدینگونه تضمین می‌شود : «هیچ ملکی را نمی‌توان به عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت ... و حتی بناهای دولتی و اموالی که جنبه نقایس ملی دارد با تصویب مجلس شورای ملی قابل انتقال است (اصل ۵۸) . چگونه می‌توان ادعای جامعه بدون طبقه ا را که زیرکانه از متن پیشنهادی گریخته است با موازین یاد شده بالا پذیرفت ؟ آیا ممکن است در عین حال که مالکیت فردی را می‌پذیریم به خیال جامعه بدون طبقه لباس واقفیت بپوشانیم؟ به موجب اصل ۴۷ «مالکیت خصوصی در صنایع ، کشاورزی یا بازرگانی در صورتی که وسیله افراد یا تجاوز به منافع عمومی شود بسا تصویب مجلس شورای ملی ، ملی اعلام می‌گردد . تشخیص تجاوز به منافع عمومی با کیت ؟ اشکال تحقق تجاوز به منافع عمومی چیست ؟ و نمایندگان بورژوازی ایران چگونه می‌توانند با ملی شدن آنچه متعلق بخودشان است موافق باشند ؟ آیا

اصولاً ممکن است صنایع کشاورزی و بازرگانی در اختیار بخش خصوصی باشد و بتوان از تجاوز او به منافع عمومی جلوگیری کرد ؟ - درست است که بورژوازی ایران از پذیرش اصول مترقی سوسیالیسم وحشت دارد ولی می‌تواند در رابطه با اجرای عدالت اجتماعی ملی بودن زمین (اعم از زراعی و منگونی) ، صنایع عمده ، شرکت‌های بزرگ تجاری خارجی و بانکها را در قانون اساسی صریحاً اعلام دارد .

۲ - کارگران و زحمتکشان

کارگران به حق ستون فدرات انقلاب ایران بوده‌اند . خاطره شکوهمند کارگران صنعت نفت از ذهن هیچ ایرانی بیرون نخواهد رفت ، ولی همینکه آنان از فردای پیروزی قیام مسود می‌بهری قرار گرفته‌اند و بخاطر اعلام‌خواستهای قانونی خود بشهادت رسیده‌اند یا با اتهامات واهی در زندان بسر می‌برند ، مورد توجه مترجمین و مولفین پیش‌نویس قانون اساسی نیز قرار نگرفته‌اند .

به موجب اصل ۹ طرح پیش‌نویس «... امکان کار و کوشش برای همه چنان فراهم گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی و استثمار قرار نگیرد ... ولی همینکه قبلاً اشاره شد علاوه بر اینکه در اصول ۴۰ و ۴۱ مالکیت فردی مورد

احترام قرار گرفته و تضمین شده در اصل ۶۰ دادن امتیاز تشکیل شرکتها و موسسات عمومی و اعطای امتیاز انحصار در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن با تصویب مجلس شورای ملی پذیرفته شده است . آیا تصور اعطای انحصار در امور تجاری ، صنعتی و کشاورزی بدون بهره‌کشی و استثمار زحمتکشان امکان‌پذیر است ؟

در اصل ۲۹ حق استفاده ازبیمه ، بهداشت ، درمان ، بیکاری ، پیری و از کار افتادگی به عنوان حق همگانی شناخته شده ولی نارسائی این اصل یحدی است که از تعارف فراتر نمی‌رود . بایستی الزام دولت به تولید کار و ایجاد بیمه بیکاری ، پیری و از کار افتادگی و تامین هائی که مردم بایستی داشته باشند صریحاً در قانون اساسی پیش‌بینی گردد . مشارکت کارگران در اداره کارخانه‌ها حتی در صنایع و مجتمع هائی که توسط دولت اداره می‌شود بایستی به وضوح قید شود ، استقلال سندیکاها ی کارگری و عدم دخالت دولت در امور آنها بایستی در قانون اساسی ضمانت گردد . دولت بایستی ملزم به فراهم آوردن وسائل ارتقاء سطح سواد و آگاهی حرفه‌ئی کارگران شود . حق استفاده از

بقیه در صفحه ۲۲

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

آذرخش

«درحسب ارکان قانون دانش‌آموزان دموکرات ایران و درحقیقت ارگان حزب‌توده بسیاری دانش‌آموزان است. این هفته نامه که تاکنون نزدیک به بیست شماره آن انتشار یافته حاوی مطالب و نوشته‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مهمترین اخبار مربوط به مسائل ایران و جهان، داستان، شعر، معرفی کتاب و بالاخره مسائل مربوط به دانش‌آموزان است. بیشترین بخش آذرخش را سخنان، گفته‌ها، سرشته‌ها و مطالب نوشته شده توسط دانش‌آموزان تشکیل می‌دهد. آذرخش که معمولاً در هفت صفحه و با قطع کوچک (قطع تهران مصور) چاپ می‌شود، با توجه به نظرگاه خاص مسئولان این رساله، طریقه مطالعه، نظام‌های اقتصادی و اجتماعی، داستان‌نویسی و سرودن شعر را به دانش‌آموزان می‌آموزد.

بخشهای «کدام کتاب را بخوانیم» و «بیشتر بدانیم» آذرخش بی‌تردید برای دانش‌آموزان که با کتاب و مسائل اجتماعی و اقتصادی چندان آشنا نیستند بسیار مفید است. نحوه برخورد مسئولان آذرخش با دانش‌آموزان و پاسخهایی که در صفحه «نامه‌ات رسید» آذرخش چاپ می‌شود نشانگر نزدیکی مسئولان این نشریه با کودکان و دانش‌آموزان است. در بخش «انقلاب از زبان بچه‌ها» نیز خاطرات بچه‌ها و «دانش‌آموزان» از زبان خودشان چاپ می‌شود. آذرخش به نهضت‌ها و انقلابهای رهائی بخش جهان و اصولاً علم تاریخ و نیز به شناخت و شناساندن مکتب‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بی‌توجه نیست و صفحاتی را که به این مسائل اختصاص می‌دهد، پر بار و خواندنی است. سرمقاله آذرخش همواره به‌مهمترین مسائل روز و تحلیل آنها از دیدگاه خاص این نشریه اختصاص دارد. در بابی صفحات آذرخش شمارهایی و از جمله شمار «هرچه مستحکم‌تر باد پیوند دانش‌آموزان با روشنگران» و «انحصار همه نیروهای خلق ضامن پیروزی برایمیرالیسم است»

انقلاب اسلامی

گسروچ

این روزنامه در تهران چاپ می‌شود و به‌وسیلهٔ انتشارات «انقلاب اسلامی» منتشر می‌گردد. این نشریه در هر هفته یک شماره چاپ می‌شود و به‌وسیلهٔ پست به سراسر کشور توزیع می‌گردد. این روزنامه در هر شماره مطالبی در زمینهٔ مسائل روز، تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور و جهان را درج می‌کند. همچنین در این نشریه مطالبی در زمینهٔ مبارزه با استعمار و امپریالیسم و نیز مطالبی در زمینهٔ مبارزه با فساد و تبذیر در دستگاه‌های دولتی و نظامی درج می‌گردد. این روزنامه در هر شماره یک مقالهٔ تحلیلی و یک مقالهٔ خبری را درج می‌کند. همچنین در این نشریه مطالبی در زمینهٔ مبارزه با فساد و تبذیر در دستگاه‌های دولتی و نظامی درج می‌گردد. این روزنامه در هر شماره یک مقالهٔ تحلیلی و یک مقالهٔ خبری را درج می‌کند.

چاپ می‌شود. زبان آذرخش باینکه ساده است، اما بویژه در بخشهای سیاسی و معرفی کتاب بازم از سادگی لازم برای دانش‌آموزان برخوردار نیست. گاریکانور نیز در این هفته چاپ می‌شود. قیمت آذرخش هریال است.

نظام

«نظام» نشریه نظامیان رزمنده نیروی هوایی، یکی از دستاوردهای ارزنده انقلاب است. نشریات نظامیان بیشتر از این نظر اهمیت دارد که این گروه بزرگ اجتماعی ما تاکنون به دلیل سیاستهای امپریالیستی رژیم شاه و دولت‌های دست‌نشانده، از فعالیتهای اجتماعی و تربیتی به مردم که خود از میان آنان برخاسته‌اند محروم بودند. اما اکنون علیرغم میل باطنی برخی از جناحهای قدرت‌حاکمه کنونی، به دلیل وجود شرایط انقلابی، نظامیان نیز مانند دیگر گروههای اجتماعی از احقاق حقوق پایمال‌شده خویش باز نمی‌ایستند و

تلاش می‌کنند.

نظام در چند شماره‌ای که انتشار یافته، نشان داده است که نظامیان رزمنده نیروی هوایی، خواهان نزدیکی هرچه بیشتر به مردم، استقرار نظام شورائی در ارتش و در تمامی نهادها و سازمانهای اجتماعی، قطع دست امپریالیسم و ارتجاع داخلی از ارگان قدرت و کشور و خلقهای ستیزه ایرانند. در سومین شماره نظام در مقاله‌ای با عنوان «شورا سه‌ماهه روز» ضمن اشاره به اهمیت شوراها در ارتش آمده است:

«برای اداره امور داخلی مراکز نظامی و هماهنگی با جوانان دلت به ایجاد شوراهائی زدم. سعی کردیم نمایندگان صالح و ارشیدان مهندست را که آرزوی جز سروسامان دادن به وضع فلاکت‌بار کشوری که بقول امام گورستانهای را آباد کرده‌اند و مملکت را ویران، نداشتند و می‌خواستند انضباط داوطلبانه و آگاهانه را جایگزین اطاعت کورکورانه نمایند به این شوراها بفرستیم. در این مقاله سبب به عوامل و نیروهای که سد راه تشکیل چنین شوراهائی هستند اشاره شده و آمده است که توده آگاه ارتش دیگر حاضر نیست به قوانین ضد مردمی و حافظ منافع بیگانه تن دردهد. نشریه نظام خواهان انحلال کامل ضد اطلاعات و محاکمه عوامل این دستگاه ضد مردمی در درون ارتش است و با بازسازی

انقلاب اسلامی

روزنامه انقلاب اسلامی یا به قول مسزیم، روزنامه بنی‌صدر، پس از سروصدای بسیار، اکنون هر روز عصر در قطع و چاپی زیبا منتشر می‌شود.

این روزنامه که در حقیقت با پول مردم پا گرفته است، یک روزنامه خبری-تحلیلی است. در بالای سرمقاله انقلاب اسلامی، همواره آیه «فبشر عبداالذین یتقون العول قیتبمون احسنه» مژده ده آن بندگان را که به سخن‌ها گوش فرا میدهند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند» چاپ

می‌شود. کاغذی که این روزنامه بکار می‌برد، بسیارعالیت و حکایت از وضع خوب مالی و کمک کلانی دارد که مردم به آقای بنی‌صدر کرده‌اند. انقلاب اسلامی که در ۱۲ صفحه چاپ می‌شود، از صفحه‌بندی بسیار خوبی نیز برخوردار است. در صفحه اول انقلاب اسلامی، هواره یک سرمقاله درباره مهمترین مسائل روز و بویژه درباره مسائل اقتصادی چاپ می‌شود. تحلیل‌های این روزنامه همه از نظر گامی خاص و بیشتر اسلامی نوشته می‌شود، قسمت‌های دیگر صفحه اول انقلاب اسلامی به‌خبرهای داخلی و خارجی اختصاص دارد.

انقلاب اسلامی دارای صفات ویژه « در ایران » ، « در جهان » ، « قانون اساسی » ، « اندیشه » و « اقتصاد و زندگی » است. دست اندرکاران انتشار این روزنامه با اینکه خود را ضدناسور و مدافع آزادی‌بیان در راستای انقلاب اسلامی ایران دانسته‌اند، در انتشار اخبار به‌دلیل تمایلات ایدئولوژیکی خاص خویش بی‌نظر نیستند. برخی اخبار یا اصلاً چاپ نمی‌شود و یا بسیار کم به آنها پرداخته می‌شود و برعکس اخبار دیگری به دلیل همان تمایلات پیوسته به‌چاپ می‌رسد.

خبرهای مربوط به رهبران و مقامات دولتی، نهضت اسلامی افغانستان و انجمن‌های اسلامی در این روزنامه جای بیشتری دارد و برعکس از سازمانها و احزاب غیراسلامی علیرغم اهمیت اخبار، کمتر خبری به‌چشم می‌خورد.

این روزنامه از جمله خبر مربوط به حمله مسلحانه یاران محمد منتظری به فرودگاه مهرآباد را در حالیکه همه روزنامه‌ها و سازمانها آن را تأیید کردند، در توضیحی تکذیب کرد و یا مادر رضائی‌ها به‌علت سوءنظر « انقلاب اسلامی » در انتشار اخبار مربوط به سازمان مجاهدین خلق ایران به این روزنامه شدیداً اعتراض کرده‌است. روزنامه انقلاب اسلامی درستونی تحت‌عنوان « درسهای از قرآن » به تحلیل و تفسیر آیات

قرآن می‌پردازد و دربارہ قانون اساسی از شخصیت‌های مختلف نظر خواهی می‌کند.

این روزنامه بی‌تردید از نظر چاپ، کاغذ، صفحه‌بندی و قطع یکی از بهترین و زیباترین روزنامه‌هایی است که پس از انقلاب در ایران انتشار یافته است. تبلیغات وسیعی که پیش از انتشار برای « انقلاب اسلامی » تدارک دیدند و همچنین حضور بنی‌صدر در این روزنامه به‌عنوان مدیر مسئول و نفوذی که این شخصیت در توده‌های مردم دارد (به‌علت نزدیکی با مقام رهبری) از عوامل موفقیت روزنامه انقلاب اسلامی است، اما باید گفت که چنین نشریه‌ای با امکانات مالی بسیار بی‌تردید در صورت بی‌نظربودن مسئولان آن و گونه‌گونی اندیشه‌های متجلی در آن، بسیار موفق‌تر می‌توانست باشد.

انقلاب اسلامی هم‌اکنون، در تیراژی خوب در تهران و شهرستانها به فروش می‌رسد. این روزنامه به‌دلایل عدیده مشکلاتی را که یک روزنامه نوپا از نظر توزیع، فروش و ... با آنها درگیر است، ندارد. قیمت انقلاب اسلامی ۶۵ ریال است. سازمان صداطلاعات که این روزها دوباره شنیده می‌شود، به‌شدت مخالفت می‌کند. این نشریه با ترور و تروریسم مبارزه می‌کند و اعتقاد دارد که جامعه هیچگاه رهبری خود را به‌تروریست‌ها نمی‌سپارد.

در نظام تاریخچه ارتش شاهنشاهی، جنبش‌های دموکراتیک درون ارتش و شخصیت‌های برجسته و خلقی نظامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و از فرزندان جان‌برکف و سازمانهای رزمنده خلقهای ایران که در سالهای دیکتاتوری به‌مبارزه بارزیم دست‌نشانده‌شاه برخاستند تجلیل می‌شود و از آنها به‌عنوان پیشاهنگان مبارزه ضد امپریالیستی و انقلاب شکوهمند ایران یاد می‌شود. در نظام، شهر و کاریکاتور نیز چاپ می‌شود. آید نشریه در صورت تداوم انتشار بی‌تردید یکساز نشریات خوب نظامیان و یکی از مطبوعات

ارزشمند کشور خواهد بود. قطع نظام متوسط و قیمت آن ده ریال است.

فریاد گیلان

« فریاد گیلان » که اکنون بیست‌وهشتمین سال انتشارش را پشت‌سر می‌گذارد از جمله نشریات محلی است که در رشت چاپ و منتشر می‌شود. این نشریه که زیر نظر شورای نویسندگان اداره می‌شود بیشتر یک نشریه تحلیلی و ادبی است.

استان و شهر در آن جای عمده‌ای دارد و به‌مسائل سیاسی و به‌ویژه به‌اخبار و رویدادهای ایران و جهان کمتر پرداخته می‌شود.

فریاد گیلان نشریه‌ای آزادبخواه و مدافع حقوق دموکراتیک همه‌گروهها و سازمانهای مستقل و ملی است، در شماره ۱۹۹۸ فریاد گیلان در مطلب تحت عنوان « مهمات بعد از انقلاب » به‌بازرگان و دولتش به‌دلیل سیاستهای محافظه‌کارانه و بی‌عملی آشکار در برخی از زمینه‌ها و اتخاذ روشهای غیردموکراتیک و از جمله انتصابهای که تاکنون انجام داده است، شدیداً حمله کرده و خواستار ویران کردن ارتش، ژاندارمری و شهرهای و از نوساختن این نهادها با توجه به شرایط انقلابی و مقتضیات کنونی جامعه شده است. نویسنده در پایان مطلب نتیجه‌گیری کرده است که اگر این اقدامات انجام نشود، بادستهای بازرگان است که ضدانقلاب آرام جان می‌گیرد و راه می‌افتد.

در فریاد گیلان که در چهار صفحه چاپ می‌شود، طرح و داستان و شعر و بویژه داستانهای کوتاه، بسازچاپ می‌شود. این نشریه بطور کلی نشریه مرابری نیست، تنوع مطلب در آن کم است و آگاهی در آن جای عمده‌ای دارد.

فریاد گیلان اگر به‌گونه‌گونی نوشته‌هایش بی‌تازید و انعکاس اخبار را دست‌کم نگردد، می‌تواند به‌عنوان یک نشریه خوب محلی مطرح باشد.

کدام بهتر است؟

ملی کردن طب یا بیمه کردن مردم



وزیر بهداشتی: ما هنوز طرحی نداده‌ایم

* بیمه کردن از ملی کردن طب بهتر است - دکتر مصدق به مردم خود باید امر اداره طبابت را بدست گیرند - دکتر مهربان

درچاره این کار هست ، باوجود این هنوز بطور رسمی طرحی ارائه نده است. یکبار بطور ضمنی سخن از « طب ملی » به میان آمد و سمیناری هم از سوی پزشکان دانشگاهی آن را پی گرفت، اما وزارت بهداشتی می گوید که تاکنون طرحی ارائه نداده است.

مطرح شدن « طب ملی » اما این حسن را داشته که درگیردار مسائل حاد و روزمره سیاسی مردم و پزشکان و دولت از برخورد تازه خود را با مساله درمان و بهداشت در کشور شروع کنند . همین انگیزه تهیه گزارشی است که در پی می آید.

وقتی مساله طب مطرح می شود باخود مساله معالجه ، دارو و بهداشت ، بیمارستانهای دولتی ، طب خصوصی ، کلینیکها و غیره را به بحث می گذارد طبق استانداردهای بین المللی باید برای هر ۵۰۰ نفر یک پزشک وجود داشته باشد حال آنکه در ایران برای هر ۲۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد، آنهم با توزیع ناعادلانه ای

زمانی دولت طاغوت طرحی شبه سوسیالیستی ریخت که در حد خود قابل اعتنا نبود. ایجاد شبکه های تدریسی در سراسر کشور و تسریع بهورز ، بهدار ، روستاپزشک و پزشک . مطبوعات نیز به آن اهمیت زیادی دادند و علاقمندی ها نشان داده شد ، بلکه کار به جایی برد. طرح بطور آزمایشی در « الفتر » به اجرا درآمد ولی به علت بیگانگی دولتمردان با زندگی ساده و کم خرج روستائی و نیز حیف و میلها ، چندان هزینه برداشت که ناگزیر در منطقه خفه شد ، کار به جایی نرسید.

کشاکش حکومت پیشین با مساله درمان و بهداشت سرانجام همچون همه مسائل دیگر عاقبت نداشت و اکنون دولت موقت انقلاب این کشاکش را به ارث برده است، با این تفاوت که انتظار مردم از یک دولت انقلاب چیز دیگری است و از یک دولت طاغوتی چیز دیگر . از زمان به قدرت رسیدن دولت انقلاب اگر بتوان چنین حرفی زد - شنیده می شود که دولت

آیا هیچگاه سری به بیمارستانهای دولتی زده اید؟ آن مناظر وحشتناک و مشمشرکننده را دیده اید؟ بیماران فقیر را که با وضعی فلاکت بار مدت ها در انتظار دیدار پزشک و معاینه می مانند در سرما و گرما ، و سرانجام سرمی خورند و از خیر معاینه و معالجه می گذرند ! بدینسان است که بیماری سالهای سال بیمار می ماند و بیماری را باخود مانند یک عضو بدن حمل می کند ، شاید تا آنجا که دیگر امکان حملش نمی ماند !

پزشکی و درمان و بهداشت در تمام دوره طاغوت در ایران مساله بوده است و هرگز چنان بدان نپرداختند که باید . شاید مساله درمان و بهداشت یکی از انگیزه های نامرئی انقلاب بوده است. دست کم این مساله یکی از بزرگترین مسائل ناراضی تراسری کشور بسوده است. حکومت سرمایه داران ، البته این را می دانست و کوششها کرد بلکه این دسواری را به نوعی بر اندازد ، اما روابط بورکراتیک هر تلاشی را نقش بر آب می کرد.



که نه تنها روستائیان بلکه اکثریت فقیر مردم را از دستیابی به امکانات معالجه و دارو محروم می‌کند. بیشتر پزشکان و بخصوص متخصصین در تهران و چند شهر بزرگ متمرکزند و حتی در شهری مثل تهران نیز در خیابانهای شمال شهر تابلوهای مطب پزشکان بیشتر دیده می‌شود تا در جنوب شهر که بخت معالجه تقریباً صفر است. سودجویی شرکت‌های تولیدکننده و شرکت‌های واردکننده، واسطه‌ها و ... قسمت دارو را به شدت بالا برده است و به جز اقلیت مرفه جامعه کمتر کسی است که بتواند نسخه خود را بطور کامل بخرد. بیمه نارساست. در بیمارستانها هرج و مرج و نابسامانی جایگزین یک مدیریت مردمی است. حتی مجروحین دوران انقلاب سرگردانند بطور مثال در بیمارستان توان‌بخشی شفا یحیائیان نوبت‌های چهارساله می‌دهند و تا دوسال آینده نخت‌ها بر است هرچند که همیشه می‌توان در کلینیک‌های بالای شهر مثل تهران کلینیک‌هم تخت یافت و هم امکاناتی در سطح یک هتل درجه یک **تورمیستی**!

اما بهر حال هر تومی مبنی بر اینکه انقلاب چیزی را دگرگون کرده است خیلی ساده درم می‌شکند. مساله اساسی اینست که کمبودها را چگونه می‌توان حل کرد و همچنین از چه راهی می‌توان تبعیض و تمایزات طبقاتی را در دستیابی به امکانات پزشکی از بین برد.

طرح طب ملی همچون راه‌حل مسایل عنوان می‌شود اما واقعا طب ملی چیست؟ کمتر کسی است که برداشتی روشن از طب ملی داشته باشد. تحت عنوان طب ملی الگوهای متفاوتی وجود دارد و افراد بر اساس منافع طبقاتی خویش

از یکی از این الگوها دفاع می‌کنند برخی هر نوع دخالت دولت در امر پزشکی و یا دارو را مغایر با آزادی و روح ابتکار و خلاقیت پزشکی می‌دانند.

جوهر اساسی نظریه این گروه حفظ طب خصوصی و یا در حقیقت حفظ جنبه تجاری طب است. مثل معمول میان‌روها را نیز داریم و وقتی چکیده نظرشان را بررسی می‌کنیم همان نظراول را می‌بینیم. در مقابل این دو دسته پزشکانی هستند که تنها راه‌حل مساله را در اقدام ریشه‌ای دولت مبتنی بر از بین بردن کامل طب خصوصی و گسترش شبکه طب دولتی بایک برنامه‌ریزی عمومی می‌بینند. با هر سه گروه و آقای وزیر بهداشتی به‌گفتگو نشستیم.

ما حرف نمی‌زنیم!

آقای دکتر خطیبی و آقای دکتر ملکی‌فر در نظام پزشکی در پاسخ به سوال ما که آیا طب ملی می‌تواند مشکلات را حل کند یا نه می‌گویند « ما نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم ما در نظام پزشکی ست داریم و نمی‌توانیم حرف بزنیم » مصرانه می‌پرسیم اما بهر حال در برابر طرح دولت بی‌تفاوت نیستید یا لااقل در برابر مردم نباید بی‌تفاوت باشید مگر نه اینکه نظام پزشکی کمی هم در برابر مردم مسئول است می‌گویند « تا دولت نظر مشخص خود را مطرح نکند ما حرف نمی‌زنیم » اما بهر حال نمی‌توانند این نظر اساسی خود را نگویند که « دولت نباید در کارها دخالت کند چه در مورد معالجه و چه در مورد دارو. »

با دکتر غلامحسین مصدق متخصص زنان صحبت می‌کنیم و می‌پرسیم وضع طبابت را در

ایران چه گونه می‌بینید و آیا طب ملی می‌تواند راه‌کنای مشکلات باشد می‌گوید: « طب در سالهای اخیر جنبه تجارت پیدا کرده است و بجای آن رابطه ممنوی قدیمی رابطه مشتری و فروشنده بوجود آمده است ». دکتر مصدق اعتقاد دارد که تنها راه نجات طب بازگشت به همان رابطه قدیمی است که در گذشته‌ای مشکوک گویا در ایران وجود داشته و پاسدارانش حکیم‌الدوله‌ها، لقمان‌الدوله‌ها و اعلم‌الملک‌ها سالهاست که مرده‌اند و از این دیدگاه تمام تلاش‌هایی را که در قوانین مدون صورت می‌گیرد تکرار یک بازی بی‌مهوده می‌داند. « اگر طب ملی مساله‌ای را حل می‌کرد ملل متدنی مثل فرانسه و سوئیس آنرا اجرا می‌کردند طب ملی نتیجه‌ای جز ایجاد بازار سیاه نخواهد داشت. هر روزی که می‌آید برای اینکه وجهه ملی پیدا کند مساله طب ملی را عنوان می‌کند اگر هدف کمک به ضعیفات راضی طب ملی نیست چرا که استخدام پزشکان و یا حق‌العمل‌کاری بر اساس دفترچه‌های بیمه نوعی اجبار را به پزشک تحمیل می‌کند حال آنکه پزشکی تاحدودی یک هنر است و نه یک حرفه‌ای که بدون انگیزه و بر اساس اجبار بتوان آنرا بزحمت انجام داد. اگر مقصود کمک به ضعیفات راضی طب ملی نیست « می‌پرسیم پس راضی چیست؟ بهر حال باید برای اکثریت محروم چاره‌ای اندیشید؟ « باید درمانگاه‌های دولتی بیشتری ساخت و پزشکان بیشتری را با حقوق مکنی استخدام کرد. بیمه کردن از عملی کردن بهتر است اما دفترچه‌های بیمه در وضع فعلی مشکلات فراوانی دارد باید سطح زندگی پزشکان را بالا برد. حال که همه چیز را به نام امام گسرا نتر می‌فروشند آیا می‌توان با حقوق سالهای پیش پزشکان





*** باید دست به ایجاد درمانگاهها در فواصل بین شهرها و دهات زد - دکتر شمس شریعت**

*** طب ملی چیزی نیست که ما آن را طراحی کرده باشیم ، نیاز جامعه است - دکتر ساهی**

*** از این دولت کاری ساخته نیست می‌خواهد زیر نام ملی کردن سرهم بندی کند - دکتر معجوب**

برمی‌خیزد ما در ایران همیشه طب بوروکراتها داشته‌ایم. طب بوروکراتها طبی است که از بالا و توسط بوروکراتهای دولتی تنظیم می‌شود و مردم در آن هیچ نقشی ندارند. درگذشته دولتها برای اینکه عیوب خود را بپوشانند مردم رامتوجه پزشکان می‌کرده‌اند. نظام بوروکراتیک نه تنها درمعالجه بلکه برداشته‌های پزشکی نیز که برنامه‌های آنان درجهت رفع نیازهای مردم نیست حاکم است در صورت طب دولتی از همان آغاز با نارسایی و آشفتگی همراه بوده و پیدایش طب خصوصی در کنار آن در حقیقت نشان‌دهنده کمبودهای طب دولتی است.

وقتی که اکثریت ملت ما به علت پائین بودن سطح درآمد هایشان مجبورند به درمانگاههای نارسای دولتی رجوع کنند فروتمندان با پرداخت پول بیشتر از طریق طب خصوصی خدمات لازم را بدست می‌آورند. از سه قلب بسیار بزرگ ، سرمایه‌گذار که در رابطه پزشکی وجود دارد بیماران و پزشکان هیچ نقشی در تنظیم برنامه‌ها ندارند . مردم خود باید ارتباطات را بدست گیرند می‌توان در هر مرحله و کوچهای درمانگاههای مردمی ایجاد کرد. درمانگاههای کوچکی که با مدیریت مردم و نه دولت اداره می‌شود دولت به عنوان سرمایه‌گذار باید به ایجاد این نوع درمانگاهها کمک کند و در محلات فقیرنشین که تراکم جمعیت بیشتر است و درآمد مالی مردم کمتر دولت باید سرمایه بیشتری صرف کند. اما مدیریت این درمانگاهها باید بدست خود مردم باشد و اگر شبکه‌ای از این نوع درمانگاهها در هر شهر و روستا ایجاد شود دیگر نیازی به طب خصوصی به مفهوم امروزی آن نیست. اساس مساله این است که باید بین طب دولتی و طب ملی فرق گذاشت .

از دکتر میرهن راجع به دفترچه‌های بیمه می‌پرسیم می‌گوید : « این طرح نیز مثل همه طرح‌های دیگر دولتها از آنجاکه بدون همکاری، شرکت و کنترل مردم اجرا شد شکست خورد. از مردم پول هنگفتی گرفته‌اند اما روشن نکرده‌اند که چیزی را به آنها خواهند داد. » می‌پرسیم یکی از مشکلات اساسی مردم مساله دارو است آیا بنظر شما نباید دارو رایگان بشود ؟ می‌گوید « این حرف که دارو باید مجانی باشد نوعی عوامفریبی است. دولت از مردم مالیات می‌گیرد و باید به آنها داروی رایگان بدهد. پس صحبت مجانی در کار نیست این همان پول مردم است ولی باید بیافزاییم که دولت‌ها اساسا نمی‌توانند کارهای تنظیم انجام دهند دولتها فقط بوروکراسی خویش را گسترش خواهند داد. در مرحله فعلی ما باید سعی کنیم هر چه بیشتر خود تولیدکننده دارو با کیفیت خوب باشیم و همچنین باید که یک اداره کنترل داروها در سطح کشور ایجاد کنیم تا

کوچک و بزرگ آن در یک ارتباط متقابل و تنگناک باشند ایجاد کرد . اما اساس قضیه چیز دیگری است باید تربیت آمریکایی را از بین برد. بردگی در طب یعنی تسلیم به ارزش‌های آمریکایی و غیر انسانی که شرافت انسان را نه بر اساس خدمتی که به مردم می‌کند بلکه بر اساس مقام، پول، قدرت و یا تخصص می‌سنجد، باید تغییر بیابدی در فرهنگ جامعه ایجاد کرد چرا که فرهنگ پزشکان از فرهنگ عمومی جامعه جدا نیست و اگر فرهنگ عمومی جامعه مبتنی بر ارزش های منوی نباشد فرهنگ پزشکان نیز چیزی جز جستجوی رفاه مادی نخواهد بود. در شرایط فعلی ما باید ابتدا جهت حرکت را معین کنیم. دانشگاهها را بسج کنیم و جوانان علاقمند را که عاشق طب هستند تربیت کنیم استخدام پزشکان در صورتی که اطباء فاقد ارزش‌های انسانی باشند آنانرا تبدیل به کارمندان بی‌علاقه خواهد کرد. فرهنگ پزشکان ملکت باید به فرهنگی انسانی و انقلابی تبدیل شود و چنین پزشکی را باید به روستاها و محله‌های کم‌درآمد فرستاد. طبیبی که در ده است باید زندگی و معنویتش تسامین شود اما به هر حال نمی‌توان مساله طبایب را حل کرد مگر اینکه کلیه مناسبات اجتماعی عوض شده و فرهنگ جامعه تغییر یابد .

توزیع طبقاتی امکانات درمانی در وجود بیمارستانهای متعدد و مجهز مثل تهران کلینیک که به‌ساده‌ترین زبان بیمارستان پولدارهاست مجسم است.

با دکتر سهراب میرهن متخصص بیماری‌های گوارش در این بیمارستان به گفتگو می‌نشینیم : می‌گوید « طب در ایران مثل بقیه خدمات وضعی آشفته و نابسامان دارد . طب مدرن در ایران از همان ابتدا جنبه دولتی داشت و دولتها هم بر اساس ماهیت خود که ضد مردمی بوده‌اند همه کارها را از بالا و بدون شرکت فعال مردم اداره کرده‌اند و بیشتر نابسامانی‌ها نیز از همین‌جا

را راضی کرد ؟
می‌پرسیم دارو چطور ؟ آیا نباید آنرا ملی کرد به این مفهوم که دولت تجارت و تولید دارو را انحصاری کرده و داروی رایگان در اختیار مردم محروم بگذارد ؟ می‌گوید : « اگر دولت تجارت دارو را انحصاری کند مثل هر کار دیگر دولت به بوروکراسی می‌انجامد. دولت حتی نمی‌تواند درمانگاههای دولتی را به درستی اداره کند. »

طبیب چون مقاطعه‌کار

درمانگده پزشکی امام خمینی دکتر شمس شریعت تبرقان استاد دانشگاه تهران و متخصص آسیب‌شناسی را می‌بینیم و نظرش را درباره طب ملی می‌پرسیم می‌گوید: « طبابت مثل قناعت است نمی‌توان آنرا بدست هر کسی داد اینکه بیایند و پزشکان پابرهنه تربیت کنند در حقیقت این منارا می‌دهد که پزشکان بیسواد را به سراغ روستائیان و مردم محروم بفرستند و متخصصین درجه اول و پزشکان کارآموزده را همچنان برای اقلیت فروتن باقی بگذارند این ظلم است و با مسئولین جمهوری اسلامی که بایستی مبتنی بر عدالت اجتماعی باشد منافی است. این درست است که پزشک کم داریم اما یک ده آباد به از صد شهر خراب است گویا فقط در حدود چهل درصد از مردم ایران از طب استفاده می‌کنند آنهم با توزیع ناعادلانه و این واقعیت وحشتناک همان چیزی است که دلبوزان اجتماع را وادار کرده است که بعد از انقلاب سریع وبدون مطالعه حرکت کنند. طبابت به‌روزی افتاده است که نه اطباء از این وضع دلخوش دارند و نه مردم. اطباء دچار از خود بیگانگی‌اند و مردم نیز محکوم به نداشتن امکان معالجه ، درگذشته طبیب چیزی چون امام جماعت بود و امروز چیزی است مثل مقاطعه‌کار . » می‌پرسیم چه باید کرد ؟ می‌گوید « باید دست به ایجاد درمانگاهها در فواصل بین شهرها و دهات زد و شبکه وسیعی از پزشکان که از کوچکترین واحدهای روستایی تا شهرهای بزرگ را دربرگیرد و تمامی واحدهای

داروها را ارزیابی کند. چنین نهادی نباید زیر کنترل دولت باشد بلکه مثل دیوانعالی کشور یا مجلس شورا باید مستقل عمل کند. این نهادها باید صلاحیت تولیدکنندگان چه دولتی چه خصوصی، نوع توزیع دارو، عواقب اثرات داروها را بر روی بیمار بررسی کند. قیمت داروها نیز باید کنترل شود.

مسئله کمیوها را با دکتر میرمن درمیان می‌گذاریم و مشکلاتی که این کمیوها ایجاد کرده است می‌گوییم: «ما ملت فقیر داریم نه دولت فقیر. دولت ما بالاترین درآمدها را دارد اما همیشه آنرا خراب کرده است. بنظر من اگر دولت‌ها می‌خواهند به مردم کمک کنند باید حداقل مزاحم مردم نشوند و روح خلاقیت را در مردم نکشند، نباید پزشک‌ها به کارمند تبدیل کرد. در بسیاری از کشورها با ایجاد دکتر محله که دارای رابطه منتهی با مریض‌های خویش است و درمانگاه‌های محله شرکت فعال مردم را در تنظیم روابط پزشکی ایجاد کرده‌اند.» و سرانجام دکتر میرمن می‌گوید:

«بین بیمار و پزشک چهار نوع رابطه وجود دارد. رابطه قانونی، مالی، اخلاقی و روانی. باید این روابط را اصلاح کرد. طب ملی یک گوسفند قربانی است که به مردم می‌دهند ولسی گوشش قابل خوردن و نگهداری نیست.»

طب و کارگران

از تهران کلینیک تا بیمارستان خزانه راه درازی است باید با چند بار تاکسی عوض کردن بالاخره به بیمارستان خزانه یا بیمارستان بیمه‌های درمانی کارگران رسید؛ اما شکاف طبقاتی آتقدر گسترده و وسیع است که شاید جز با انقلابی دیگر نتوان از بیمارستان خزانه به تهران کلینیک رسید. بیمارستان خزانه مرکزی است برای کارگرانی که از درمانگاههای کوچک می‌آیند. کارگرانی که پس از چند روز معطلی و تحمل یک‌روند کاغذبازی که از کارفرما شروع و به دکتر ختم می‌شود سرانجام به بیمارستان رسیده‌اند. بیمارستان با درمانگاه‌های اقمارش که از ورامین تا شهرری، خانی‌آباد، شوش و... را دربر می‌گیرد سیصد تخت دارد با تجهیزاتانی که در این‌ها خاک می‌خورد. با چند نفر از کارگران صحبت می‌کنیم و می‌پرسیم نظرتان راجع به طب مسی چیست؟ می‌گویند «اگر طب ملی چیزی باشد مثل دفترچه‌های بیمه هیچ مسأله‌ای را حل نخواهد کرد جز اینکه ادارات مریض‌وپولید بوجود آید و تبعیض بیشتری اعمال شود. دولت باید دست‌به‌یک عمل انقلابی بزند و یکی دیگر از کارگران می‌گوید: کوسه‌وریش‌پن که نمی‌شود. اگر می‌خواهند طب را ملی کنند باید

همه بتوانند از امکانات درمانی استفاده کنند. حتی در مورد دفترچه‌های بیمه. کارمندان می‌توانند به کلیه دکترها و بیمارستانها که بایمه قرارداد دارند رجوع کنند حال آنکه برای کارگران مراکز خاص و محدودی وجود دارد.»

حسین کارگر یکی از کارخاجات می‌گوید: «این را بنویسید که کارفرما همیشه حقوق سه‌روز اول مرخصی استعلاجی را نمی‌پردازد و سه‌درصد از پول مرخصی استعلاجی را کم می‌کند، همه کارگران حرفش را تأیید می‌کنند.»

در بیمارستان خزانه با دکتر محبوب صحبت می‌کنیم می‌گوییم: «از این دولت کاری ساخته نیست. می‌خواهند تحت نام ملی‌گرین سرهم‌بندی کنند. اینجا بیمارستان کارگران است. تصدات تخت‌ها کم است و کارگران در جنبه کاغذبازی و بوروکراسی دولت و موامنی که کارفرما ایجاد می‌کند تا آن‌قدر خسته می‌شوند که یا از خیرمعالجه می‌گذرنند یا به مطب‌های خصوصی رجوع می‌کنند. وزارت بهداشتی نمی‌تواند. بیمارستانها را بدرستی اداره کند.»

مسئله پزشکی در ایران چه در سطح دارو و چه در سطح معالجه فقط در یک‌صورت حل خواهد شد و آنهم استقرار طب ملی و مردمی است به این مفهوم که طب خصوصی که نوعی تجارت است ممنوع شود و کلیه پزشکان در استخدام دولت در درمانگاه‌های وسیعی که دولت ایجاد می‌کند بکار گرفته شوند و مردم بتوانند از معالجه و داروی رایگان بهره‌مند شوند. این حق طبیعی مردم است و انقلاب باید چنین خواستاری را برآورد. اما چنین تحولی بدون تحول در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه غیرممکن است. و هر نوع راه‌حل میانه که هم‌طب خصوصی را حفظ کند و هم درمانگاه‌های دولتی را گسترش دهد نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت.»

از راه‌حل میانه که صحبت می‌شود بیاد آقایی دکتر سامی وزیر بهداشتی می‌آیم و طرح دولت و مسأله را با ایشان درمیان می‌گذاریم می‌پرسیم طرح دولت در مورد طب ملی چیست و همراه با این سؤال انتقاداتی را که مردم و پزشکان به موضوع دولت دارند با دکتر سامی درمیان می‌گذاریم و می‌گوئیم از دو موضع با طرح طب ملی مخالفت میشود. عده‌ای دخالت دولت را قبول ندارند و معتقدند که طب باید خصوصی باقی بماند تا پزشکان انگیزه کار داشته باشند و عده‌ای نیز دولت را انقلابی نمی‌دانند و می‌گویند طرح دولت چون طب خصوصی را در کنار طب دولتی باقی می‌گذارد سرانجامی جز سرانجام دفترچه‌های بیمه دولت سابق نخواهد داشت.

نظر وزیر بهداشتی

دکتر سامی می‌گوید: «در مورد عده اول باید بگویم اینها سالها مفت‌خورده‌اند و حساباً نمی‌خواهند دولت دکانشان را تخنه کند و طبیعی است که آنها با طب ملی مخالف باشند اما مگر وقتی که دولت می‌خواهد کارخانه‌ها و بانکها را ملی کند باید از تک‌تک سرمایه‌داران اجازه بگیرد؟ طبیعی است که آنان که سالها مردم را غارت کرده‌اند تن‌به‌ملی‌شدن نخواهند داد آقایان هنوز نمی‌دانند که در ایران انقلاب شده است؟ به این حضرات بفرمائید که برای ما اتخاذ یک سیاست انقلابی مهم است زحمتکشان که در این مملکت از حداقل حقوق بهداشت و درمان محروم بوده‌اند باید به حقوق خود برسند. طرح طب ملی چیزی نیست که ما آنرا طراحی کرده باشیم بلکه این نیاز جامعه است. اکثریت مردم ما از طب بهداشت و درمان محروم بوده‌اند و جمهوری اسلامی اگر بخواهد انقلابی باشد باید این حق را برای مردم به رسمیت بشناسد که ممکن داشته باشند از بهداشت و درمان در یک سطح حداقل بهره‌مند باشند. سلامت حق فرد است این اصل قضیه است و دولت باید آنرا تأمین کند توزیع امکانات پزشکی باید عادلانه باشد. اما اینکه ما از چه راهی این اهداف را تحقق خواهیم بخشید این دیگر مسأله برنامه‌ریزی است. ما طرح خود را تنظیم خواهیم کرد و به قضاوت مردم خواهیم گذاشت. ولی ما هنوز حرفی نزده‌ایم که آن مثل معروف مصداق یافته است که چوب را که برداری... ما امکانات مشخص و نیازهای مشخصی داریم، ما حاضریم راجع به نحوه اجرای طب ملی بحث کنیم اما اینکه آیا باید طب ملی داشته باشیم یا نه اساساً قابل بحث نیست. در مورد حفظ طب خصوصی ما آنرا از بین نخواهیم برد اما ضوابطی تعیین خواهیم کرد که بر اساس آن روابط تنظیم خواهد شد.» می‌پرسیم اگر طب خصوصی در کنار طب دولتی نگه‌داشته شود در آن صورت طب دولتی شکست خواهد خورد زیرا مشتریان طب خصوصی ثروتمندان هستند و در نتیجه امکانات طب خصوصی چه در مورد استخدام پزشکان بهتر و چه در مورد خدمات رفاهی و بهداشتی بیشتر خواهد بود؟

دکتر سامی می‌گوید: «ما کاری خواهیم کرد که چنین نشود ما استانداردهایی تعیین خواهیم کرد و هزینه معالجه با این استانداردها در بخش دولتی و خصوصی یکسان خواهد شد.»

می‌پرسیم در این صورت باز هم تبعیض وجود خواهد داشت کلینیک‌های بهتر ممکن است حق معالجه بر اساس استانداردهای دولتی بگیرند اما با انواع حساب‌سازی‌ها و گرفتن پول به بهانه‌های مختلف رفاهی درآمد بیشتری خواهند داشت نمونه بقیه در صفحه ۴۳

کتابهای تازه مؤسسه انتشارات امیر کبیر

چاپ دوم کتاب

ژرمینال

برجسته‌ترین اثر

امیل زولا

پایه‌گذار مکتب ناتورالیسم

ترجمه: سروش حبیبی

چاپ دوم کتاب

فقیرها

مجموعه چند داستان از ژیکه‌وند موریتس بزرگترین نویسنده مجارستان
ترجمه محمود تفضلی

چاپ سوم کتاب

اربابها

اثر: مادیاو آزوئل

بزرگترین چهره ادبیات مکزیک که خود در انقلاب مکزیک نقشی چشمگیر داشت.
ترجمه: سروش حبیبی

چاپ سوم کتاب

اینچه عمل

اثر: یارشار کمال

بزرگترین نویسنده معاصر ترکیه و کاندیدای جایزه نوبل ۱۹۷۳
ترجمه: ثمنین باغچه‌بان

حیوان را دست کم نگیر

اثر: عزیز نسین

طنزنویس بزرگ ترکیه

ترجمه: ثمنین باغچه‌بان

چاپ دوم کتاب

بردگان سیاه

(مندیگو)

رمانی سراپا واقعیت از وضع رقت و سیاهان در آمریکا
اثر: کایل آنتوت
ترجمه: محمد قاضی

چاپ سوم کتاب

رنج و سرمستی

داستان زندگی میکال آنژ بازگوینده

واقعیت برخورد هنرمند و مذهب

اثر: ایرونیگ استون

ترجمه: پرویز داریوش

چاپ چهارم کتاب

صد سال تنهایی

بزرگترین رمان دهه ۱۹۶۰

اثر: گابریل گارسیا مارکز

ترجمه: بهمن فرزانه

چاپ هفتم کتاب

دریای گوهر (جلد دوم)

شاهل گزیده‌ترین ترجمه‌های مقالات، اشعار، و داستانهای کوتاه از مترجمین معاصر

تألیف: دکتر مهدی حمیدی

داستان غم‌انگیز و باور نکردنی

ارندیسرا

و مادر بزرگ سنگدلش

چند داستان از

گابریل گارسیا مارکز

نویسنده نام‌آور

کتاب صد سال تنهایی

ترجمه: بهمن فرزانه

چاپ دوم کتاب

فصلهای سبز

آثاری از نیمایوشیچ

سیمون لامارته، امانوئل آرتزی، تقی‌زاده، صفریان، مسعود فرزاد، پله‌خانی، منوچهر هزارخانی، نیچه، اسماعیل‌خوئی، داریوش آشوری، یوری داویدف، نوریان، نعمت آرم، علیرضا نوری‌زاده، سعید سلطانپور، جواد مجابی، گراهام گرین، قاسم صنوی، اردشیر محمص، بهرام داوری و ...

چاپ چهارم کتاب

کمدی الهی

دوزخ، برزخ، بهشت

اثر: دانته آلیگیری

بزرگترین نویسنده قرن چهاردهم

چاپ چهارم کتاب

اسپار تاکوس

داستان مبارزه‌ای طبقاتی که در تاریخ

کهن بوقوع پیوسته است.

اثر: هوارد فاست

ترجمه: ابراهیم یونی



این حق شماست اولین کسی باشید که با خبر می‌شوید

ژست (تست حاملگی)

شما می‌گویید...

مثبت

بله... شاید راسته

منفی

خیر... شاید راسته

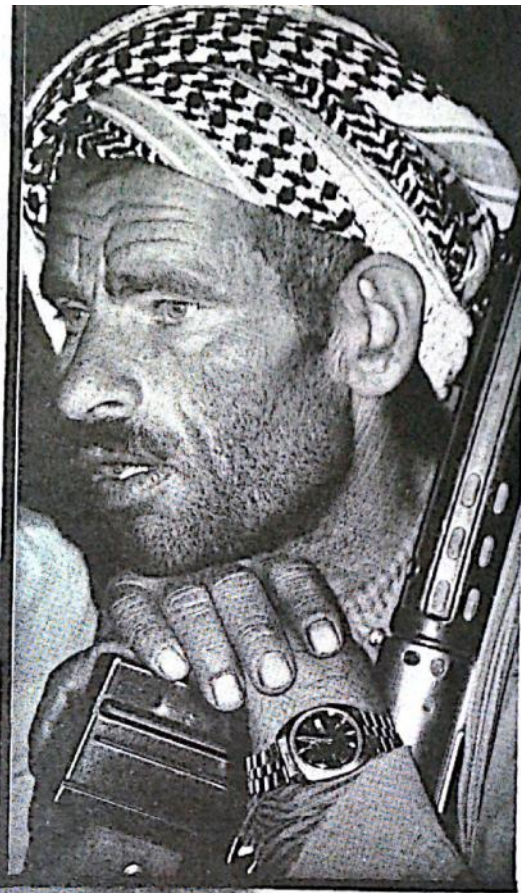
سایه شماره ۱ ایران ترک انالکایدلوساید
فروش هر کلبه داروخانه و دارو استورهای معتبر



کردستان، در آستانه انفجار؟

عکس‌ها: کاوه گلستان
گزارش: ناهید موسوی







در اردو نگاههای آوارگان کرد چه می گذرد

مجاهدهای حسنی ما را بیچاره کردند

از چادرها بیرون می آیند و با عدم اطمینان به ما می نگرند . حدود ۶۰ خانوانه هستند . درون چادرها که با گلیم ، حصیر و یا پنبوی مفروش است و حداقل وسائل مسکن در آن قرار دارد ، تمیز و مرتب است .

بعد از چند دقیقه که حضور ما برای آنها توجیه شده است ، احاطه مان می کنند . هر کدام دردی دارند .

زن چاق و منی در حالیکه می لرزد بسا گریه می گوید : خانام را آتش زدند . از زمین و آسمان فشنک می بارید . دیگری می گوید : زنی را حسنی بیچاره مان کرد . بچه ام مرد . کاکا احمد جوانم مرد . چرا کسی به درد ما نمی رسد .

پیرمردی می گوید هفتاد و شش روز است آواره ایم . خانه و فرشم را سوزاندند . دست پیرم گلوله خورد . چشم به زن نسبتا جوان تکیده ای می افتد که انگ در چشمانش حلقه زده و کودکش را در آغوش می فشارد ، فارسی بلد نیست ، ولی کمی ترکی می داند ، اسن رابعه است : می گوید شوهرم از خانه رفت و دیگر برنگشت و بعد جلو گریه اش را می گیرد و بسا حق می گوید : شوهرم را گروگان بردند ، چهل روز بعد جسدش را که طنابی به گردن داشت از دریاچه رضائیه گرفتند . محل سکونتش تقریبا خالی از هر نوع اسباب و اثاثیه است . پیرمرد دیگری به سخن می آید آنتدر مرا زدند که تا سه روز از جایم نمی توانستم تکان بخورم . گلوله به سر برادرم خورد . حالا باید از زن و بچه یتیم او هم نگهداری کنم . آنهم ما این وضع .

پیرمرد زبیده را نشان میدهد و می گوید : درد او بیشتر است ، ما او صحبت کن !

زبیده لاغر و رنگ پریده با سینه های می شیری که به دنده های جسمه اند پسر کوچکی را بغل گرفته ، با چشمانی مبهوت به ما نگاه می کند . او یکی از ساکنین سابق علی آباد حوالی نده است . جوانی را نمی دهد فقط دستش را می کشد و به طرف جادوش می برد ، بچه های را نشان می دهد که ساکت و مقوم روی حصیری



❖ نمی دانیم چرا امام به حال ما که از دست مجاهدهای حسنی به جان آمده ایم فکری نمی کند

❖ کاش مجاهدهای حسنی از هجاهدان طلاقانی یاد می گرفتند

❖ شوهرم را گروگان بردند و چهل روز بعد جسدش را آوردند

یکی از طلاب شیخ با ما می آید تا راهنمایان در شهر باشد ، وهم اوست که ما را به اردوگاه آوارگان می برد . طلبه جوانیست ، با اعتقادی راسخ و ایمان، نزلزل ناپذیر که از حق خوب مختاری ، و ومعج آوارگان برایشان می گوید و کلمه است از تبلیغات وسیع ضد کرد ، و آماده مبارزه است تا پای جان . بخشی از آوارگان در خانه جوانان شهر مهاباد اسکان داده شده اند . به محض ورود ،

به خاطر دارم چندین سال پیش در مسافرتی به منطقه کرد نشین یکی از اقوام ، مرا از نزدیک شدن به پیرمردی کرد که گوسنند می چراند بازداشت و گفت میباید به کردها نزدیک شوی ، اینها موجوداتی خطرناک و وحشی هستند . به مرور زمان و در طول سالیان دریافتم خطرناک و وحشی اشخاصی هستند که مردانه تا پای جان وفادار به آرمانهای خود باقی میمانند و بعدها معنی دیگر خطرناک و وحشی را ، چریک و مبارز یافتیم .

و وقتی تاریخ مبارزات خلقهای کرد را علیه استبداد و استعمار و خواست همبستگی و بزرگشان خود مختاری را شناختم ، بیشتر بی به این نکته برزم که چرا سعی دارند آنها را موجوداتی خطرناک و وحشی معرفی کنند .

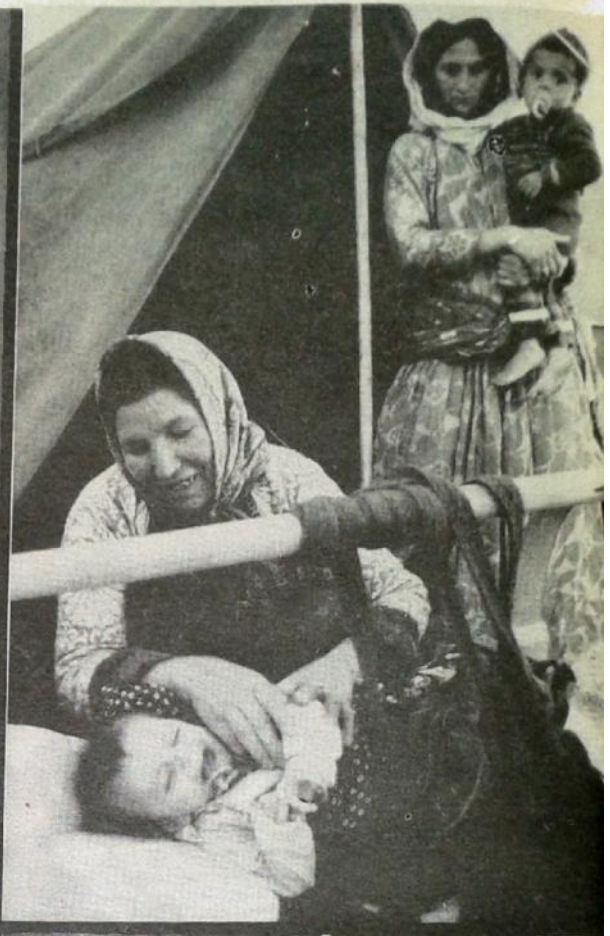
از آغاز مبارزه توده ای ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ایران ، کردها سعی کردند بسا آوازی بلند و حقیقی ، فریاد فرو خورده سالیان را به گوش مردم ایران برسانند و خواستها و انگیزه های مبارزه خود را روشن کنند .

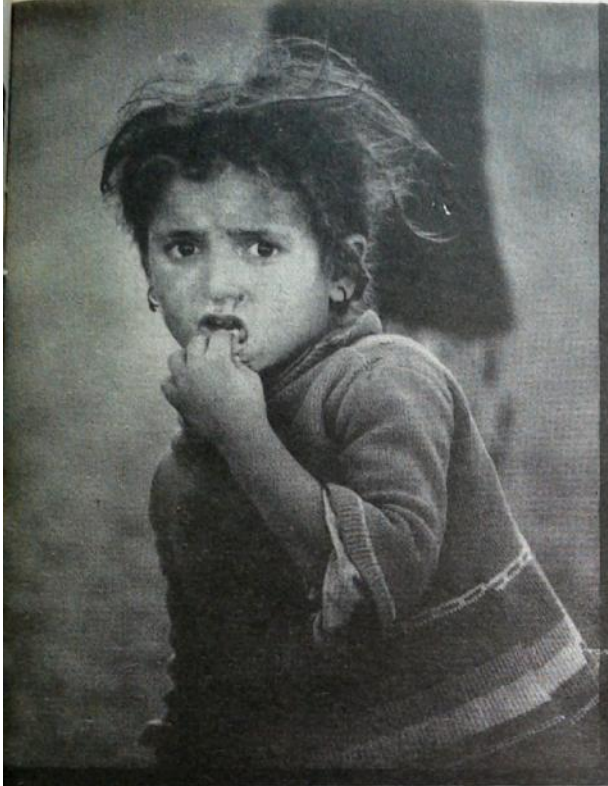
رخدادهای چند ماهه اخیر کردستان و بلاهاسی وارده بر خلق کرد ، نشان از ترندهای گوناگون نوکران ارتجاع و امپریالیست دارد . ولسی شباهت آنچه صاحب منصبان بعد از انقلاب برای توجیه اعمال غیر دمکراتیک خود در مورد خلق کرد به زبان می آورند ، با آنچه در طول سالها تریبونهای آزاد شاهنشاهی برای آلودن اذهان بیان کردند ، غیر قابل انکار است .

وقتی به قصد تهیه عکس و گزارش به سوی مناطق کرد نشین حرکت می کنیم برنامه ای در دست داریم که طبق آن بایستی در مورد آوارگان ننگه و جلدیان و اصولا ننگه که میتوانیم در باره سازمانهای سیاسی فعال ، موقعیت کنشاورزان و وضعیت مناطق کرد نشین ، انتخاباتی های کنشاورزان و ... تحقیق کنیم

به محض ورود به مهاباد به دیدار شیخ عزالدین حسینی می رویم . پیش تر که در بسا خوشرویی می گوید : شیخ جلسه دارد ولی داخل می شود و به شیخ اطلاع می دهد . و بیغما می آورد که ساعت ۶ می توانیم شیخ را ببینیم ،









نشسته اند ، پسر بزرگش که حدود ۱۴ سال دارد از جادر بیرون می آید از وسعتان می پرسم . پسرک می گوید : چند روز پس از پایان جنگ ، بابام و چند نفر دیگر ۱۵ کیلومتر مانده به علی آباد ، با گلوله های یک هلیکوپتر کشته شده اند . بابام تمام سرمایه اش را نوبی جیبش گذاشته بود . خانه مان سوخته بود ، فرداش می خواستیم از آنجا برویم به جای دیگر ، بابام خیلی برای ما می ترسید . وقتی مردم بابا را پیدا کردند هیچ چیز نوبی جیبهایش نبود . بعضی گلولیش را فشار می دهد ، ولی نمی دارد که مردانه رفتار کند .

می گوید بعد از مرگ بابام ، مادرم ماها را برداشت و فرار کردیم . من و خواهرم هنوز امتحان ندادیم . زبیده بی آنکه مزه بزند ، اشک می ریزد . دختر کوچولو و لاغریش به پاهایش چسبیده و بالهای ورچیده به او نگاه می کند . قسم فترده می شود ، در یک لحظه چشم به کاوه می افتد . حال او نیز بهتر از من نیست ولی به سرعت مشغول عکس گرفتن است .

حادثه نقله

وقتی می خواهم از کنار چادرشان بگذرم رسیدم به آرامی می گوید : اسمش رحیم بود ، رحیم کریم پور .

رنگها جلوی چادرها را آب پاشیده و جارو کرده اند .

آنچه در همه چادرها مشترک است ، فقر و درد و پاکیزگی است که فریاد می زند .

آوارگان برای صرف جای و نان و پنیر دعوتشان می کنند . با تشکری راهمان را ادامه می دهیم . کناری می ایستیم ، دورم را می گیرند ، دردشان یکی است .

پیرمردی به دیگران می گوید ، چه خبیر است یکی یکی حرف بزید تا بتواند بنویسد . خواهش می کنم از کیفیت حادثه نقله

بگویند . معلم بازنشته مو سپیدی می گوید : جنگ نقله ناخواسته بود . آن روز می بینم

بود ، خیلی ها رفته بودیم ورزشگاه ، هنوز برنامه شروع نشده بود که صدای چند تیر آمد . تا به خود آتیم متوجه شدیم که از اطراف و پشت بامها

تیراندازی کردند و جنگ درگرفت ، جنگ سختی بود . علت حمله را کسی نمی دانست ، فقط چند و خون و صدای گلوله بود . مسا

هیچوقت با ترکها درگیری و اختلافی نداشتم . وقتی ارتش از ارومیه آمد ، کار خیلی بسالا

گرفت و گروهان گیری و آتش زدن مسائل و دکانین شروع شد تا کجا ، هلیکوپترها وزرم پوشها تا دهسات و آبادی های اطراف مثل

به نخست وزیری ، باره کرده و بعد نقله صحنه را جسدانده اند .

معلم نواری می آورد می گوید : این بهترین دلیل حمله ارتش به مردم کرد است . در نوار دستورات سرهنگ طهریزاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه مبنی بر حمله به اکراد ضبط است (نوار در دفتر مجله موجود است) ما نوار را در اختیار مسامات دولتی هم گذاشتیم ولی کسی توجه نکرد . می پرسم این ژنرال حسنی کیست ؟

یکی از زنهای می گوید : مجاهد های حسنی ما را بیچاره کردند ، والا ترکها که کاری به ما نداشتند .

یکی از جوانان توضیح می دهد : آیت الله

«بالعجی» و «گلوان» رفتند . حتی چند نفر دهقان در ده علی آباد توسط هلیکوپتر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و شهید شدند .

پسر زبیده می گوید : یکی از آنها بابای من بود . از دیگران در باره حادثه سؤال می کنم گفته های معلم را تایید می کنند

یکی از اعضای کمیته آوارگان نزدیک می شود . جوانیست آرام و با لباسی محلی کمی در باره حادثه نقله صحبت می کنیم ، می گوید:

بعد از تلگرام اعلام ترک کشور ، وقتی بسه نخست وزیری رفتیم ، مسئولین از وجود تلگراف اظهار بی اطلاعی کردند و بالاخره وقتی تلگراف پیدا شد ، دیدیم قسمتی را که نوشته ایم رونوشت

حسنى رئيس كميته شماره يك اروميه است كه
اختيار تمام يادگانهاي اروميه و اطراف آرا
در دست دارد .

او چند ماه قبل از جنگ چهار هزار قبيله
زسم و هزار قبيله برنو در ننده و دهات اطراف
به تركها داد . بعد از جنگ خود حسنى بالاي
نايك نشسته بود و توى شهر مى گشت . ما خيلى
از او شكايه كرده ايم ولى كسى گوش نمى كند .
آوارگان مى گویند اگر دولت خسارت ما را
بدهد و امنيت جاني ما را تضمين كند بسه
خاتمايمان بر مى گردیم ، تا آخر عمر كه ميشود
آواره مانم .

يكي از مردها مى گوید : چرا مقامات دولتي
شهامت ندارند كه بين مردم بيابند و ببينند
دردشان چيست و چرا روزنامهها درد ما را نمى
نويسد . دولت حتى چادر هم به ما نداد ،
مردم جمع شدند از شهرهاي اطراف ، چادر و
آذوقه جمع آوري كردند . حالا اين چند روزه
هم بوق و كرنا راه انداخته اند كه ما به آوارهها
كلك كرده ايم .

مى پرسم حالا امنيت داريد . يكي از زنها
مى گوید : تا وقتي پيش مرگها هستند ما هم
امنيت داريم . مى گويم فكر مى كنيد اصلا چرا
اين جنگ پيش آمد ؟ دختر بسيار جوانى مى گوید :

نمى دانيد كه ما خودمختارى مى خواهيم !!

طفيلي هاي شاه

مرد جا افتاده اي كه در حال پيچيدن
سكار است ، مى گوید : مالكها ، طفيلي هاي
شاه ما مجاهدهاي حسنى دست بدست دادند و
جنگ راه انداختند . بعد كه مردم از خودشان
دفاع كردند همه گناهها را گردن ما كرده ها
انداختند .

معلم دنيا له حرف او را مى گيرد : كرده ها
به اين خاك مومن هستند ولى چون اثبات شخصيت
و وجود خود را مى خواهند محكومند و به كنايه
مى افزايد كرده هاي غيور مرز نشين ، بدون حق
و حقوق ، بدون فرهنگ و اثبات شخصيت .

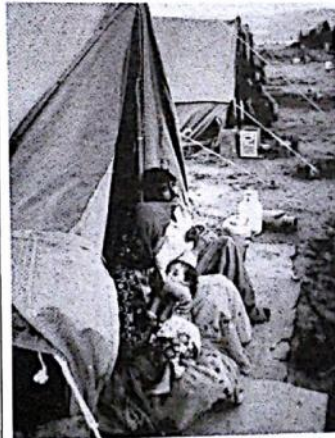
جوان ديگري مى گوید آنها هر كاري مى كنند
كه نگذارند ما به هدفمان برسيم ، مى گویند
اينها تجزيه طلبند ، جنگ راه مى اندازند .
مزارع را آتش مى زنند . و خدا مى داند كه چه
كارهاي ديگري مى خواهند بكنند .

پسر زبیده مى گوید : سال ديگه مى خوام
برم پيش مرگ بشم ، دستي به موهايش مى كشم ،
ناراحت مى شود ، ادامه مى دهد : نه براي خون
بايام ، براي آزادي . و آنها فكر مى كنن مى شود
نه ما خود مختارى نداد !!

رايمه هم مى گوید : وقتي پسرم بزرگ شد ،
بايد پيش مرگ شود . مى پرسم اگر خدای ناکرده

باخواست شما مخالفت كردند چه مى كنيد ؟
همان زن چاق و من مى گوید : خودمان اسلحه
بر مى داريم به كوهها مى زنيم . از آوارگي كه
بدتر نيست .

از مسئولين كميته آوارگان ننده پرس و جو
مى كنم كه بقيه آوارگان كجا هستند ، وضعتان
چگونه است و ما به حال چه كمكهاي به آنها سا
نده است ؟ يكي از مسئولين مى گوید : آوارگان
در مهايات و دهات اطراف آن در اروميه و
دهاتش پيرانشهر و حوالى اشنويه سكني داده
شده اند . متاسفانه دولت تاكنون كمكي به مسا
نكرده است . فقط مثل اينكه مى گویند دو كاميون
آذوقه فرستاده اند . مردم شهرها و دهات جمع
شدند و از انبارها و زيرمينها هر چه داشتند
در آورده و به ما دادند . خيلى از مردم حتى
يك پتو نداشتند كه رویشان بپاندازند . مردم
دهات و شهرها آنها را پناه دادند . الان ۷۶ روزه
است كه ما آواره ايم در اينجا حزب دمكرات و



مردم به ما كلك مى كند . از چيره غذاي
پيش مرگها مى زنند و به ما مى دهند . محل اقامت
آوارگان ننده در حياط خانه جوانان مهايات
است ، و در چادرهاي شير و خورشيد كه مردم
خودشان از انبارها در آورده اند زندگي مى كنند
و بيستر وسايل را نيز مردم به آوارگان داده اند .
چادرهاي آوارگان ما فاصله هاي كوتاه در دو
رديف موازي و دو رديف متقاطع کنار هم
قرار گرفته ، در محوطه نزديك چادرها شير آبي
براي شستن لباس ، ظروف و ساير مصارف ديگر
وجود دارد . و آوارگان به ترتيب از آن استفاده
مى كنند ، و زنها در نگهداري بچه هاي هديگر
و بخن غذا مشاركت دارند . ما تمام امكاناتي

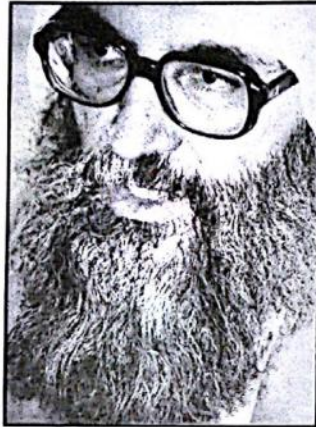
كه مردم و حزب دمكرات در اختيار آوارگان
در مهايات و ساير نقاط گذاشته اند . ولى ار
نظر يرشكي دچار اشكالاتي هستند . مى گویند
چندى پيش دكتري از تهران با چهار همراه آمد
ولى زود بازگشت . البته حزب سمى مى كند از
كلك هاي يرشكان نه نفع آوارگان استفاده كند .
ولى در دهات دور افتاده امكانات كمترى هست .
آوارگان چه در مهايات و چه در ساير نقاط
همگي از مجاهدين آيت الله طالقاني قدر دانسي
كرده و مى گفتند آنها خيلى كلك كردند و كسان
مجاهدهاي حسنى از آنها ياد مى گرفتند .

نماينده كميته آوارگان مى گوید : فردا عصر
نماينده هاي تمام آوارگان كه در نقاط مختلف
هستند اينجا مى آيند تا راجع به بازگشت تصميم
بگيريم - دو روز بعد كه مجددا آنها را مى رس
در حال حاكمت به سوي ننده هستند ، مى پرسم ،
چطور شد ؟

مى گویند فعلا دولت قول داده خسارت ما را
بدهد و امنيت هم داشته باشيم . مى پرسم چه كسي
خسارت را بر آورد خواهد كرد ؟ معلم باز نشسته
مى گوید ژنرال حسنى . و بوزخند را بر چهره اش
مى بينم . مى پرسم فكر نمى كنيد بعدا ناراحتسي
ايجاد شود ؟ پسر جوان مى گوید : اين خودش
نوعي مبارزه است . با ارتجاع و عواملش بايد
جنگيد . وقتي عوامل ارتجاع تقويت مى شوند ،
نبايد ميدان مبارزه را خالي كرد يكي از زنها
جد ماشين رختشويي شكسته نشان ميدهد و
مى گوید اينها مال ما مردم ننده است كه مردها
رفتند از كميته ملاحسنى آوردند .

زن ديگر مى گوید ، تنها ما آواره نيستيم
اهالي «صوفييان» و «كوليچ» و «جلديان» هم
آواره شده اند . امان از اين ملاحسنى . نمى دانم
چرا امام فكري به حال ما كه از دست او و
مجاهدهايش به جان آمده ايم نمى كند .

بكي از پسران ترانه اي كردى زمزمه مى كند .
برايم ترجمه مى كند : براي زندگي از حاده سختي
عبور مى كنم . جاده سنگلاخ است . آنچه از اين
راه سخت بدست مى آورم ۷ يا زندگي است يا
مرگ . زندگي فقط معنائش زنده ماندن نيست
اگر آزاد نباشي زندگي را براي چه مى خواهي .



پای صحبت شیخ عزالدین حسینی

نوع مبارزه ما را طرف مقابل تعیین می کند

اساسی را که تقریباً سکوت گذاشتند، و بعد نمی دانم چرا دولت اینقدر به کردستان حمله می کند. در رادبو و هرجایی، مسائل کردستان را تحریم یا تحریم می کند. مثل اینکه کردستان اصلاً جزئی از ایران نیست و دشمن ایران است. شیخ شدیداً گله مند و ناراحت است. ادامه می دهد: حتی به دس هم ایستور نمی تازند. شما ببینید در کجای کردستان آشوب هست که اینقدر اخطار می کنند. و بعد می پرسد: آیا به نظر شما واقعا کردستان با وجود این همه سلاح که در دست مردم است از همه جای ایران امن تر نیست؟ دولت خودش اسلحه در اختیار اربابان قسار می دهد. با مرتجعین همکاری و ساخت و پاخت می کند؟ و وقتیکه اربابان و مرتجعین قصد حمله به مردم بیچاره و کشاورزان را دارند همین مردم عادی مسلح با حداقل خسارت و حفظ جان و مال طرفین جلو آنها را می گیرند و نمی گذارند اتفاقی بیفتد و آنها را پراکنده می کنند. در حالیکه اگر قصد کشتار داشتند، می توانستند تمام اربابان و مرتجعین را بکشند. می پرسد: به نظر شما چرا رادیو و تلویزیون و برخی از روزنامه ها در مقابل کردستان چنین جهتی گرفته اند؟

جابه جا می شود و می گوید: عیبی من این

* به دشمن آنگونه نمی تازند که به کردستان دولت اسلحه در اختیار اربابان و مرتجعان می گذارد.
* جنگ، مصلحت ما نیست
* من و مفتی زاده اختلاف خصوصی نداریم
* اختلاف در طرز عملکرد بیادبی است
* آوارگان باید به خانه خود برگردند

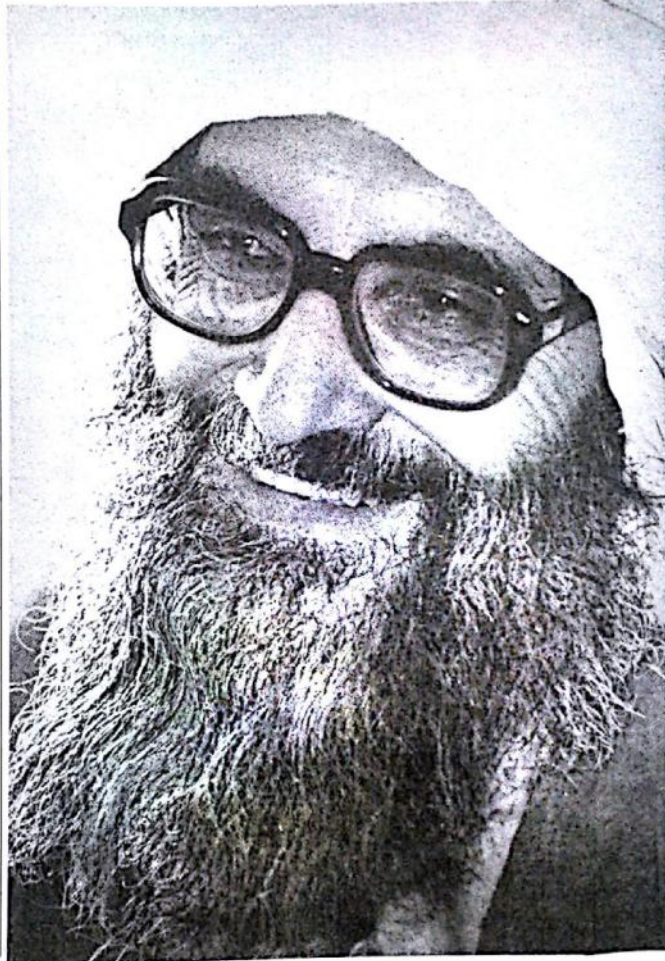
خودمختاری صحبت کردن دیگر هیچ طراوت و تازگی ندارد. آنقدر گفته ایم که خودمختاری، تجزیه طلبی نیست و آنطور منبهم خودمختاری در چهارچوب ایران را تشریح کرده ایم که حد ندارد، ولی دولت توجه نمی کند.
در مورد آوارگان نفعه عقیده دارد: مسلم است آنطور که دولت توجیه می کند و رادبو و تلویزیون می گویند نیست، آنها بیشتر راه مبالغه می بینند و نوع خیرهایشان هم مبالغه آمیز است. بیادست که شیخ به مسائل سیاسی روز علاقه بیشتری دارد. از نظر ما هم این آید. آل است، پس صحبت را به مسائل روز می کشیم: می گوید: قاسون

چند دقیقه ای دیر کرده ایم، به اتاقی ساده راهمانیمان می کنند. روی طاقچه پراز کتاب است.

چند دقیقه بعد شیخ «باسلام علیکم» وارد اتاق می شود. قد بلند و لاغر اندام است باریکی انبوه و جوگندی چهره ای جوان و آرام دارد. دستش با انگشتانی کشیده در هم گره خورده. از او به خاطر اینکه بدون تعیین وقت قبلی مزاحمت شده ایم عذرخواهی می کنیم. بالیند می گویند عیبی ندارد.

می دانم که سالها ملای ده بوده و بعد به سبب فعالیت های سیاسی به شهر آمده، از اعضای «کومله» زبانه وی کورد، یا انجمن احیای کردستان بوده و مبارزات سیاسی خود را از سال ۲۹ شروع کرده و فعالیت هایش در سال ۳۱ اوج گرفته است. بعد از سال ۳۱ در مهاساد ساکن شده است. از معروفیت خطبه های داغش در روزهای جمعه که مردم را به شرکت در انقلاب ترغیب می کرد، نیز آگاهیم. و از محبوبیتش نیز.

برخوردش دوستانه و آرام است. نا چای بیاورند کسی صحبت می کنیم، می پرسد راجع به چه می خواهید صحبت کنیم؟ می گویم: خودمختاری، آوارگان... می گوید: در مورد



بهران رابطه مثبت داشته باشد. دولت فکر کرده که نموناهای کسردستان محل بلواست. قطعا عکس العمل دولت در برابر خیرهای غلط و انگیزه می راکه دولت به خاطر آن، عکس العمل نشان می دهد، برود می دانم. آنها فکر می کنند کسردستان بادل خارجی رابطه دارد و تجزیه طلب است، دروغ است. آن حتی که کردها دارند و می خواهند حق طبیعی شان است و هیچکس نمی تواند کرد را وادار کند از حق خود چشم ببوشد.

به یاد دیدار چند ماه پیش او با رهبر انقلاب در قم می افتم و می پرسم: آیا در دیدار قم مسئله خودمختاری مطرح شد؟
می گوید: تاحدی.

ساجت می کنم: ولی نتیجه را آنطور که باید و نباید عنوان نکردید.

نه چون، به ما گفتند صبر کنید تا قانون اساسی منتشر شود و گفتند که حقوق کردها را رعایت خواهند کرد مذاکرات قم مفصل نبود.

این مذاکرات بیشتر به خاطر ایجاد تفاهم بود، چون رهبر انقلاب را نوع دیگر حالی کرده بودند، که ما طور دیگری هستیم ولی خوشبختانه ظاهرا سرعظافات برطرف شد.

از ذهنم می گذرد: به برطرف شد ولی خواست خلق کرد و سایر خلقها در قانون اساسی گنجانده نشد. می گویم حال که پیش نویس قانون اساسی منتشر شده فکر می کنید حقوق خلق کرد و سایر خلقها رعایت شده است. قاطعانه می گوید: خیر؟ به هیچ وجه.

حرف زن آواره را به یاد می آورم که می گفت: اسلحه برمی داریم و به کوه می زنیم و می جنگیم. می گویم: حال که این حقوق در قانون اساسی رعایت نشده، راه اعتراض و مبارزه را چگونه تعیین می کنید؟

پس از لغزش تفکر جواب می دهد:

والله هنوز نمی توانم در این مورد تصمیم بگیرم. باید احزاب و گروههای سیاسی و کسانی که احساس مسئولیت می کنند شورای تشکیل بدهند و تصمیم جمعی بگیرند.

اشاره ای به اختلاف و شکاف میان مردم کرد و دولت مرکزی می کنم و اینکه اگر خدای ناکرده عناصر ناآگاه مسئله را تا حد چنگ بزرگ کنند.

می گوید: ما سعی می کنیم هیچ برخوردی پیش نیاید. مصلحت ما در چنگ نیست.

خلق های ایران همه برادر هستند و در چنگ آنها که کشته می شوند بیگانگان نیستند و از آسمان پایین نمی آیند (نظامی و ژاندارم و سرباز همه فرزندان خلق هستند).

از هر طرف که گفته شوند به ضرر خلق

و بعضی از روزنامه ها ممکن است به جای اشتباه، پیش درآمد یورش عظیم به کردستان باشد.
می گوید: درست است ولی انگیزه ای که دولت را وادار به این کار کرده اشتباهی است که در درون دولت روی داده است. دولت نسبت به کردستان شیوه نهایمی دارد و تصور نمی کند که کردستان بر علیه و در مقابل دولت مرکزی است و باید سرکوب شود. این اشتباه است. چون من فرقی بین کسردستان و سایر مناطق ایسران نمی بینم. « کردستان ایران » می خواهد با

است که اشتباه می کنند، گزارش هایی که به تهران مخابره می شود و به آنها می رسد، از جانب عوامل ارتجاعی و ضدانقلابی است که مسائل را وارونه به تهران گزارش می دهند و آنها هم منکس می کنند، مثلا در مورد حزب دمکرات کردستان یا گروههای سیاسی دیگر.

مالکین را بیچاره و شریف قلمداد می کنند و کشاورزان را نوع دیگر جلوه می دهند. به نگرانی خود در مورد کسردستان اشاره می کنم و اینکه حملات پیدایی رادیو و تلویزیون

ایران است. در برخوردهایی هم که روی داده ما عمداً از جنگ پرهیز کرده‌ایم. تا جایی که مردم، حزب یا گروه‌های سیاسی را سرزنش کرده‌اند. ما تا آنجا که برآیمان مقدور باشد مبارزه سیاسی می‌کنیم. باید سایر برادران ایرانی به ما کمک و مساعدت کنند، مردم و خلق کرد را آنطوری که هست بشناسند، نه آن‌نوعی که معرفی می‌کند.

مبارزه مسلحانه؟

و در مورد اینکه در صورت لزوم آیا مبارزه مسلحانه را توصیه می‌کنند یا نه؟ جواب می‌دهد: باید ببینیم آینده چطور خواهد بود. ولی مسلم است که نوع مبارزه را طرف مقابل تعیین می‌کند.

میدانم که برای تدوین قانون اساسی از او دعوت نشده و اعتراض او و سایر روحانیون اهل تسنن را نسبت به قانون اساسی به یاد دارم. ناراضی خود را از نحوه تنظیم و تدوین قانون اساسی پنهان نمی‌کند و عقیده دارد که باید در قانون اساسی تجدید نظر شود و تمام گروه‌ها و اقلیت‌های سیاسی و روحانیون متمدن در تدوین آن مشارکت داشته باشند.

ایرادات عمده قانون اساسی را در لوث شدن حق خودمختاری کرد، آزادی مطبوعات، بیان، قلم، آزادی گروه‌ها و احزاب سیاسی، آزادی تظاهرات و میتینگ و... می‌داند و از «دگرگناه» و «مگرگناه» دل‌ناخوش است و اعتقاد دارد که با آوردن «مگرگناه» و مشروط کردن اصول قانون اساسی در واقع سلب آزادی شده است.

در باره مجلس و انتخابات صحبت می‌کنیم و در مورد معرفی عده‌ای کاندیدا از طرف یکی از احزاب اسلامی می‌گویم و از نوعی تحمیل عقیده که صرفاً به خاطر تقلید ممکن است پیش بیاید؟

می‌گویند: در مذهب اهل تسنن این مسائل مطرح نیست و ما تقلید نداریم. ولی من عقیده دارم که مردم همیشه باید خودشان تصمیم بگیرند و دنباله‌روی و تقلید از دیگران را محکوم می‌کنم. روحانیت باید مردم را ارشاد کند و آگاهی بدهد. مردم نباید در بست تسلیم روحانیت یا هر مقام دیگری شوند.

در مورد فتوایها و اینکه گفته می‌شود دولت عشایر و فتوایها را مسلح کرده صحبت می‌کنیم، انجام این عمل را از طرف دولت تایید می‌کنند.

علیه کشاورزان

در مورد اینکه آیا واقعا تصدیان اقدام بر علیه کشاورزان بوده و هست و تا چه حد قدرت دارند؟

می‌گویند:

مسلم است که می‌خواستند علیه کشاورزان اقدام کنند ولی حالا دیگر فکر نمی‌کنم بتوانند. آنها از اول هم قدرت نداشتند ولی وقتی دولت سلاح در اختیارشان گذاشت، نوعی احساس قدرت بهشان دست داد و شروع به حمله کردند. به بسیاری از کشاورزان جهت گرفتن بهره مالکانه سالیانه گذشت فشار آوردند. اربابان و فتوایها یک اتحادیه عشایری سرتاسری در اطراف ارومیه درست کرده و کشاورزان را از زمین‌هایشان بیرون کرده بودند و قصد داشتند در اطراف مهاباد هم این کار را بکنند که خوشبختانه موفق نشدند.

در مورد پیشروی و نفوذ عوامل ارتجاع و امپریالیزم جهت حفظ منافع و دستیابی به مقاصد خود، اعتقاد دارم: تا وقتی که توده مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی با هم اتحاد و وحدت عمل دارند عوامل ارتجاع و امپریالیزم نمی‌توانند پیشرفت چندانی داشته باشند. آنها وقتی موفق می‌شوند که بتوانند در میان مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی شکاف بیندازند. کما اینکه در حال حاضر تمام هدفشان اینست که توده مردم، کشاورزان و اربابان، روحانیون و مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی را در مقابل هم قرار بدهند.

در مورد آوارگان فتنه می‌گویند: دولت آنها باید به خانه خود باز گردند، دولت در مورد آنها اهمال کرد و حالا می‌گویند که ما نگذاشتیم آوارگان به خانه خود باز گردند. می‌دانیم خیلی توطئه و تلاش کردند که نظرس آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتداری را عوض کنند. هر چه ما بیشتر تلاش کردیم نظرس رهبران را به این مسئله جلب کنیم آنها بیشتر از امکانات توطئه استفاده کردند. امروز شنیدم بالاخره دولت قدهای در این راه برداشته آنها هم در برابر اصرار مردم که به استناداری مراجعه کرده‌اند.

شیخ مبارز که دل نگرانی‌های بسیار دارد از اتحادیه‌های کشاورزان راضی است و می‌گوید: حتی خرده مالکانی که روح مردی دارند در اتحادیه‌ها شرکت کرده‌اند. تشکیل ایس‌ن اتحادیه‌ها در روند فکری کشاورزان تاثیر زیادی دارد و باید گسترش بیشتری پیدا کند.

از دیدار شما با منترزاده می‌برسم، جواب می‌دهد:

من و آقای منترزاده هیچ اختلاف‌محسوس نداریم، اگر اختلافی باشد در طرز فکر و عملکرد سیاسی است، ولی بعضی‌ها از این مسئله بهره‌برداری می‌کنند و طوری نشان می‌دهند که

شکاف عمیقی بین من و منترزاده است و طرح این مسئله روی جوانها ممکن بود اثر سونی بگذارد، که وقتی این دو اختلاف دارند، پس مردم کرد اختلاف دارند. به حال این یک ملاقات دوستانه در سطح روحانیت بود و تنها مسئله سیاسی که مطرح شد همان قانون اساسی بود که در باره آن قلمنامه هم صادر کردیم. در مورد حقوق زنان عقیده دارد: در اسلام به خاطر حفظ حیثیت و شخصیت زن‌مسائل هست. ولی به نظر من زنان می‌توانند مانند مردان در تمام مسائل سیاسی، اجتماعی شرکت کنند و به عنوان عاملی مثبت در پیشبرد کارها مطرح، و از عقل و منطق خود استفاده کنند. شیخ معتقد به ارشاد مردم از طرف روحانیون است و دخالت روحانیت را در امور نمی‌پسندد. و آینده کردستان را جدا از آینده ایران نمی‌بیند و راه نجات هر دو را منگی به آگاهی عناصر آگاه و قشر روشنگر و حیطه نفوذ آنها بر ناآگاهان می‌داند.

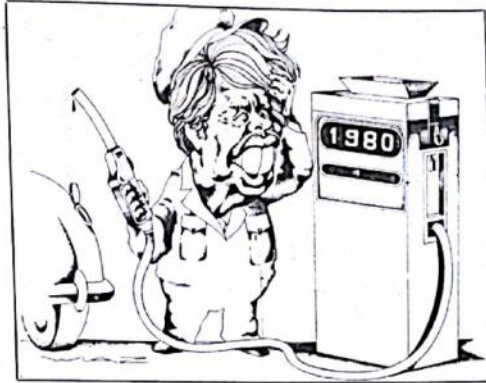
از نظر شیخ کردستان بدون ایران و ایران بدون کردستان معنایی ندارد.

بیش از حد وقت شیخ را گرفته‌ایم، حیطه را خاموش می‌کنم و اجازه رفتن می‌گیریم، شیخ به احترام تند و چابک از جای برمی‌خیزد و با خوشرویی تا در اتاق همراهیمان می‌کند. وقتی از خانه شیخ خارج می‌شویم فکر میکنم مردم کرد حق دارند او را تنها رهبر ملی و مذهبی خود بدانند.

گزارش‌ها

و مصاحبه‌های دیگر

در سفر به کردستان همکار ما ناهید موسوی با عبدالرحمان قاسم‌لو دبیر کل حزب دمکرات کردستان، غنی بلوریان عضو دفتر سیاسی حزب حسین آرمان دادستان انقلاب مهاباد و علامه مفتی‌زاده دیدار و گفتگو داشته است که انتشار آنها در این شماره میسر نشد. این گفتگوها و نیز گزارش مربوط به اتحادیه‌های کشاورزی کردستان را در شماره‌های آینده منتشر می‌کنیم.



بازیهای پنهان شرکت‌های نفتی

هیچ دولتی فکر کاستن از منافع افسانه‌ای «غولهای نفتی» را در بحران کنونی به سر راه نمی‌دهد... زیرا برای خروج از بحران به این منافع نیاز دارد.

اداره کنندگان شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی هرگز شادمانی خود را سر هر کوی و برزن فریاد نمی‌زنند. اما واقعیت اینست که بیشتر آنها از افزایش سرمایه‌آوردن بهای نفت بسیار راضی‌اند. این افزایش بها، که میزان آن از اول سال جاری تا امروز به ۶۰ درصد رسیده است کاملاً به نفع آنها بوده است.

برای دیدن سرخوشی آنها همین بس که سری به «والاستریت»، بورس نیویورک و یا «بورس پاریس» بزنید. در همه بازارهای بورس جهان سهام‌های نفتی «اکسون»، «رویال دوچشل»، «بریتیش پترولیوم»، «الف»، «اکیتسن» و «فرانسترده‌پترول» را سر دست می‌برند. در چند هفته سهام شرکت‌های نفتی بین ۱۰ تا ۵۰ درصد ترقی کرده‌اند. در حالیکه سهام تمام شرکت‌های صنعتی دیگر در برابر چشم‌انداز یک دوران «رکود و تورم» تازه در جهان سرمایه‌داری، تنزل کرده‌اند.

در اقتصاد بیمار جهانی - که در آسیر بحران نفت بیش از پیش روبه زوال است، شرکت‌های نفتی تنها بهره‌منداند و از هم‌اکنون چند صفر به میزان درآمد آنها اضافه شده‌است. به نظر کارشناسان امور مالی این منافع به موازات بالا رفتن قیمت نفت کماکان قوس صعودی را خواهند پیمود. هجوم سرمایه‌گزاران به معاملات سهام نفت نیز از همین امر ناشی است. جالب اینجاست که درآمدهای شرارت‌دوست

در وقتی نصیب شرکت‌های نفتی می‌شود که نفت با قیمت بسیار گران و به میزان بسیار اندک به دست مصرف کنندگان عادی میرسد، و در بعضی از کشورها کمبود نفت کاملاً محسوس شده است. از اول ماه ژوئیه در فرانسه مصارف خانگی نفت را مدتها پیش برقرار شده. جیره‌بندی بنزین از مدتها پیش برقرار شده است. در یونان اتومبیل‌های باشماره فرد و زوج یک‌روز درمیان به‌حرکت درمی‌آیند و در آمریکا هر روز صفا در جلوی جایگاه‌های فروش بنزین درازتر می‌شوند. به همین جهت هر روز بر تعداد مترضمان به‌در آمد های افسانه‌ای شرکت‌های بزرگ نفتی اضافه می‌شود و منافع این شرکت‌ها که قبلاً هم چندان برحق تلقی نمی‌شد اکنون دیگر سروصدا بلند می‌کند و از هرسو آنها را به سوء استفاده از فقر نفتی جهانی متهم می‌سازند.

«هرچه بیشتر بهره ببرید!»

لار به‌جایی رسیده است که شاهزاده فهد ولیعهد عربستان سعودی نیز که کنورش روایتی دوستانه با شرکت‌های بزرگ نفتی دارد، آنها را در مقاله‌ای در روزنامه ریاض متهم می‌کند: «این بزرگان نفتی با منافع شراری که به‌جیب می‌زنند، مسئولان اصلی بالا رفتن قیمت نفت‌اند». از طرف دیگر وزیر نفت لیبی قبل از افزایش اخیر قیمت نفت در اجلاس اوپک گفته بود:

«با توجه به درآمدهای سرمایه‌آورد شرکت‌های نفتی، که هر بار افزایشی بیش از میزان خرید نفت خود را به مصرف‌کنندگان جزء تحمیل می‌کند، ما باید بازهم قیمت‌های نفت خام را بالا ببریم». جیمی کارتر در نطق تلویزیونی بهار گذشته خود گفته بود: «همانقدر که طلوع خورشید بدی است، این هم بدی است که شرکت‌های نفتی برای حفظ منافع‌ی که حق آنها نیست، مبارزه خواهند کرد... امر افکار عمومی و آمریکاییان با نشان دادن سرخشی کافی بر تصمیمات کنگره اثر نگذارد. شرکت‌های نفتی کنگره را در این زمینه زیر فشار قرار خواهند داد». چند روز بعد از ایراد این سخنان، وزارت انرژی در واشینگتن هفت شرکت نفتی را متهم ساخت که در شش سال اخیر ۱۷ میلیارد دلار بر قیمت نفتی که به مصرف‌کننده می‌فروشد، افزوده‌اند.

اما در حال حاضر اتومبیل‌سواران آمریکایی وقتی در صف بنزین می‌ایستند رئیس جمهوری خود را به بی‌لیاقتی متهم می‌کنند. اغلب آنها به این نکته خوب آگاهند که شرکت‌های نفتی با کارهای پنهانی و زرنگی خاص خود مسئول اصلی قاچاق‌بازی کنونی نفت هستند و مخصوصاً در بازار کمبود ایجاد می‌کنند تا بعد نتوانند افزایش قیمتی ناعادلانه را به مشتریان خود تحمیل کنند. در آخرین نظرسنجی «سی-سی-اس» و «نیویورک تایمز» معلوم شده است که ۶۹

درصد آمریکاییها چنین عقیده‌ای دارند. یک زن سرمایه‌دار در ایلی‌نویز آمریکا به خبرنگار «نایم» گفته بود: «ما مثل غربیها زیاد در کشور خودمان داریم».

اما هر قدر هم که درآمد شرکت‌های نفتی سر به جهنم بزند، این مسلم است که دولتهای کشور های غربی، به رغم سروصداهایشان، هیچ کاری برای کاهش درآمد آنها نخواهند کرد.

پیدیدو قبل از مرگ به گروه شرکت‌های نفتی فرانسه گفته بود «هر قدر که می‌توانید جاق شوید و جای نفتی‌های آمریکایی را بگیرید». امروز هم وزیر صنایع فرانسه به آنها تقریباً همین توصیه را می‌کند که: «هر چه می‌توانید بهره ببرید! اگر مقامهای مسئول در کشورهای غربی تا این حد به رونق کار شرکت‌های نفتی علاقمندند، به این علت است که وجود آنها را برای امنیت اقتصادی و نظامی غرب ضروری می‌بینند».

«جای شگفتی نیست»

با وجودی که کشور های تولید کننده دست شرکت‌های نفتی را از بسیاری از ذخائر نفتی تحت مالکیشان کوتاه کرده‌اند، آنها به علت در اختیار داشتن شبکه تصفیه‌خانه‌ها، زنجیر توزیع، ناوگان خاص حمل و نقل نفت و مستگاههای استخراج خود، هنوز حاکم بازار انرژی به شمار می‌روند. مسئولان دولتی جهان غرب می‌دانند که آنها از یک قرن پیش در زمینه های فنی، صنعتی، بازرگانی و پولی به چنان پختگی رسیده‌اند که وجودشان برای بقای نظام سرمایه‌داری به اندازه سلاحهای اتمی ضروری است. بنابراین استدلال، کاستن بنیه مالی این شرکتها به منزله محروم کردن ارتش از سلاحهای مدرن و کشته خواهد بود.

از طرف دیگر، به قول رئیس کمیاسی «اکسون»، مرد شماره یک نفت جهان «البته تمام شرکت‌های نفتی از افزایش قیمت نفت استفاده برده‌اند. اما نباید فراموش کرد که هزینه‌های اکتشاف و بهره‌برداری هم در سالهای اخیر بیشتر شده‌اند. تازه شرکت اکسون در ده سال اخیر دو برابر پولی را که به دست آورده، سرمایه‌گذاری کرده است».

شرکت‌های نفتی درآمدی را که از راه افزایش قیمت نفت به دست آورده‌اند صرف اکتشافات جدید، پیدا کردن ذخائر تازه و بهره‌برداری از آنها و همچنین یافتن انرژیهای جانسپین نفت خواهند کرد.

رونق بازار ذغال سنگ

بعد از بحران انرژی ۱۹۷۳، که بعد از جنگ کیپور چهره نمود، شرکت‌های نفتی کوشیدند وابستگی آمریکا، اروپا و ژاپن را به نفت منطقه زیر کنترل اوپک، مخصوصاً نفت خاورمیانه، کم کنند. اما واقعیت‌های امروز نمایانگر شکست آنها در رسیدن به این هدف است. البته افزایش محسوس تولید نفت در آلاسکا، مکزیک و دریای شمال تا اندازه‌ای از میزان این وابستگی کاسته است، و سهم نفت اوپک در بازار جهانی از ۶۵ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۵۸ درصد رسیده است. اما وقتی می‌توان از تحولی در بازار نفت سخن گفت که سهم اوپک به ۵۰ درصد برسد. انگلستان که در سال ۱۹۷۳ بیشترین ضربه را از افزایش قیمت نفت خورده بود، در حال حاضر تقریباً در «بریتیش پترولیوم» تقریباً تمام سرمایه‌گذارهای خود را در جهان عرب به مناطق مطمئن‌تر از نظر سیاسی - یعنی آلاسکا، آمریکا، دریای شمال ... - انتقال داده است.

تنها آمریکاییها به خاطر حفظ منابع ملی خود، به جای تولید داخلی، بر میزان واردات نفت خود از خاورمیانه افزوده‌اند. اگر این خودخواهی «مقدس» آمریکاییها نبود از سال ۱۹۷۳ به بعد وابستگی غرب به اوپک بیشتر کاهش یافته بود.

اما شرکت‌های نفتی علاوه بر نظر دوختن به منابع تازه نفت، نسبت به منابع تازه انرژی نیز توجه دارند. مثلاً استخراج ذغال سنگ اخیراً رونق پیدا کرده است «سیصد مرکز تولید برق با ذغال سنگ در آمریکا مشغول به کارند». در زمینه انرژی خورشیدی نیز تجربه‌های زیادی می‌شود. بسیاری از موسسات صنعتی بزرگ در این تجربیات و مطالعات شرکت دارند. و بیشتر از همه خود شرکت‌های نفتی، انرژی هسته‌ای هم گماکان و با وجود مشکلات و خطرهایی که در بردارد، مورد توجه است.

بالا رفتن سرسام‌آور قیمت نفت کم‌کم بهره‌برداری از منابع نفتی را که قبلاً مقرون به صرفه نبود (مثل شنه‌ای آلوده به نفت) ممکن می‌سازد. درآمد حاصله از انرژی های جانسپین نفت در حال حاضر بین ۳۵ تا ۵۰ دلار است. بنابراین می‌توان این رقم را با قیمت نفتی که از خاورمیانه خریداری می‌شود قابل‌مقایسه دانست. اما این نفت در مناطق نفتخیز خاور-میانه هر بشکه یک دلار و در دریای شمال هر بشکه ده دلار تمام می‌شود.

«ما اسلحه داریم»

شرکت‌های نفتی در حال حاضر می‌دانند که با توجه به بالا رفتن روزافزون قیمت نفت، خواهند توانست در رشته‌های دیگری سرمایه‌گذاری کنند که تا ده سال دیگر برایشان پردرآمدتر از نفت بشود. به همین دلیل است که آنها اکنون در نهان در حال تدارک پاسخ بلندمدت خود به سیاست کنونی اوپک هستند. آنها امیدوارند از حالا تا سال ۱۹۸۵ - ۱۹۹۰، کفه قدرت را به نفع خود سنگین کنند. در همین زمان حال هم تن دادن عربستان سعودی به افزایش تولید نفت را می‌توان نشانه‌ای از نوعی تفاهم در بازار نفت تلقی کرد.

با این حال، در بازیهایی سیاسی کنونی، بعید نیست که حادثه‌های نقشه شرکت‌های نفتی را نقش بر آب کند. شیخ یمانی اخیراً اعلام کرده بود که بعید نیست فلسطینی‌ها کشتی‌هایشان را به تنگه هرمز ببرند و بدینترتیب از رفت و آمد تانکر های نفتی به اروپا، آمریکا و ژاپن جلوگیری کنند. امیر کویت نیز هفته گذشته جنگی تمام‌عیار علیه اسرائیل را اعلام کرد: «ما نفت، اسلحه و نقاط استراتژیک هوایی و دریایی مهمی در اختیار داریم. بنابراین برماست که قدرتی عربی به‌وجود آوریم و نقطه نظرهایمان را به دنیا تحمیل کنیم». اما یک دیپلمات غربی عقیده داشت: «این بحران اسرائیل و عرب نیست که خطر اصلی را در بردارد. تحول اوضاع در جنوب ایران و امکان یک درگیری نظامی، حتمی محلی، در این منطقه می‌تواند جریان نفت را به سوی غرب قطع کند».

در صورت بروز چنین وضعی درخاورمیانه منافع شرکت‌های بزرگ نفتی و در نتیجه تلاش آنها برای گستن از امپراتوری اوپک پایان خواهد یافت.

بنابراین امکان تدارک پاسخی به سیاست کنونی اوپک را نیز نخواهند یافت. در تصور سرنوشت کشورهای صنعتی را دیگر اربابان نفتی نخواهند ساخت. آنوقت دیگو «نلفن سرخ» میان کاخ سفید و کرملین، در سطحی دیگر، سرنوشت‌ساز خواهد شد.

کوتاه شده از مقاله ژاک مورناند - نوول اسپرواتور

قانون اساسی

تعطیلات هنگی و سالیانه، برخورداری از دستمزد متناسب با کمیت و کیفیت کار و تامین زندگی کارگران و خانواده آنها در برابر سوانح ناشی از کار، بیماری، از کار افتادگی و پیری و بیکاری بایستی در قانون اساسی شناخته شود. حق اعتصاب بایستی صریحا شناخته و تضمین گردد تا حوادث گذشته تکرار نشود و افراد غیر مسئول نتوانند به وضع قانون ممنوعیت اعتصاب مبادرت ورزند (نگاه کنید به اطلاعیه دادستان انقلاب خوزستان، آیدگان ۱۴۰۸/۵۸) محدودیت ساعات کار و عدم اشتغال خردسالان بایستی در قانون اساسی اعلام شود.

۳- زنان

علیرغم شمارهایی که در مورد رعایت حقوق زنان داده می‌شود، در طرح پیشنهادی بهائی به آنان داده نشده است، به موجب قسمت اخیر اصل ۱۲... قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرد تا بتواند به فراغت بال به وظیفه پرارح مادری و مسئولیتهای پربردار که در جامعه انقلابی اسلامی برعهده دارد، بدهی است برای داشتن فراغبال و امکان پرداختن به وظیفه پرارح مادری راهی جز نشستن در کنج خانه وجود ندارد! نگارش چنین اصلی مقدمه کار گذاشتن زنان از فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی و بازگشت آنان به قرون و اعصار گذشته است. زنان در سیستم مرد سالاری پیش نویس قانون اساسی جز کلمات زیبا و فریبنده نصیبی ندارند، حال آنکه قانون اساسی مترقی بایستی تساوی زن و مرد را نه تنها در برابر قانون بلکه در حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی محترم بشمارد. بایستی تساوی حقوق زن و مرد در برخورداری از امکانات تحصیلی، اشتغال، فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی در قانون اساسی تضمین کرد.

بایستی تساوی دستمزد و حق الزحمه زنان و مردان در شرایط مساوی کار در قانون اساسی قید شده، و زنان کارگر و کارمند از حمایت ویژه‌تری برخوردار باشند تا ضمن اشتغال بکار قادر به انجام وظائف خانوادگی نیز باشند.

بطور کلی بایستی تساوی زن و مرد در کلیه شئون طوری تنظیم گردد که کوچکترین نگرانی برای این نیروی مهم اجتماعی نباشد. قوانین مغایر این اصل بایستی ملغی الاثر اعلام شود.

تورهای تابستانی

داخلی - خارجی



نام تور	مسیر	روزهای حرکت
لندن ۱۴ روزه	لندن	جمعه ها
ارکیده ۵ روزه	بانکوک، پاتایا، توکیو، هنگ کنگ	شنبه ها
پارادایز ۱۱ روزه	بانکوک - پاتایا - هنگ کنگ	چهارشنبه ها
اروپا ۱۵ روزه	رم، پاریس، لندن	پنجشنبه ها
۳ شهر ۲۱ روزه	لندن، پاریس، رم	جمعه ها
شامونی ۲۲ روزه	رم، هامبورگ، لندن، پاریس، ژنو	دوشنبه ها
فلورانس ۲۴ روزه	بارسلون، لندن، پاریس، ونیز، فلورانس، رم	شنبه ها
آمریکا ۲۱ روزه	نیویورک، لوس آنجلس، لندن	دوشنبه ها
۴ شهر ۲۹ روزه	رم، پاریس، لندن، هامبورگ	یکشنبه ها
مشهد	مشهد	هر روز

برای دریافت برنامه کامل تورها و رزرو جا به

آراکسپرس

خیابان ویلا شماره ۲۷-۵۵ تلفن ۵۶۰۵۷-۸۳۱۳۵۵

ایرانین اکسپرس

خیابان ویلا شماره ۱۴ تلفن ۸۳۴۰۴۶-۹

مهاجری و شرکاء

خیابان ویلا شماره ۵ تلفن ۸۲۴۰۷۴-۸۳۱۰۸۱

سرویس

خیابان ایرانشهر شمالی - شماره ۲۳۸ تلفن ۸۲۹۱۴۵-۹

ریا آژانس مسافرتی خودتان مراجعه فرمائید

سخن آخر اینکه آنچه به عنوان طرح پیش نویس قانون اساسی ارائه شده و حشمت‌یهات حاکمه از مجلس موسسان و هفتاب غیر موجودی را برای تصویب غیر اصولی قانون اساسی در مجلس خبرگان توجیه می‌کند. آنان به خوب می‌دانند که مجلس موسسان داغ ننگه تصویب این آتش گفک مسموم خاله را بر پهلای خود و نسل حاضر نخواهد زد.

بقيه ملی کردن طب

مدارس خصوصی را که بیاد دارید؟ آقای وزیر جواب می‌دهند: «نه دیگر ساله پول نیست ساله پول از میان می‌رود. ما استاندارد بخش دولتی را بالا می‌بریم و به‌رحال ساله تکنیک اجرای طرح طب ملی قابل بحث است. این‌را هم بگویم که اجرای طرح طب ملی جدا از تحول بنیانی در سطح مملکت نیست. ما باید کاری کنیم که بین بالاترین و کمترین درآمدها يك فاصله متعارف وجود داشته باشد و طب خصوصی نیز باید به‌خدمت مردم درآید.»

می‌پرسم چه اصراری برای حفظ طب خصوصی دارید؟ و چرا دولت دست‌به‌اقدامات ریشه‌ای نمی‌زند؟

آقای وزیر می‌گوید: «اگر منظور از رادیکال‌بازی بی‌گذار به‌آب‌زبن است ما رادیکال نیستیم. باید کلیه امکانات و توانایی را در نظر بگیریم.»

می‌پرسم آیا دولت نمی‌تواند تمام پزشکان را استخدام کند و تجارت طب خصوصی را از بین ببرد؟ آقای وزیر می‌گوید: «ما اعتبارات لازم برای این کار را نداریم و همچنین نیروی انسانی لازم 3 طب‌ملی را نمی‌توان از یک گوشه شروع کرد ما باید آموزش‌های لازم را عرضه کنیم. طرح طب ملی يك طرح درازمدت است و ما بتدریج آنرا اجرا خواهیم کرد. مردم باید در این زمینه به‌ما کمک کنند. مثلا دیدید که در گرگان خود اطباء ویزیت‌رأپاین آوردند. ما این عمل را تشویق می‌کنیم.»

ساله کمبود درمانگاه‌های دولتی و مدیریت نادرست آنها را با آقای وزیر در میان می‌گذاریم. دکتر سامی می‌گوید: «ما قبول داریم که سیستم حاکم بر مملکت بوروکراتیک بوده و اکنون هم تغییری نکرده است. انقلاب باید تثبیت شود. ضوابط انقلابی باید حاکم شود و هنوز ما راه درازی را در پیش داریم. ما باید به ساله

بهداشت توجه کنیم. زیرا هم کم‌خرج‌تر است و هم اصولی‌تر.»

از دکتر سامی در باره نحوه اداره بیمارستان‌های دولتی می‌پرسم و اینکه چرا بیمارستانها را نباید شورای کارکنان هر بیمارستان اداره کند؟

آقای وزیر می‌گوید: «این نحوه اداره مورد توبیحه ما هست و ما اصل استقلال بیمارستانها را پذیرفته‌ایم و هم‌اکنون نیز شوراها بیشتر بیمارستانها را اداره می‌کنند.»

در مورد ساله دارو وزیر می‌گوید: «دولت نمی‌تواند تجارت دارو را در دست بگیرد. شاید يك روزی این کار را بکنیم. هر چند هر جا که دولت به شکل انحصار عمل کرده است اغلب ناموفق بوده است. باید جلوی سودجویی واسطه‌ها را گرفت و این دقیقا آن کاری است که ما انجام خواهیم داد.»

طب و داروی رایگان

حرفهای دکتر سامی نظریه چنانچ میان‌رو است. کسانی که گوشه چشمی به مردم دارند و در پی حفظ طب خصوصی نیز هستند. دلایل. دکتر سامی را با یکی از پزشکان بیمارستان‌خزانه در میان می‌گذاریم. دکتر واحدی‌پور که مدتها نیز زندانی سیاسی بوده است. در این مورد می‌گوید: «اجرای طب ملی به معنای واقعی تنها با مخالفت آریستوکراسی پزشکی روبرو خواهد شد. ساله راضی کردن پزشکان آریستوکرات که دنبال درآمدهای بالا هستند نیست. ساله مردم محروم، مستضعفین و پابرنه‌ها هستند. انقلاب باید به مردم حق استفاده از طب و داروی رایگان را بدهد. و طب خصوصی باید از بین برود و همراه با آن توزیع نا عادلانه پزشکان به گورستان تاریخ سپرده شود.»

رایگان کردن طب و دارو وظیفه دولت است. البته این امکان وجود دارد که اگر طب خصوصی لغو شود و کلیه پزشکان به‌استخدام دولت درآیند ما با فسرار پزشکان و یا کم‌کاری آنها روبرو خواهیم شد اما می‌توان این ساله را حل کرد. دولت باید کلیه پزشکان را استخدام کند و ساعت کار مشخص با حقوق مکتبی برای آنها تعیین کند و به‌آنها اجازه دهد که در صورت تمایل اضافه کاری کنند و برای ایس ساعات اضافی نیز دولت حقوق معینی تعیین کند. در این صورت ما هم ساله انگیزه مادی را حل کرده‌ایم و هم اطباء با کار بیشتر کمبود پزشکان را تاحدی جبران کرده‌اند. ما باید به هر شکلی که شده طب را رایگان کنیم و طب‌ملی مفهومی جز این ندارد.»

در مورد دارو دکتر واحدی‌پور می‌گوید:

«بخش عظیمی از داروها زائدند و صرفا برای بالا بردن میزان مصرف جهت ارضاء سودجویی کلبانی‌های خارجی ساخته می‌شوند. دولت باید تجارت دارو را در دست بگیرد و آنرا رایگان کند.»

در مورد بخش خصوصی دکتر واحدی‌پور معتقد است یا باید آنرا از بین برد و یا با وضع مالیات تصاعدی بر درآمد آنها امکان غارت مردم را از آنها سلب کرد.

دارو گران است، توزیع پزشکان نا عادلانه، مردم محروم و طرحها توخالی و اغلب تخیلی. در مملکتی که برای يك عمل آپاندیسیت در بیمارستان پارس بیست هزار تومان هزینه پرداخت می‌شود و روستائیان هنوز هم یا همان شیوه قرن‌ها پیش مالمجه می‌شوند. در مملکتی که طبق آمارهای موجود مریض‌ها در مراحل آخر به پزشک رجوع می‌کنند وقتی که فقط ده درصد امکان بهبودی وجود دارد و ما هر روز شاهد مسافری هستیم که برای «چک‌آپ» ماهانه به لندن می‌روند. ساله طب ملی ساله‌ای نیست که بتوان آن را جدا از بافت طبقاتی جامعه مطرح کرد.

ایجاد واحد‌های متمرکز بهداشتی بصورت پلی‌کلینیک‌هایی که از متخصصین تا بهیار و پرستار را در برگیرد تنها راه حل ساله است. اما اگر طب خصوصی باقی بماند تجربه همه کشورها نشان میدهد که طب ملی شکست خواهد خورد و تنها راه ساله اقدام ریشه‌ای دولت است نه تنها طبابت بلکه داروخانه‌ها نیز باید ملی شود زیرا که ساله سلامت مردم ساله تجارت نیست. امیدستن به تغییر فرهنگ و اینکه پزشکان خود بر سر عقل آیند و یا اینکه شرکت‌های بین‌المللی به سود عادلانه اکتفا کنند تنها انسان دوستان بی‌برنامه را دلخوش خواهد کرد.

دولتی که هنوز پزشکی قانونی را که تأییدگر آنهمه جنایات ساواک بود با همان بافت سابق حفظ کرده است و ملی کردن بانکها را به ملی کردن بدهی بانکها تقلیل داده است این پرش را مطرح می‌کند که آیا با طرحهای نیم‌بند از طرف دولتی بی‌کفایت پابرنه‌ها می‌توانند از حق سلامت برخوردار شوند. آقای سامی و سایر اعضای کابینه همچنان موضعه صبر انقلابی را مطرح می‌کنند و در بیمارستان‌خزانه و بیمارستان‌های نظیر آن بیماران به علت فقدان امکانات با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. طب پابرنه‌ها یادآور سوسیالیسم خرده بورژوازی است که نسای در فقر را هدفگیری می‌کند ساله مردم اشتراک در فقر نیست. بلکه داشتن حق مساوی در بهره‌برداری از امکانات جامعه است.



نغمه ناصح، شاگرد ممتاز مدرسه جلوه
دانش شماره يك تهران پارس - معادل
۱۹۰۴۷



نوید ناصح، شاگرد ممتاز مدرسه
جلوه دانش شماره يك تهران پارس -
معادل ۱۹۰۵۵

شرکت ساختمانی سقف مقاوم

اجرای کلیه سقفهای سبک با مصالح
و بدون مصالح اسکلت فلزی اسکلت بتونی
و بتون آماده در تمام نقاط ایران ۸۳۷۹۳۱

صاحبان

صنایع و تجار محترم

محترماً به اطلاع می‌رساند که این
سازمان با دارا بودن بالاترین کادر
بازاریاب و تجربه آمادگی خود را نسبت
به پخش و بازاریابی اجناس شما در سطح
پایتخت و شهرستانها اعلام میدارد
سازمان پخش اجناس صنایع ایران
تلفن ۲۴۱۳۱۷ صندوق پستی ۱۱/۱۶۱۶



از خاموش شدن برق دیگر هرگز نهراسید

با استفاده از این دستگاه مولد برق
الکترونیکی در صورت رفتن برق شهر
فوراً بدون صدا - برق ۲۲۰ ولت برای
روشن کردن لوازم منزل « ویلاهای
ساحلی » و در شرکتها برای تلفن
داخلی - تلکس ماشین تحریر و غیره
خواهید داشت .

از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم
سازمان پخش اجناس صنایع ایران

تلفن ۲۴۱۳۱۷ صندوق پستی ۱۱/۱۶۱۶

نوترجی کرم مخصوص ترک یا

مؤثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم‌کننده دست و پا

برای حفظ سلامت، نرمی و زیبایی پوست تهیه شده و در
السیام ترک دست و پا مؤثر است .

محصولی ممتاز از لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مرکز پخش: ۹۸۰۳۷۰

دشمنی آشکار برخی رهبران با آزادی

*** ارتجاع از مبارزان شجاع و جان برکف که در سنگر مقدم مبارزه علیه امپریالیسم و حاکمیت شاه خونخوار جنگیده‌اند، انتقام می‌گیرد .**
*** بررسی حفظ دست‌آوردهای انقلاب و تداوم مبارزه تهرانه وحدت و یکپارچگی نیروهای آزادیخواه و ضد امپریالیست است .**

بحران اجتماعی در جامعه ما روبه گسترش است و در حالی که عوامل استبداد و دشمنان آزادی، بر ضد تفاهم انقلابی توده‌های میلیونی کشور ما - لحظه‌ای از طرح و اجرای نقشه‌های خود غافل نیستند، اعتراض و مقاومت نیروهای وفادار به انقلاب نیز روبه‌روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد. نکته این است که بسه گواهی همه انقلابیات تاریخ معاصر، آنجا که در مواضع رهبری، جای زحمتکشان خالی باشد و رهبران جنبش به منافع طبقاتی کارگسران و دهقانان وفادار نباشند، آمیدی به حل هیچ یک از مسائل بنیادی جامعه نمی‌توان داشت. سخن بر سر مبارزه رهائی‌بخش ملل گرفتار و امپریالیسم خونخوار و همدستان بومی آنان است، سخن بر سر انضلاب نوپسا و شکننده ایران است. مسائل بنیادی انقلاب ایران و همه کشورهای تحت اقتیاد امپریالیسم، عبارت است از فقدان آزادی و استقلال ملی، جهل و فقر ناشی از سلطه اقتصادی و سیاسی انحصارات بین‌المللی و ارتجاع بومی همدستان آنان.

اگر رهبری جنبش نسبت به مسائل بنیادی جامعه احساس مسئولیت نکند و با خواست‌های اساسی کارگران و دهقانان که ارکان اصلی نیروی جامعه هستند، بیگانه باشد چه معجزه‌ای ممکن است در جهت تحقق آرمانهای ملت رخ دهد؟ هیچ. و در این رابطه بخشی نیست که موضع سیاسی و اجتماعی عمده‌ترین

نیروهای تولیدی خود تعیین کننده سرنوشت مبارزه است و پیروزی انقلاب مشخصاً بستگی به این دارد که زحمتکشان جامعه هرچه سریعتر متشکل شوند و در موضع طبقاتی خود آگاهانه عمل کنند. به سخن دیگر، در انقلابی که در آن زحمتکشان جامعه، کارگران و دهقانان، آگاهی و تشکل سیاسی نداشته باشند و از شرایط لازم برای مبارزه و رهائی خود از قید استثمار اقتصادی و فرهنگی محروم بمانند، اثری از آثار انقلاب باقی نمی‌ماند و گردی بردامن کبریائی ارتجاع حاکم نمی‌شیند.

بدین ترتیب می‌بینیم که آگاهی و آزادی زحمتکشان، نخستین شرط وصول به آرمانهای انقلاب است و اوصالت رهبری در درجه نخست به چنین محکمی منجمده می‌شود و سخن از پیروزی در مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم بی‌آنکه آزادی انقلابی اهرم حرکت و تشکل مردم ستدیده باشد کسی را فریب نمی‌دهد.

انقلاب، بدون آزادی اینک ساله عمده ماست و در احوال کنونی، به سبب دشمنی آشکار برخی از رهبران با آزادی است که ارتجاع گام به گام به جلو می‌آید و روبه‌روز موانع تازه‌ای در راه پیشرفت انقلاب ایجاد می‌کند.

واقعیت امر این است که پس از پیکار تاریخی ملت به منظور برچیدن بساط استبداد و استثمار، رهبری جنبش، به محافظه‌کاری

گرائید و موجب توقف و انحراف حرکت توده‌ها گردید و نتیجه این شد که مردم به هیچ‌یک از مقاصد اساسی خود دست نیابند و موازنه قوا به سود ضد انقلاب باشد.

بیانیم کمی به عقب برگردیم و ببینیم حاصل انقلاب برای خلق‌های ستدیده ما و توده‌های محروم از ابتدائی‌ترین مواهب اجتماعی و اقتصادی چه بوده است و مردم دردمند ما به کدام یک از آرمانهای خود رسیده‌اند و در حال حاضر، دست‌آوردهای انقلاب را پس از واژگونی رژیم پهلوی که ۵۷ سال بر جان و مال و حیثیت ملت حکومت کرد، چگونه می‌توان جمع‌بندی کرد. در جمع‌بندی دست‌آوردهای انقلاب، نخست بلیتیم که برداشت رهبران، از آزادی خلاق و انقلابی که حیاتی‌ترین نیاز توده مردم در روند تشکل و یکپارچگی نیروهای ملی و بازسازی میهن رنج‌دیده و غارت شده است، از چه قرار است. ببینیم که غول ارتجاع و امپریالیسم چگونه قرص و محکم در مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برجای خود ایستاده است و چگونه از خصومت رهبران مسلط سیاسی با اصیل‌ترین مبارزان ضد استبداد و ضد امپریالیسم به سود خود بهره می‌گیرد.

براستی در جمع‌بندی دست‌آوردهای انقلاب به کجا می‌رسیم، کارگر و دانشجو؟ دهقان، روحانی ترقی‌خواه، معلم و پیشه‌ور، چه طرفی از تلاش خود در برانداختن رژیم سلطنت بسته است. واقعیت این است که ضدانقلاب در تمامی موارد اساسی موضع طبقاتی خود را حفظ کرده است و بیشترین امید او به نیروهائی است که در هیات حاکمه جدید، قشری، کهنه‌گرا و ضد آزادی هستند و با وی خویشاوندی طبقاتی دارند.

ساله این است که ارتجاع داخلی که به رغم شمارهای تند و تیز و ظاهر فریب عملا در کنار امپریالیسم و صهیونیسم قرار دارد، با برخورد لیجوانسه و عوام‌فریبانه با آزادی انقلابی، به تدریج دارد تمام ریشه‌ها را پنبه می‌کند.

بخشی از رهبری با سقوط حکومت پهلوی، عملا رسالت خود را پایان یافته تلقی می‌کند و به تاخیر از موضع طبقاتی خود و درک عامیانه از جنبش مردم نه تنها صمیمیتی در استمرار انقلاب و تغییر بنیادی مناسبات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ندارد بلکه می‌خواهد که توده مردم همه آن در باغ‌های سبز را که رهبران در آغاز جنبش

نشان می‌دادند ، به فراموشی سپارند .

باتوجه به موضوع این دسته از رهبران در برخورد با آزادیهای دموکراتیک و حقوق دموکراتیک همه جا برمی‌خوریم به اینکه گویا هنوز مسردم به بلوغ سیاسی و اجتماعی نرسیده‌اند و هنوز وقت آن نرسیده است که بد را از خوب تمیز بدهند و از این جهت همچنانکه « آریامهر » در طول یک ربع قرن حکومت ننگین خود می‌گفت باید حد را بشناسد و به خود اجازه فضولی ندهند . به سخی دیگر از دیدگاه این رهبران حکومت مردم بر مردم ، برخورد آزادانه آراء و افکار ، خواسته‌های زحمتکشان شهر و روستا یکسره کشت و باد هواس و از اینجا باید بآید و کلام راهشان را از جا بزنند و به مغزشان فرو کرد که خیر و صلاح دنیا و عقایشان در جست و در صورت لزوم گوشمالیشان داد تا فیلشان یاد هندوستان نکند و نهایت اینکه مردم این سرزمین حتی برای برخورداری از برخی نهادهای اسلامی به منظور « مشورت آزادانه برای اداره امور خودی و آزادی عقیده و اظهار نظر » هنوز آمادگی کافی ندارند !

با چنین برخوردیست که دساوردهای انقلاب یکسره به خطر می‌افتد و صد انقلاب گام به گام به جلو می‌آید و از شرایط مطلوبی که ارتجاع از طریق ستیزه و با آزادی انقلابی بوده مردم فراهم می‌کند برای تسخیر برخی از مواضع ناکتیک از دست رفته بهره می‌گیرد .

آزادی عمل روزافزون اوباش و گروههای فشار برای سرکوب دستجات مترقی ، هجوم و حشیانه به میتینگهای نیروهای آزادیخواه و ضد استعمار روزهای اخیر ، رفتار گستاخانه با مجاهدان خلق و چریکهای فدائی خلق و اعمال همان شیوه‌های پلیسی و فاشیستی رژیم گذشته در مورد ایران و دیگر مبارزان صدیق راه آزادی و استقلال ملی ، ستیزه بی‌شرمانه با آزادی بیان و قلم در مطبوعات ، سیردن عمده ترین وسائل ارتباطی بدست گروهی مغرض و بی‌صلاحیت و کسانی که اطاعت کورکورانه و جاننداری از قدرت حاکم را از زمره فرایض دینی می‌شمارند ، تبدیل رادیو یونیویزیون به بلندگوی سرسخت‌ترین دشمنان آزادی ، تفرقه افکنی و توطئه بر ضد اقلیتهای قومی با نوسل به ارتش ، فتوایها ، بازماندگان ساواک و دیگر ایادی ارتجاع و رژیم سابق عمدتا به منظور ایجاد مانع در راه حاکمیت ملی خلفا و تأسیس خودمختاری ، جلوگیری از فعالیت آزادانه مردم به منظور مشارکت در تدوین قانون اساسی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس مؤسسان ، اصرار در حفظ مناسبات سیاسی و اقتصادی به روال گذشته با

ایالات متحده آمریکا و شرکای امپریالیست ، که در دشمنی با ملت ایران و غارت منابع ملی ما از هیچ اقدام تبهکارانه‌ای چشم نبوشیده‌اند ، حمایت از ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ که متحدان طبیعی ارتجاع و امپریالیسم هستند و کاری جز غارت منابع ملی و دسترنج زحمتکشان ما ندارند ، همه و همه ناشی از همین برخورد ارتجاعی گسروه حاکمه با انقلاب ملی و ضد امپریالیستی ملت ایران است . حقیقت این است که آنچه از دست آوردهای انقلاب مردم بازمانده است ؛ به رغم ناپایل باطنی گروه حاکمه ، باید نتیجه مقاومت و مبارزه نیروهای ترقیخواه جامعه شمرده شود و در همین رابطه آنچه با تأکید بسیار باید گفت تفکیک ناپذیری حقوق دموکراتیک با آزادیهای دموکراتیک در جامعه بسته و درگیر مبارزه با ارتجاع ، استبداد بومی و امپریالیسم است .

گسروه حاکمه که با مصالح طبقاتی زحمتکشان سراسر کاری ندارد به در پی کارگران ، دهقانان ؟ و نیروهای انقلابی را دعوت به اطاعت و خوشنتر داری می‌کند و پی‌در پی می‌گوید نگهدارید ، صبر کنید من به حق عادلانه‌تان گردن می‌گذارم ، من هم می‌دانم که استعمار ، جهل سیاسی و فرهنگی ، ناپرابری و نابرابری چه به سر تان آورده است و چگونه بی‌سوادی و فقر و گرسنگی دمار از روزگارتان بر آورده است . زنده باد مستضعف ، مرگ بر مستکبر .

با وجود این می‌بینیم که از این وعده‌های فراوان در زمینه‌های اساسی ، چیزی دستگیر پابره‌ها و توده‌های میلیونی زحمتکشان جامعه نشده است و به نهادت بیگساری روزافزون ، استعمار ، گرانی ، استبداد جدید و حاکمیت اوباش در کوچه و بازار و کارخانه و دانشگاه ، سلطه ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ ، در به همسان پاشنه‌ای می‌گردد که در زمان « خدایگان ناهنشاه آریامهر ، بزرگ ارتشتاران » و می‌بینیم که اگر مقاومت و تداوم مبارزه مردم به خاطر حفظ آزادیهای دموکراتیک نبود ، حتی در همین چند اندک امروز نشانه‌ای از حقوق دموکراتیک به چشم نمی‌خورد . گسترش آگاهی طبقاتی در بین زحمتکشان ، و وحدت عمل و هشیاری نیروهای انقلابی و ترقیخواه موجب شد که از یک سو برخی از پیروزیهای بدست آمده حفظ گردد و احیاناً گسترش یابد و از سوی دیگر در راه ناخست و ناز ضد انقلاب ایجاد مانع شود .

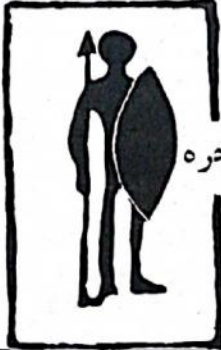
این هم گفتنی است که همسایه‌ای برخی از سیاست‌بازان چپ‌نوا با گروه حاکمه در دعوت توده مردم به دنباله‌روی ، فرمایشی و شکیبانی ارتجاعی ، مرید علت شده است . اینان که به

حمایت از انقلاب ملت ایران و جانبداری از طبقه کارگر و انود می‌کنند بیشتر از آنچه گسروه حاکمه (بورژوازی لیبرال) خرد بورژوازی انحصار طلب ، کهنه‌گرا ، و فاقد شعور سیاسی ، بخش مسلط آنرا تشکیل می‌دهد (مرزبان می‌راند ، سخنی برای گفتن ندارد . اینان هم به همان گونه برخی از رهبران کهنه‌اندیش ، دعوت به اطاعت و صبر انقلابی می‌کنند و طرح خواسته‌های اساسی از قبیل آزادی بیان و قلم و انتخابات و تشکیل شوراهای خودمختاری ، تسویه حساب با صد انقلاب محلی و جهانی و امپریالیستها را چیزی مترادف با زیاده‌خواهی و احلال در کار حکومت می‌دانند و بر این عقیده‌اند که رهبران به مراتب آگاه‌تر و انقلابی‌تر از مردمند و مصالح توده را بیشتر از آنان درک می‌کنند .

حقیقت این است که نمه‌های ناهنجار این بخش از نیروهای سیاسی برآمده از ترس و تعلق و فرصت‌طلبی است و از انقلاب ملت ایران شناخت علمی و تاریخی ندارند . ترس و تعلق اینان ناشی از این است که حساب جداگانه‌ای با نیروهای اصیل و بالنده جامعه دارند و بر این گمانند که برای صیانت خود باید به جست‌وجوی پناهگاه باشند و در زیر لوای قدرت حاکم بخرزند . مشکل دیگر اینان ناشی از برخورد سطحی با امپریالیسم است . برای اینان گویی همین کافی است که شمارهای مرگ بر امپریالیسم آمریکا را مجاز ببینند و در میتینگها و تظاهرات بگویند یا بشنوند .

اما این را نمی‌بینند و نمی‌شنوند که گروه حاکمه در عین حال شمار مرگ بر شوروی ؟ بر تره‌کی ، بیش به سوی نجات افغانسان ، مرگ بر کمونیسم ، سوسیالیسم و حتی دسکراسی جمهوری و ... راهم مصرانه بین توده مردم تبلیغ می‌کنند .

و اما گذشته از حرف و شمار ببینیم که در جهت برانداختن سلطه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و کره‌ترین آنها امپریالیسم آمریکا اقدامهای بنیادی از جهت قرار است و گروه حاکمه جدید برای احیای استقلال سیاسی و اقتصاد ملی و برقراری مناسبات تازه و سازنده با کشورهای درجهت تحکیم و توسعه انقلاب ملت ایران چگونه برآورد می‌شود . پرسشهای ارایه‌دست به یک یا مسائل مرکزی جنبش رهائی بخش ملت ایران در مستقیم دارد و تنها بانکیه بر مافه ملت و تحویل شرایط عینی جامعه است که می‌توان به پاسخ آمان دست یافت .



سنگ و صخره

جلال سرفراز

چوب، سنگ، درخت... سمبلهائی از انسان

توصیه دوستی در اینجا نقل شد تا کارگران دیگر کارخانجات تکلیفشان را بدانند و مدیران و کارفرمایان حساب کار خودشان را بکنند.

آخرین شی بود که «مونترا» به صحنه می‌آمد. بالغ بر هزار نفر تماشاگر به تالار رودکی آمده بودند. همان تماشاگرانی که اگر بایشان به این تالار می‌رسید امکان داشت راهشان نهند. حتماً می‌بایست بایون می‌زدند، حتماً می‌بایست فرآک می‌پوشیدند، حتماً بایست آیین نشت و برخاست با بزرگان را می‌دانستند. حتماً می‌بایست معرف عالیجاه می‌دانستند، تا مادامه خانها و آقایان درباری به بند قیابشان بر بخورد که چرا لات آسمان جل با ما از هوای یک سالن استنطاق می‌کند؟ این دون‌شان ماست! بگذریم. مونترا به صحنه آمد، نغابشی که بیست و پنج سال پیش قرار بود به صحنه بیاید و از آن جلوگیری کردند. جعفری به هیئت افسری درآمده بود که برای خدمت به انقلاب جان خود و شش تن از مردم عادی را گروگان گذاشته بود. نغابشی که تمام شد مطابق معمول به پشت صحنه رفت، ما مردی را که سالیان دراز عمرش را به نانتز خدمت کرده بود پس از اجرای نمایش دلخواهی ببینیم. مرا که دید نگاهش بر از ملامت بود. می‌دانستم چه می‌خواهد بگوید. دو سال پیش «فصل بادها» را که به صحنه آورد کتبا و سخاها ملامتش کرده بودم. این بار او با پیروزی نگاهم

کارگر فحاش را از کارخانه بیرون راندند، سپس با نظم و انضباط هرچه بیشتر به رتق و فتن امور پرداختند.

یک هفته گذشت. اوضاع و احوال داخلی مملکت حاکی از آن بود که هنوز دور دور سرمایه‌داران است. کارگرها از درآشتی درآمدند. این بار مدیران ناز کردند و شرایطی را برای بازگشت خود عنوان کردند که کارگران نپذیرفتند. آتش همان آتش و گامه همان گامه.

خلاصه اینکه دو ماه بر این منوال گذشت. میزان تولید کارخانه افزایش یافت. کارگرها برای اثبات کارآیی‌شان جدی‌تر از پیش به کار پرداختند. مدیران دریافتند که به این ترتیب بندشان را آب خواهد برد. به دست و پا افتادند و ریش سفیدان را به وساطت فرستادند. اما این بار کارگرها شرایطی را عنوان کردند که به دانستنش می‌آورد. مدیران محترم بایستی ندامتنامه بنویسند و حقوق دو ماه گذشته را به حساب کارگران بریزند. دلیلی ندارد که ما کارکنیم و آنها حقوق بگیرند! حرف آخر همین بود.

مدیران آمدند و ندامتنامه نوشتند. حقوق دو ماهشان را به عنوان پاداش به حساب کارگران ریختند و به مصداق ضرب المثل «همی زین به پشت و همی پشت به زین» دست از پا درازتر به محل کارشان برگشتند.

این اتفاقی بود که در یکی از کارخانه‌های سازنده بودرها و مایعات پاک‌کننده افتاد و به

دانشجویان مسلمان به عنوان اعتراض به دستگیری «رضا سعادت»، از مجاهدین خلق، می‌خواستند از دانشگاه تهران تا کاخ دادگستری راه‌پیمایی کنند. مطابق معمول فالانژها و حزب اللهی‌ها نیز برای افتادند و تا آنجا که امکان داشت سدره‌اشان شدند. این چهره‌ها اکثراً شناخته شده‌اند. کسانی که در این اجتماعات شرکت می‌کنند یا اندک دقتی میان مزاحمان چهره‌های آشنایی می‌بینند. بهر حال آقایان آمدند، فحاشی کردند و با شمارهای «پرو گمشو کمونیست» درد ما درد تو نیست، حزب ما حزب علی‌ست» به استقبال دانشجویان مسلمان شناختند. نکته جالب اینکه یکی از فالانژها فریاد می‌زد: پدر جاسوس شوروی تقاضا کرد پرش را اعدام کنند!

مدیران به کارخانه آمدند، پس از مدت‌ها که کارها را کد مانده بود. روز از نو روزی از نو. شروع کردند به امر و نهی. اما اشتباه کردند. کارگرها کارگرهای گذشته نبودند و مثل قدیم زیر بار زور نمی‌رفتند. مدیران عصبانی شدند، داد و بیداد کردند. به خرج کارگرها نرفت. فریاد را با فریاد پاسخ گفتند و جنگ محفوبه شد.

هو! بر از پشه بود. یکی از کارگرها فحاشی های رکبک داد. مدیران پا به فرار گذاشتند. آنها پیش و کارگرها پشت سرشان. بگذریم، کارگرها به خانه برگشتند. در اولین فرصت

ما را به مسلخ می کشانند

کرد و عرفی از شرم بر پیشانی من نشست!

عصر انقلاب، عصر شکوفایی دورانی تازه در هنر. پیش از این تا دلتان میخواست هنر داشتیم و هنرمند. از دو دیوار میجوئیدند، و با شکلها و اندازه های مختلف در هر کجا بودی به سراغت میآمدند، و کانونها و مرکز های پرورش هنرمند نیز کم نبود.

گالری های نقاشی یکی پس از دیگری از عباس آباد بطرف پالاسیز میشدند و سیل مشتریان پولدار و برویاقرص را جذب می کردند. وزارت فرهنگ و هنر نیز در حمایت از گالری داران به جان میگوئید! از آشناسها که بگذریم سقا... بر این بود که «فاضلان فضلہ روشنفکر» دانشا فضاهای تازمی کشف کنند و در زمینه ای از هنر به خلایق برسند! سالیته در اتاقهای درست- احتمالاً اکسر منظور هنرمند سخن گفتن از انسان بود، مجبور بود که چوب و سنگ و درخت ... را در ذهنش سمبلی از انسان تصور کند و بدین ترتیب با خواننده، بیننده، یسا شوند. ایجاد رابطه کند، که نمیشد، ای با که فلان نقاش تصور می کرد که در دایره تنگ ذهنیات خود به نوعی انقلاب دست زده است، و اشتباه می کرد، چرا که جامعه ما جامعه انقلابی نبود.

از میان هنرمندان آنها که تنها سرودشان انسان بود چون سنگهای سنگین و درخت باقی ماندند، و آنها که جز این بودند همراه با فستیوالها، جشنواره ها و سایر زرق و برقهای رژیم پیشین و تماشاگران مکتب مرگ مایی که پیوسته در اطرافشان میجوئیدند و تشویقشان می کردند به گورستان سپرده شدند.

حالا ما مانده ایم و هنر نو، هنر انقلابی، که تازه داد، شکل میگیرد، حالا نوبت آنهاست که عمیری حرفی برای گفتن داشتند و نمی توانستند بگویند. بگذریم که این بار هم سانسورچیان و منتشان عقاید از قشر و طبقه یی تازه راه بسر هنرمندان می بندند و در سالن های تئاتر و نمایشگاه های نقاشی و جاهای دیگر به جان هنر و هنرمند می افتند. اینها موقتی است.

رکس را ساواک به آتش کشید و رژیم فلی از فاش شدن اسرار این جنایت جلوگیری کرد؟ پس چرا اسرار حالا فاش نمی شوند، که شاه رفته است و رژیم رفته است و آموزشگار هم رفته است! تکد گان دیگری دست در این جنایت زده اند که افشای نامان مملکت را بسکان در خواهد آورد و خیلی افسانه ها و اسطوره ها را تبدیل به حوکه خواهد کرد!

دوسان عزیز، خود شما عنان اختیار را به دست مرد کوچه سپردید زیرا که ساده لوحانه (با ریزگانه) فریادهای را نشانه آگاهیست دانستید. دوسان، خود شما بچه مدرسه ای ها را تحسین کردید و به هوشیاری ساسی جان آفرین گفتید. حالا چه جای گله است! همان مرد کوچه و همان بچه مدرسه ای است که اکنون تعیین موضع می کند و مسیر ردمی آینده را منحصر میسازد. وحشتن کابسونان برای می اندازد. آرزوها که میتوانستید، نکردید و ساده لوحانه تسلیم شدید. و حالا، آنها که میدانستند چه می خواهند و چه می کنند، و می دانند که به کجا میروند، برسد قدرت نشده اند و معجزه آرا می بیند که هر کسی قدرت دارد، حق با او است. این، منطق خیابانی است.

دوسان عزیز، باندان می آید که سران قوم از همان ابتدای کار، اظهار عقیده های می کردند که دود از کله ها بلند میکرد، شما چسه عکس العملی نشان میدادید جز آنکه سعی در تقصیر و تاویل داشتید! حصراب، ماه خود، گمنه نابجایی را تکذب میکردند. راستی تصور میکنید که آن حرفها، انقافی بود و از سر نادانی! عاشقان جنین می بنداشند و شکاکان خون دل میخوردند، و حالا می بینید که همه آن اظهار نظرها و گمنه ها و کلمات قصار نامانگر دقیق عقاید و افکار حضرات بود. فقط در آغاز، که هنوز شما و مرا احتیاج داشتند، نظاهر و سجاهل میکردند. هربار که خسران از پل گذشت، صراحت گفته های بیشتر و تکذیبها کمتر شد.

اسارت فرزندان آیت الله طالقانی از روی اشتباه رخ داد، دستگیری حماد سببانی شمدی نبود، زندانی شدن سعادت که مدتها بروز داده نشد، رادبو و بلوربوی را فقط برای مدد کوناهی میخواستند زیر پوشش سانسور بکارند. مراجعات بچه دبیرسانیها به ادارات روزنامه ها برای روشن ساختن مواضع آنها صرفاً از سوی

انجمن های بچه ها رهبری میشد، طرح اولیه قانون اساسی را منتسب به شخصیتی مجهول کردند. و نوحی نوحی، طباب را منتنر و سخر ساختند، و چون بارشان بار شد، سا صراحت بیسری صدایشان را بلند کردند: همه تحصیل کرده های مملکت را بدبخنها و ننگ در صدهایها خواندند، فدائی و مجاهد را عملاً به پای چوبه دار می کشانند، به مصدق توهین می کنند، نه ایران، وطن ما با نهایت وقاحت بی احترامی نشان میدهند. حتی مادر رضائی ها حق ندارد سخن نگوید ولی آفازاده غشاری (که در این حوالی نسبت هفت تیرکشی معروفش در مقابل پالاسنگا، آبادان معروف به رنگو شده است) حق دارد در حیاتاها تشنگی راه بیاندازد. آفازاده منطری که ابتدا حماد شیانی را اسیر کرد و بعد برای کارکنان وزارت اطلاعات هفت تیر کشید، چون با اعتراضی روبرو نشد بالاخره به فرودگاه بین المللی مملکت لشکر کشی کرد. و حالا به نمایندگی از سوی حزب معلوم به اطراف و اکناف دنیا سفر می کند.

دوسان عزیز دست نه قلب، بنها را شما ساجید، بنی صدر و قطب زاده و بردی و شیخ خلجالی و آفازاده ها را شما بزرگ کردید، پای مضاحه حضرات شما نشستید و چرندهایشان را شما به خورد مردم دادید. در کجای دنیا، حتی اوگاندا، زئیر و امپراتوری آفریقای مرکزی، حتی هائی تی و سی تل، آدمک هائی مانند قطب زاده و آفازاده ها زور زورکی شهرت پیدا می کنند، آنهم داوطلبانه نه به خرج منطوغات! حالا گاموی را که به نام برده اند خودتان پائین بیاورید.

دوسان عزیز نویسنده و روزنامه نگار و فاضی و معلم و دکتر و مهندس و مجاهد و فدائی و همافر و کابرفوش، من انتظار از این بدترش را هم دارم. من تحسین «۱۹۸۴» را می بینم و حسمان «برادر بزرگ» را که به همه اعمال ما خیره شده است محسم می کنم. باش تا صبح دولت بدید. ولی، این شما بودید که پستانی را نخوانده اعزاء کردید. با حق، کاغذ سفیدی را اعزاء نمودید، و از طرف مقابل با از روی اشتباه یا بدلیل شرم، بعدی ملو-طلب نکردید. این بار، گمنشت، اما مار دیگر، عافلان و نه عاشقانه پیمان ببندید. فردا، ترفی نشوند و طاس را با عاست به بیرون برساب نکنند.

مصطفی سیف‌آبادی

نامه سرگشاده از زندان به مطبوعات

چرا پدرم محاکمه و مجازات مرا می‌خواند؟

کارگران سوسیالیست حزبی است علنی و قانونی و فعالیت‌های اعضای این حزب که در تبلیغ کارگران و زحمتکشان و کمک به متشکل کردن این مبارزات خلاصه می‌شود. بهیچوجه «مشکوک» نیست. درباره «تشویق تاکسیرانان آبادان به اعتصاب» که درنامه سرگشاده بعنوان یکی دیگر از فعالیت‌های «ضدانقلابی» من به آن اشاره شده باید بگویم که اتفاقاً من دراعتصاب هیچ نقشی نداشتم ولی حمایت از خواستهای اعتصابیون را نه تنها انکار نمی‌کنم بلکه وظیفه خود و همه مبارزین میدانم. وبالاخره اتهام اصلی من هم از نظر آقای دادستان وهم‌انظر پدرم اینست که دروقایع اخیرخرمشهر «دست به اعمال تحریک‌آمیز» زده‌ام. درفرهنگ لغاتی که سوسیالیست مترادف با «توطئه‌گر» باشد، حمایت ازخواستهای بحق خلق عرب نیز بمنزله «اعمال تحریک‌آمیز» بشمار می‌رود. حزب کارگران سوسیالیست از مبارزهای که خلق عرب برای رفع ستم ملی و تصاحب حقوق مساوی می‌کند بدون قیدو شرط پشتیبانی می‌کند و دولت تیسار مدنی را مسبب کشتار مردم بیگناه درخرمشهر و سایر شهرهای خوزستان می‌داند. منظور از اتهام «اعمال تحریک‌آمیز» به سوسیالیست‌ها هیچ چیز بفرار پاپوشدوزی برای آنان نمی‌تواند باشد.

آقای سیف‌آبادی که درتمام مدت زندگسی من همیشه نصایح پدران‌اش این بود که «به سیاست کاری نداشته باش و دنبال تحصیل برو» اکنون که پدرش مهندس نشده و نیمه‌کاره تحصیلانش را رها کرده ناتمام وقت و انرژی‌اش را درخدمت به پیشبرد انقلاب ایران قرار دهد، آرزوی دیرینه‌اش نقش برآب شده و آنچنان دستخوش احساسات گشته که بخاطر سربچی از این نصایح اکنون خواستار مجازات من می‌باشد. ایشان که سالها با تبلیغات ژادریستانه‌اش سعی برای داشت که من را از «نهم‌بودن» و «تنبیل‌بودن» اعراب متقاعد کند اکنون که پدرش دردفاع از مبارزات خلق عرب برخاسته خواستار محاکمه و مجازات او است.

از آقای دادستان خواستار «سرکوبی شدید» نیروهای چپ که نظر ایشان «محرک اصلی وقایع ضدانقلابی» می‌باشند شده است. ایشان درصحن تهدید کرده است که درصورتیکه من حاضر به نوشتن یک‌نمهد کتبی و دست‌کشیدن از فعالیت نشوم، دردادگاه حاضر شده با شهادت علیه من خواستار محکومیتم خواهد شد.

اولین چیزیکه بعداز مطالعه نامه سرگشاده پدرم برایم تداعی شد، نامه چندسال پیش سرلشکر حجت درجراید بود. دراین نامه سرلشکر حجت که از نوکران خوشخدمت دربار پهلوی بود ضمن محکوم کردن فعالیت‌های افشاگرانه پرش، او را محکوم کرده و خواستار مجازاتش شده بود.

ولی پدر من سرلشکر حجت نیست وبعیدبنظر می‌رسد که انگیزه او از نوشتن این نامه صرفاً تملق و چاپلوسی و دست‌وپاکردن یک‌نمهد مناسب در دولت جمهوری اسلامی باشد. حقیقت اینست که آقای محمدباقر سیف‌آبادی مانند هزاران نفر دیگر از مردم ایران که سالیان سال آموزششان عجین وتوام با تبلیغات ضدکمونیستی بوده، اکنون که دولت جمهوری اسلامی نیز تبلیغات ضداحزاب چپ و سوسیالیست‌ها را درصدر برنامه خودقرار داده «منافران این تبلیغات» می‌خواهد خود را از این «بلا آسمانی» که به‌جان پرش‌سرایت کرده نجات دهد.

از نظر پدر من سوسیالیست‌ها، این بهترین مدافعین آزادی مذهب، هدفشان «مبارزه باخدا» است، از نظر او سوسیالیست‌ها، این پیگیرترین مدافعین آزادی زنان می‌خواهند «زن‌ها را اشتراکی کنند». از نظر او سوسیالیسم یعنی «دشمنی باهرنوع آزادی» و قتی که سخت‌گویان دولت سرمایه‌داری کنونی ایران از سوسیالیست‌ها بعنوان یکمده «توطئه‌گر» و «ضدانقلابی» و «جاسوس اجنبی» نام می‌برند، جای تعجب نیست که پدر من هم خواستار مجازات این «توطئه‌گران» و «ضدانقلابیون» بشود. از جرائم مشخصی که آقای محمدباقر سیف‌آبادی درنامه سرگشاده‌اش به من نسبت داده یکی عضویت درحزب کارگران سوسیالیست و فعالیت‌های مشکوک «دراین حزب است. حزب

دorzندان کارون اهواز که به دستور آقای ستاریان، دادستان انقلاب اسلامی، مطالبه رسانه‌های جمعی چون آیندگان، تهران‌مسور، بامداد برای ما - ۱۴ نفر از اعضای حزب کارگران سوسیالیست ممنوع شده است! چاره‌ای نیست به‌جز خواندن روزنامه کیهان که صفحات خود رایگرم به‌انگاس تبلیغات علیه احزاب چپ تحمیبس داده است.

پدرم، سیدمحمدباقر سیف‌آبادی، درنامه سرگشاده‌ای که خطاب به دادستان انقلاب اسلامی نوشته و درروزنامه کیهان یکشنبه ۱۰ تیر به‌چاپ رسیده خواستار محاکمه و مجازات من شده است. پیش‌ازپاسخ به‌مسائل ذکر شده درنامه فوق اشاره به یک نکته مهم ضروری است.

پیش‌از یکماه است که من و هشت‌نفر دیگر از اعضاء حزب کارگران سوسیالیست بخاطر عقایدمان و بدون هیچ مجوز قانونی دستگیر شده‌ایم و درزندان بسر می‌بریم (اخیراً هفت‌عضو دیگر حزب را بخاطر دفاع ازما دستگیر و زندانی کرده‌اند). درآن مدت بسیاری از افراد سازمان آزادپخواه، به دستگیری و زندان انداختن ما اعتراض کرده و این عمل را محکوم کرده‌اند و خواستار آزادی ما شده‌اند. جالب اینست که روزنامه کیهان هیچیک از نامه‌هایی را که در حمایت از ما نوشته جاب نکرده است و اکنون باجواب نامه فوق آگاهانه‌را، رابرای مسوم کردن انهان عمومی و پاپوشدوزی آقای دادستان هوار می‌سازد. بهرجهت امیدوارم که هیئت‌تحریریه کیهان این پاسخ من را نیز به چاپ برسانند.

نکاتی که درنامه سرگشاده پدرم آمده است بطور خلاصه از این قرارند: من که جهت ادامه تحصیل عازم آمریکا شده بودم، بدون به‌ایان رسانیدن تحصیلاتم و پس‌از پیروزی انقلاب به ایران می‌آیم و از آن‌پس دسته به «فعالیت‌های مشکوک» می‌زنم! پدرم درکشف ردیای فعالیت‌های «مشکوک» من به‌نتایج زیررسیده است: عضویت درحزب کارگران سوسیالیست، درتماس بودن با بعضی از رهبران این حزب، تشویق تاکسیرانان آبادان به اعتصاب وبالاخره دست‌داشتن درجریانات اخیرخرمشهر. درخاسته آقای محمدباقر سیف‌آبادی

پراکنده‌ها

مفسدان فی التابلو !

«سوزان والادن» تابحال به‌عنوان یکی از نقاشان مشهور فرانسوی شناخته می‌شد، درحالی‌که اخیراً کشف کردیم که موجودی فاسدالاخلاق است که سعی درفساد اخلاق مردم مسلمان ایران دارد (حتی اکنون که سالهاست جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرده). دلیل این کشف سانور یکی از تابلوهای مشهور اوست که به صورت بالا درمجله «نوول ابروانور» به‌دست خوانندگان ایرانی رسیده است. سانور تابلوهای نقاشی و آثار هنری، این نوید را می‌دهد که درآینده مجسمه وسوس را بارورنده و مقننه، تابلو «لبخند زوگوند» را با روسری یا حضرت «آدم» را درتابلو آفرینش میکلاژ بالنگو شلوار بینیم، دراین‌صورت یکسار به‌نقاشان و مجسمه‌سازان صاحب‌اثر اخطار شده، و دفعه دوم مفسدانی چون میکلاژ «مفسد فی‌الیوم» معرفی خواهند شد.

بازگشت پیروزمندانه «گوئر نیکا» به اسپانیا

هفته گذشته، خبر تحویل تابلوی «گوئر نیکا»، مشهورترین اثرهنری سیاسی جهان به دولت اسپانیا، واکنش‌های گوناگونی درمخاطب هنری و سیاسی برانگیخت. این خبر، مقامات رسمی اسپانیا را دچار حالتی مخلوط از احساس شگفتی، امتنان و ضمناً ناراحتی و آشننگسی ساخت.

جمعه هفته پیش نیویورک‌نایمز خبری منتشر کرده که طبق آن قراراست درآینده نزدیک «گوئر نیکا» به موزه «پراوده» مادرید انتقال یابد. این بازگشت به وطن به‌مناسی آن است که «رولان

دوما» وکیل فرانسوی خانواده و اموال پیکاسو، تشخیص داده که شرایط آزادی‌های ده‌کراتیک دراسپانیا فراهم‌شده است. فراهم‌آمدن این آزادی‌ها برای انتقال تابلو به اسپانیا، شرطی است که پیکاسوی فقید شخصاً درسال ۱۹۳۷ یعنی زمانی‌که جمهوری دوم اسپانیا «گوئر نیکا» را به وی سفارش داده، قائل شده بود.

دولت «آدولفوسوارز» که فعلاً مشغول دست‌وپنجه‌نرم‌کردن مابشرایط خودمختاری مردم باسک است، از انشاء زود هنگام این خبر تاحدی دستپاچه شده زیرا ملی‌گرایان باسک مایلند تابلو «گوئر نیکا» در همان شهر «گوئر نیکا» که در منطقه باسک است نگهداری شود، زیرا بمباران این شهر به‌وسیله هواپیماهای آلمانی به‌پشتیبانی از فرانکو درسال ۱۹۳۷ موجب به‌وجود آمدن این شاهکار شد.

به‌گفته یکی از مقامات مطلع اسپانیایی، نگهداری این شاهکار درموزه پراوده براساس وصیت پیکاسوست، ولی دولت سوارز فعلاً مایل نیست دراین‌زمینه حرکتی کند که خشم باسکی‌ها را برانگیزد.

درموزه «پراوده»، مسئولان درجستجوی محل مناسبی برای این تابلو مشهور هستند. این موزه قرار است دراوایل سال ۱۹۸۱ صاحب یک سیستم تهویه مطبوع شود و مدیر بخش نقاشی موزه هنرهای مدرن مادرید اصرار دارد که این تابلو درمحل نگهداری شود که تهویه مطبوع داشته باشد. او ضمناً معتقد است که این‌بار «گوئر نیکا» باید درمحل ثابت جای گیرد که دیگر انتقال داده نشود زیرا در آن ترک‌خورده‌گی‌های نگران‌کننده‌ای پیدا شده.

نکته جالب آن است که باوجود به‌کاررفتن

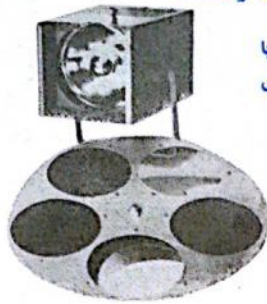
واژه «بازگشت» برای این تابلو، از سوی مردم اسپانیا، «گوئر نیکا» هرگز دراسپانیا نبوده است.

آهنگساز آثار برشت درگذشت

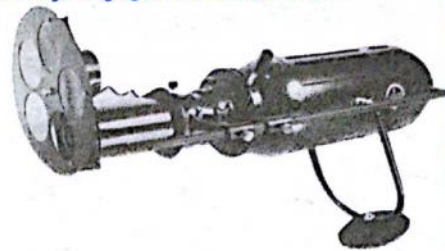
هفته گذشته، «پل سو» آهنگساز ۸۴ ساله آثار موزیکال برشت دربرلن شرقی درگذشت. اوج همکاری او بابرشت درطول سالهای جنگ دوم جهانی درایالات متحد بود.

«سو» زاده هامبورگ بود و یکی از مشهورترین مجموعه آثارش، موسیقی متن نمایشنامه «دایره گچی قفقازی» است. او در سال ۱۹۴۹ به ایالات متحد مهاجرت کرد، اما در ۱۹۵۸ به آلمان شرقی برگشت و درهمانجا مستقر شد. «سو» عضو حزب کمونیست آلمان شرقی بود و جوایز دولتی بسیار دریافت کرد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳ معاون آکادمی هنرهای زیبای برلن شرقی بود و تاهنگام مرگ عضو این آکادمی باقی ماند. او ازجمله آهنگسازان برجسته آلمانی در زمینه موسیقی مدرن به‌حساب می‌آید و علاوه برموسیقی فیلم، اپرا، سنفونی‌های متعدد و موسیقی مجلسی، سرودهای تبلیغاتی برای آلمان کمونیست نیز ساخته است.

انواع وسایل نوری محصول فرانسه برای خانواده‌ها - نمایشگاهها - سالنهای تئاتر و.....



دستگاههای فلاش با
دیسکهای رنگی تکی
و دابل



پروژکتور صحنه برای سالنهای تئاتر



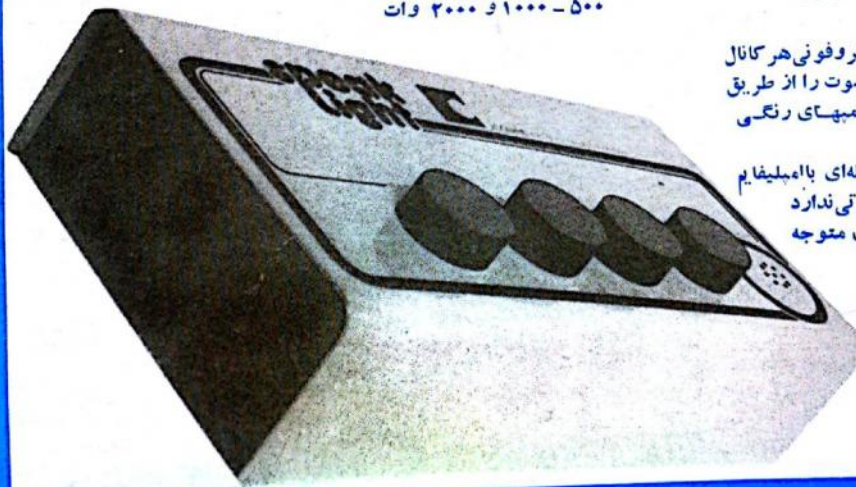
پروژکتورهای اسبالت بازوم
همراه با دیسک گردان رنگی
۵۰۰ - ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ وات



دیمر حرفه‌ای ۱۳۰۰ وات



گوی آینه‌ای با پروژکتورهای
مختلف



موزیک لایت سه کانال میکروفونی هر کانال
۸۰۰ وات این دستگاه صوت را از طریق
میکروفون گرفته و به لامپهای رنگی
منتقل میکند.
این دستگاه همچگونه رابطه‌ای با امپلیفایم
یا بلندگوهای دستگاه صوتی ندارد
و از این رو هیچ خطری متوجه
سیستم صوتی شما نیست.

پوبلیکو - خیابان نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان